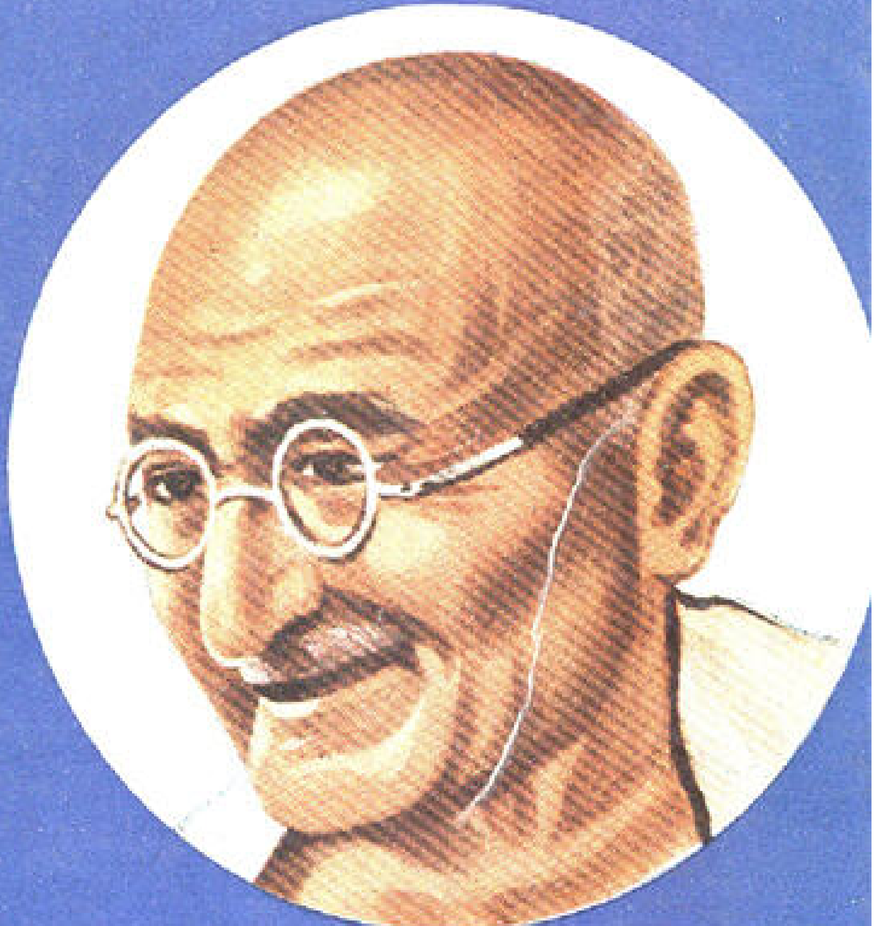
اثر :

م. ک. گاندی جی



اینست مذهب من

ترجمه بقلم

باقر موسوی

اینست مذهب من

اثر:

مهاتما. ک. گاندی

ترجمهٔ: باقر موسوی زنجانی

مؤسسهٔ انتشارات احمد علمی ـ تهران، بازار تلفن ۵۲۳۲۸

مؤسسه انتشارات احمد علمی

چاپ این کتاب در آبانماه ۱۳۴۳ در چاپخانهٔ علمی بپایان رسید
طرح روی جلد از «آتلیه هنری تجویدی» ــ چاپ لوکس

نور مردان مشرق و مغرب گرفت
آسمانها سجده کردند از شگفت

آفتاب حق برآمد از حمل
زیر چادر رفت خورشید از خجل

موجهای تیز دریا های روح
هست صد چندان که بد طوفان نوح

زهد اندر کاشتن کوشیدنست
معرفت آن کشت را روئیدنست

«مولانا جلال الدین مولوی»

فهرست

نامه‌های گاندی و تولستوی

نظریات منتخب

مقدمهٔ مترجم

اولین باری‌است که نگارنده ازطریق ترجمهٔ کتاب بامردم روشن رأی و صاحب نظرارتباط میگیرم . از اینرو یقین دارم که تحفه ای را که تقدیم خوانندگان میکنم اگر سراپا عیب و نقص نباشد لا اقل دربسیار موارد دارای نقص و نارسائی است . و بی‌اینکه انتظاراین‌را داشته باشم که مردم کتاب خوان وصاحب نظر ، گستاخی هـای مرا بادیدهٔ اغماض بنگرند انتظار دارم که باقلم موشکاف وذهن وقّاد ترجمهٔ کتاب را مورد توجه قرارداده و باانتقاد بر آن نگارنده را دراین راهی که آغاز نموده‌ام راهبری فرمایند .

امید است که سعادت آنرا داشته باشم که ازانتقاد اساتید توشه ای اندوخته واگر توفیق دست داد در آثار آینده ای کـه عرضه خواهم کرد آن را بکاربندم .

بنظر نگارنده کار نوشتن و ترجمه کاریست باارزش و نمیتوان آن را وسیلهٔ بدست آوردن منافع مـادی قرار داد . از اینرو نگارنده شخصاً از ترجمهٔ آثار بی‌ارزش و بازاری گریزانم. تصور میکنم در انتخاب کتابی که ترجمه کرده‌ام راه خطائی نپیموده‌ام ، و به ترجمهٔ اثری دست زده‌ام که در کشور ما متأسفانه تا کنون عرضه نشده است .

نام نویسنده وخود کتاب گمنام نیست که احتیاج بمعرفی آن باشد در ایران همه نام گاندی را شنیده‌اند و آثاری نیز ازوی ترجمه ودر دسترس فارسی زبانان گذاشته‌شده‌است . لیکن تصور نمیکنم تا کنون کتابی در بحث ازایده ئولوژی گاندی تألیف و یا تصنیف و یا ترجمه شده باشد .

انتخاب کتاب از این لحاظ اهمیت دارد کـه نویسندهٔ آن شخص گاندی‌است و گاندی باروش مکالمه ومناظره نظیر آنچه افلاطون اززبان سقراط در کتابهایش عنوان کرده است ازعقائدخود بحث میکند. بخصوص که گاندی در ۱۹۰۸ این کتاب را نوشته ودر سال ۱۹۳۸ نیز کـه دوباره آنرا مورد مطالعه قرارداده است یکباردیگر صحت مطالب گفته شده را تأیید نموده و بقول خود حاضر نبوده‌است که حتی یك کلمه و یا یك جملهٔ آنرا پس گرفته ویاتغییر دهد .

عنوان کتاب «اینست مذهب من» است . و بوسیلهٔ چند نفر از اساتید دانشگاه بیروت بزبان عربی ترجمه گردیده ودرسپتامبر ۱۹۵۹ در بیروت چاپ شده و نگارنده از زبان عربی بزبان فارسی ترجمه کرده‌ام و تا آنجا که مقدور بوده است سعی کرده‌ام کتاب جمله به جمله بفارسی درآید و بـرای اینکه امانت در ترجمه را رعایت کرده باشم ، کمتر به سلاست جملات پای بند شده‌ام.

البته اصل کتاب علاوه از کتاب «اینست مذهب من» گاندی دارای ملحقاتی است ازشخصیت های بنام نظیر تولستوی وسیمونوف و بونداریف در بارهٔ هند، و کتاب سرمایه و کار تولستوی بامقدمهٔ امیل زولا، وداستان ایوان ابله تولستوی، که چون مربوط به نظریات گاندی نیست از ترجمهٔ آن صرفنظر شده است و فقط مکاتبات بین گاندی و تولستوی و نظریات منتخب گاندی بقلم «نیرمال کومار بور» منشی مخصوص گاندی که چون مربوط به گاندی است و گاندی را بهتر می‌شناساند ترجمه وضمیمهٔ کتاب بخوانندگان تقدیم شده است.

هرگاه این کتاب پس از طبع وانتشار، مورداستقبال قرار گرفت ممکنست در چاپ دوم ملحقات دیگر نیز که باندازهٔ خود کتاب است بآن ضمیمه گردد.

گاندی دردوم اکتبر ۱۸۶۹ متولد شد و در ۱۹۴۹ درسن هشتاد سالگی بدست یکی ازهندوهای متعصب شهید گردید.

پدر گاندی که کابا نام‌داشت ازجمله‌طبقات‌متوسط‌هند بود ومادرش زن‌مذهبی‌ودینداری بود، هیچگاه بدون‌دعا غذا نمیخورد وهمیشه‌روزه‌دار بود، دارای‌شعوروقوه‌تعقل بسیار بود وازامورسیاسی زمان‌خوداطلاع‌داشت.

گاندی در سنین کودکی بسیار کم هوش و کم حافظه بود ودر دورهٔ دبستان شاگرد متوسطی بود. پسری بود خجول و دیرجوش، جز مدرسه وخانه جای دیگررا نمی‌شناخت. تاب صحبت ومذاکره با کسی را نداشت ومی‌ترسید که موردتمسخر قرار گیرد.

به‌نمایش‌های‌خیمه‌شب‌بازی بسیارعلاقمند بود وهمین نمایش‌ها بود که روح وفکراورا منقلب‌ساخت‌وسرنوشت‌اوراتعیین کرد. گاندی‌میگوید:

« تماشای نمایش چند نفر برهنه که نمایش سیاری بنام « هریش چندرا» میدادندمرا منقلب ساخت بطوریکه سعی کردم رموزودقائق آنرا فرا گرفته ودرمنزل با بچه‌ها تقلید آنرا در بیاورم. بخود می گفتم من چرا نبایدمانند«هریش چندرا» راستگوودرست کردار باشم، اثر این نمایشنامه این شد که بمن الهام داد که تاعمردارم بدنبال راستی بروم وازامتحانات سختی که هریش چندرا گذشت بگذرم . مروارید محبت ، قلب انسان را پاکیزه می‌سازد. یك‌سرودمذهبی‌میگوید:«فقط کسانیکه با نیروی‌محبت تنبیه شده‌اند از نیروی آن باخبرند. »

اگر گاندی در کودکی خجول و منزوی بود در بزرگی رشید و بی‌پروا بار آمد و بزرگترین‌شهامت‌اخلاقی‌را که عبارت ازاعتراف بگناه و انتقاد از خویشتن است داراشد ، ورهبری ملت عظیمی را در راه آزادی بعهده گرفت .

باخاتمهٔ جنگ دوم جهانی تقاضای ملت هندبرای گرفتن حکومت خود مختاری اوج گرفت ، پاسخ انگلیس‌ها باین تقاضا خیلی خشن و بی رحمانه‌بود : بموجب ، «قانون‌رولت» انگلیسها به کشتاردستجمعی‌هندیان درامرتیسار،جلیان، الاباغ‌دست زدند. ملت‌فاتحی‌ملت‌هند راباد تمسخر گرفته وبمبارزه دعوت‌میکرد. دراین هنگام گاندی‌مشعل‌فروزان‌جنگ مقدس «سواراج» را در دست گرفت وبپا خاست تا آنجا که انگلستان را ازصحنهٔ کشورهندبیرون‌راند و آزادی‌واستقلال‌را برملت‌هند هدیه کرد.

از آن زمانی که انسان بر روی زمین پیدا شده نبوغ نیزهمراه‌وی بوده است .

درهر عصری ازاعصار تاریخ بشر نوابغی بوجود آمده‌اند که در

تکامل فکر بشر آثارمحو ناشدنی ازخود بیاد گار گذاشته‌اند .

ولیکن نوابغی کــه در فکر بشر منشاء تحـول گــردیده ودر سیر بشر بسوی شاهراه کمال چراغ هدایت فراراه انسان گذاشته اند بسیار معدودند .

انبیائی نظیر ابـراهیم ، موسی ، عیسی ، محمد ، وپیشوایانی نظیر علی‌ابن‌ابی‌طالب وائمه ، وحکمائی مانند سقراط ، افلاطون وارسطو ، و مصلحینی نظیر کنفوسیوس ، بودا و گاندی انگشت شمارند .

چنین مردانی گرچه بتعداد انــد کند ، لیکن آثاریکه از آنـان بیاد گار مانده است همچون گوهر شب افروزی برجبین قرون و اعصار بشر میدرخشد و میلیونها نفر را در سیر بسوی مدارج انسانیت راهبری میکند .

بیشك گاندی یکی از آن مرواریدهای درخشانی‌است که برفکر میلیونها نفر درطی اعصار وقرون نورافشانی خواهد کرد .

مردی که مبشر محبت و حقیقت است هرگز نمی میرد . طـریق ملایمت‌وعدم خشونت وحقیقتی که گاندی‌به‌بشر ارائه میدهد، شاهراهی است که خطر گمراهی در آن وجود ندارد . نام گاندی گرچه درسراسر جهان بلندآوازه است ، لیکن کمتر کسی هست که از کنه تعالیم وی بـا خبراست . اغلب مردم گاندی را درردیف نهـرو وپاتل و کـریشنامنون ، وشاستری وسایر پیشوایان کنگرهٔ هند جزء رهبران نهضت آزادی هند میدانند ، ومعتقدند که روش مبارزهٔ منفی گاندی طریقی بود که اووسایر همکارانش جهت آزادی هند انتخاب کردند . گاندی بیش ازاینکه رهبر آزادی ملت و یا کشوری باشد ، مصلحی است کــه جهت آزادی سراسر

دنیا درهمهٔ قرون واعصار قیام کرده است . و بی اینکه داعیهٔ نبوت وارشاد داشته و کتاب و معجزه باخـود همراه آورده باشد نسل بشررا بسوی حقیقت ومحبت رهبری میکند .

گاندی برای اینکه خودرا شایستهٔ این مقام سازد تهذیب اخلاق‌را نخست از خود شروع کرد . در کتاب خود بنام «تجربیات من باحقیقت» نقاط ضعف اخلاقی خودرا درسنین کودکی‌وجوانی‌یك بیك فاش و برملا ساخت و پیش ازاینکه کسی فرصت پیدا کند از گاندی انتقاد نماید خود خویشتن را مورد انتقاد قرارداد و باصطلاح دامن ترخود را پیش خلق باز نپوشانید بلکه بر آفتاب افکند؛ گوشت‌خوردن، ویسکی نوشیدن، سیگار کشیدن و بالاخره باهمسر خردسال خویش درابتدای زناشوئی روابط جنسی افراطی‌داشتن‌رایك بیك باز گفت‌و نکوهش کرد. این‌حقیقت گوئی ازوی مردی ساخت پاکیزه و راستگو ، رنجبر ، بامحبت ، با گذشت و صبور که تند باد زندگی مرفه تمدن عصری و جاه ومنزلت پیشوائی تـا آخرین لحظات زندگی نتوانست بنیان طهارت وایمان‌وی‌رامتزلزل‌سازد.

گاندی باستثنای چند سال اوائل‌عمر بقیهٔ ایام عمر هشتادسالهٔ خود رادرتحمل رنج و کوشش دردرك ذات وحقیقت و بالاخره دیدن خـدا از راه دیدن ذات مصروف نمود. درتجربیاتش بهیچوجه ادعا نکرد که گفته های وی‌تردید ناپذیر واصل مسلم است . بلکه با فروتنی تمام میگفت که تجربیات من برای شخص خـودم صحیح است ، وهر کس مختار است طریق تجربـه ای را جهت وصول بمعرفت ذات وخدا برای خودانتخاب کند . بنظر گاندی حقیقت تنها در درستی گفتار نیست بلکه در درستی پندار است .

گاندی ازجمله کسانی است که عاشق خداست وخـدا را بصورت راستی وحقیقت مـی‌پرستد. گاندی‌میگفت«درجستجوی‌حقیقت حاضرم عزیزترین چیزحتی جان خود را فداسازم» و بالاخره باین آرزوی‌خود رسید. گاندی درقضاوت نسبت بخویشتن تند و بی گذشت بود. و برای نیل به کمال‌وصفای روح جسم خودرا پیوسته رنجه میداد. درهرهفته یك‌روز روزه میگرفت ، ویك روزسکوت مطلق میکرد ، ایامی هم که روزه رامی شکست ، بمقداری شیر بز اکتفا مینمود .هرگز لباس‌راحت نپوشید و در بستر راحت‌نخوابید .

ازاموال دنیاجزیك عینك ودوجفت کفش‌چوبی ویك قاشق‌چوبی ویك لُنگ که بالاخره دراثرشهادت بخون وی آلوده گردید و یك کاسهٔ چوبی و یك ساعت جیبی و یك نمکدان وچندین‌جلد کتب مقدس ادیان مختلف چیزی نیاندوخت .

درتظاهرات‌ومیتینگهای‌مردم باتن برهنه‌پیشاپیش‌تظاهر کنندگان راه می‌افتاد تا اگرقرار باشد آسیبی برسد اول به بدن نحیف و برهنهٔ او برسد .

گاندی آفتابی بود که ازافق کشورهند طلوع کرد و بـه سراسر گیتی نورافشاند و بالاخره درسن هشتاد سالگی با تیریك هندی جاهل و متعصب در آستانهٔ استقلال هند ازپای درآمد .

باقرموسوی — آبانماه ۱۳۴۳

سر آغاز

بقلم دی‌لانزا دلفاستو

این کتاب کوچك بسیار ذی قیمت است . مایهٔ دهشت است که کشورهای غرب که اکثر کتابهای گاندی را انتشار داده‌اند این کتاب کوچك را که حاوی ریشهٔ مذهب گاندی است بطور کلی فراموش کرده‌اند . این کتاب در زیر لفافه‌ای از اسلوب بکر و منحصر بفرد و با جرئت کامل نوشته شده است ، دنیای غرب و سیاستمداران عصری هند با نتشار آن مایل نیستند. گاندی دراین کتاب غرب‌را بتأیید تمدن‌شیطانی و سیاستمداران عصری هند را بقلب ماهیت استقلال و برده ساختن کشور در زیر نقاب آزادی هند متهم میسازد .

متأسفانه حملهٔ گاندی به تمدن غرب روشن ورسا نیست و دلائل وی از دلائل بعضی از متفکرین غرب نظیر « جینالو مبروزو » در کتاب : «جزیهٔ آلیسّت » و ژاك ایلول در کتاب : « تکنیك ومدار قرن» و یاسوسیال

دو سیسل در کتاب: «انسان مادر ابزارکار» و یا مباحث پل اسکور تسکو در تألیفات خود تحت عنوان: «دلائل من» و «یأجوج و مأجوج» ضعیفتر است.

معاصرین ما که مایل بشنیدن هیچ چیز نیستند بمندرجات این کتاب بی اعتنا میباشند.

گاندی در این کتاب ما را با نیروی حقیقت که مشخص حیات اوست اقناع میکند.

یك طرف حیات گاندی ایمان و طرف دیگر آن انکار است. کسیکه بعدم خشونت مؤمن است ناچار بملاحظهٔ این انزوا و زهد نیز معترف است.

❀

گاندی فیلسوف یا عالم اجتماعی و یا مورخ نیست، و انتقاد وی از تمدن ما از اصول مذهبی و یا مطالعه ناشی نمی‌شود. ریشهٔ انتقاد وی در تجربهٔ شخصی و اعتقاد دینی است. و این اصل جهات و نقاط ضعف و قوت این انتقاد را تفسیر میکند.

تجربهٔ گاندی از تخلّق باخلاق طفولیت سرچشمه گرفته و از جذبهٔ مقاومت ناپذیر و اعجاب او بمنبع خاطرات اولیهٔ طفولیت ناشی می شود.

انگلیسی و تمدن جدید از زمان کودکی و دانش‌آموزی و دانشجوئی برای گاندی مظهر قدرت و آزادی و نمونهٔ سخاوت و گذشت و خلوص و صفای فکر و جرئت باختراع و ابتکار و نمودار عقل و عدالت در اعمال و علم است، این کار بخشم و اعجاب و افکار ذات منتهی میگردد.

انسان وقتی بباطن خود مراجعه میکند ازدیدن خود در بند گی و غفلت محکوم به فقر و بیکاری در بین ملت برده و ذلیل شرمنده می‌شود . در کارهای زند گی خود را بقواعد رؤتینی مقید دیدن و زندانی عبارتهای سحر آمیز شدن و برخلاف تمایل خود در حصار دیواری از معتقدات دینی و ترس و موانع روحی قرار گرفتن باعث خجلت است .

گاندی در طفولیت مرتکب سه فقره گناه شد :

نخست بمعیت یك رفیق بد گوشت تناول کرد ،

سپس توتون خریده و سیگار کشید ،

و بالاخره بخانهٔ عشرت قدم گذاشت .

این گناهان گناهان دیگری در پی داشت ،

نخست برای مخفی‌ساختن گناه خود دروغ گفت ،

سپس برای تأمین مخارج عیاشی دزدی کرد ،

و بالاخره نا امید شده و دست بخود کشی زد .

لیکن ترس مانع از انجام خود کشی شد و بکمك خدا حقیقت او را نجات داد.

گاندی کتباً همهٔ این گناهان را نزد پدرش اعتراف کرده و بعدها در یادداشتهایش بنام « تجربیات من در حقیقت » اینموضوع را فاش کرد .

دریادداشت ها علل این لغزش‌ها را توضیح نمیدهد شك نیست که گناهکار از روی ضعف و تسلیم بگناه خود اعتراف میکند .

گاندی در گناه لذتی نیافت بلکه ظاهراً از آن در جستجوی قوت و آزادی بر آمد . هر کودك هندو بصورت مبهم پیش خود میگوید که در

صورت قوی شدن و آزاد گشتن چگونه بـاید با مسائل ممنوع درمذهب هندو بمقام مقابله بر آید و خود را شبیه انگلیسی بزرگ سازد که هندی پست را کتك میزند و گوشت گاو میخورد .

گاندی دریادداشتهایش چگونگی سفر بانگلستان را شرح میدهد لیکن علت مسافرت خود را بیان نمیکند بلکه می نویسد که پدرو مادر و مشاورینش بآن جهت باو اجـازۀ مسافرت بانگلستان دادند که در لندن دیپلم بگیرد و با موفقیت بشغل وکالت دادگستری بپردازد .

پیش آهنگان طبقاتی گاندی بوی نصیحت کردند که ازاین‌مسافرت که بی گمان بروی خطرداشت، ومخالف رسوم و آداب بود صرفنظر کند ولی گاندی در مقابل آنان مقاومت کرد و آنان در نتیجه گاندی را بویکوت کردند .

این گونه رفتار بریکنفر هندو محکومیت خطرناکی بود و کافی بود که زندگی معیشت او را زیر و رو کرده و صفای معیشت خانوادگی گاندی را برهم زند لیکن‌هندوی جوان باین‌مقاومتها اعتنائی‌نکرد وحل آنرا به برادر بزرگش وا گذارنمود . باید گفت تمایلات باطنی قویتراز احساس رسیدن بمراتب عالیه است .

برخوانندۀ سطحی مشاهدۀ کراوات بستن و کلاه فرنگی برسر گذاشتن و رقص بوکا کردن گاندی باعث خوشحالی است . لیکن این کارها بر گاندی هیچ افتخار و یا ننگی نداشت .

گاندی صمیمانه ازخود می‌پرسید: سرّ قدرت و آزادی‌انگلیسی‌ها درچه چیزی نهفته است ؟ در مجموعۀ قوانین و کتاب اقتصاد سیاسی ؟ و یا در فنجان قهوه و چای ؟

گاندی هنگام مسافرت بپدرش تعهد سپرد که پاکدامن زیسته و بخوردن سبزی اکتفا کند.

ریشهٔ قدرت گاندی در این کار نهفته است. خودداری از وی موجودی منزوی و محبوس در بهشت شهرهای بزرگ اروپا بوجود آورد که درمیان نهضت متفکرین استعداد وی را بر وی بروز داد:

عدم خشونت، ابتکار وحشتناکی که انگلستان را ناگزیر ساخت که از نصف امپراطوری خود صرفنظر کند.

در لحظهٔ مسافرت علائمی از آن انقلابی بزرگ آینده در این بیگانهٔ کم رو مشاهده نمی‌شد. گاندی بخاطر تعلیم و نه بمنظور تقلید مجاهدت کرد که بازندگی انگلیسی خو بگیرد.

گاندی باین نتیجه رسید که درزندگی انگلیسی چیز تازه‌ای نیست تا شایستهٔ یاد گرفتن باشد و چیزهائی که تازه بنظر میرسد فریب و خطا و پوچ است و باید آنرا دور ریخت.

❀

نخستین چیزی که گاندی بمحض ورود بانگلستان کشف کرد این بود که انگلیسیها نیز مانند سایر مردم هستند.

این شیطان مو بور (که در دست راستش تکه‌ای گوشت و در دست چپش جام ویسکی است) موجودی است زور گو و سرور یست آزاد و مانند وی بشر است. آدم لطیف و نرم و خونسردی است که با بازیهای بچه گانه سر گرم است. معایب زیادی دارد و سزاوار رحم و شفقت است.

بین این موجود سفید پوست انسانی و بین آن امپراطوری وحشتناك که مسلط بر دریاها و قاره هاست چه ارتباطی وجود دارد.

آیا رواست که معتقد شویم هر قدر تمدن عظمت پیدا میکند متمدن حقیر تر گردد؟

هندی تیره روز جمعیت های مترا کم خیابانها را که پیوسته در وحشت و تکاپو بودند بنظر می آورد. آیا این عابرین نگران و مضطرب که بر چهرهٔ آنان علائم تشویش آشکاراست وسر بزیر انداخته اند آیا اینان همان ملت آزاد و فاتح و شرورند؟

کلبه‌های متعفن منطقهٔ «ایست آند»، دود غلیظ، سوت کارخانه‌های جهنمی، دگلهای برافراشتهٔ چاهها ومعادن که نور آفتاب هرگز بر آنها نمی‌تابد، آیا اینهاست مسکن ملت فاتح و آزاد و سرور؟

هیچ دشت پهناوری بمانند این پایتخت سیاه مه آلود چشم انسان را خیره نمیسازد. با اینهمه این شهر اژدهائی است که همهٔ ثروتهای جهان را در خود فرو میبرد.

دراین شهر چه اندازه رفت و آمد مسافـرت، اکتشاف، جنگ، خرابی، عظمت و ریسك وجود دارد، سا کنین اصلی آمریکا واسترالیا را این شهر تحت اطاعت خود کشید، این شهراست که میلیونها ملل افریقا را برده ساخته وهندوستان را که گنجینهٔ ثروت بود به خرابی و گـرسنگی کشاند. آیا همه این بلاها محصول پیروزی ومنافع ساکنین این کلبه‌های تیرهٔ مه آلود است؟

مغلوبین درپیش چشم ما مجسمند لیکن فاتحین کجا هستند؟ مغلوبین، ما ملل رنگین، ما ملل جزایر و جنگلها و کوهها وشهر های گنبد هـای طلائی،ما ملل وحشی که دورمار میرقصیم،ما ملل پارسا وحکیم وصلح جو که بدون هیچگونه امتیازی با یکدیگر بسر میبریم، ما هستیم که انواع

مصائب و بلایارا فاتحین برای‌ما با رمغان آورده‌اند. درجنگ سر کوبمان کردند ودرصلح فاسدمان ساختند. آنها که مقاومت کردند از بین رفتند وآنها که تسلیم شدند سرنوشت بدتری یافتند وروح خودرا ازدست‌دادند.

فاتحین نه تنها ما را مطیع خودساختند بلکه ما را فروختند، نه‌تنها ما را استثمار کردند بلکه ما را فریب داده و مسخره کردند. بخاطر منافع خود بکارمان واداشتند ودر زیر پرچم خود بجنگ‌مان کشاندند. ایمان ما را از بین بردند و ذهن ما را آمادهٔ قبول افکار خود ساختند، صنایع و حرف ما را منهدم کردند تا ما را در کالا های بنجل خود غرقه سازند، ما را بحال خود واگذاشتند تا بااعیاد و لباس و عادات و موسیقی خود سرگرم باشیم و منتهی آرزوی ما این باشد که خلعت سروری را بر اندام آنان پوشانده و در برابر همنوعان خود بی‌تفاوت بمانیم.

❁

فاتحین کجا هستند؟

وقتی بچهرهٔ مرتکبین این فجایع نظر می‌افکنیم شقاوت بیش از خباثت در آن متجلی است.

آنان ازمللی که بیکارشان کردند بیشتر کار میکنندزیرا بدبختی آنان در ازدیاد احتیاجاتشان است.

آنها برده‌تر از مللی هستند که بفرمان آنان گردن نهاده‌اند. از بین رفتن توجیه در آنان شلاقی است که آنان را بسوی تصادف میراند، در منافع وحقوق خود هلاك و محدود ومقیدند، در تب رقابت می‌سوزند، به ابزارهای خود دودستی چسبیده ودر عرابه های خود انباشته شده ودر پیشانی آنان داغ درندگی، بندگی، یأس، وانقلاب بچشم می‌خورد.

من بردگان را می بینم لیکن سروران و سرور سروران کجا هستند؟ کیست که آزاد و مسلط است؟

آیا شما کارفرمایان بزرگ و بانکدارها و ملیونرها هستید که میگویند اموال شما از اموال قارون افزونست و نخوت و غرور شما از نخوت و غرور تیمورلنگ بیشتر؟

شما کجا هستید؟ چرا ما شما را نمی‌بینیم؟ شما که بادیگران فرقی ندارید، مانند همه لباس می‌پوشید و بیش از دیگران تواضع میکنید، در زیر تازیانهٔ نامرئی بیش از دیگران خم می‌شوید، و بیش از دیگر مردم باغصه و اندوه معذب و باشتابزدگی دست بگریبانید، اموالی را که بتملك خود درآورده و یا منافعی را که فردا بدست خواهید آورد شما را بردهٔ خود ساخته است.

آیا سیاستمداران، وزراء، فرمانروایان، شماها هستید؟

من که جز نقش دیوار و رشته‌هائی که آن نقشها را بحرکت در-می‌آورد چیز دیگری نمی‌بینم:

منافع، نظریات، کالاها.

شما همانطور نمونهٔ ملتید که نقش دیوار نمونهٔ اشخاص است.

ازجهالت اکثریت مردم وجنون هیاهو وانتخابات تصادفی چگونه حکمت و فضل و استقلال سروران سرچشمه میگیرد؟

مادام که فرمانروایان بمحکومین حکومت دارند. حکومت مستقیم و قانونی بوجود نخواهد آمد.

سروران، رجال آزادی‌طلب، شما ثروتمندانی هستید که در این جهان وظیفه‌ای جز چشیدن نوشیدنی‌های گوارا ندارید، آیا غایت

مقصود دنیا شما گلهای سرسبد اجتماع هستید.

اگر کسانی که زیاد کار میکنند آزادند پس آنهائیکه هیچ کاری انجام نمیدهند و در مقابل کوچکترین خواسته هایشان بسرعت انجام می‌شود آزادی ایشان چه مفهومی دارد. آنها از تمایلات خود پیروی میکنند و از جهان تمتع دائمی می‌طلبند. پیروی از تمایلات و تولید لذت بدبختی می آورد. کسانیکه بدون احساس گرسنگی و تشنگی میخورند و مینوشند و از فرط راحتی بی‌هدف مسافرت میکنند و معتقدند که در هر جا سعادتمند خواهند زیست، بمنظور تفنن مطالعه میکنند، در کاباره‌ها می‌نوشند و در دانسینگ‌ها می‌رقصند بالاخره از این زندگی یکنواخت بستوه خواهند آمد و انتحار خواهند کرد، زیرا زندگی برای آنان مفهومی ندارد واز این بدبختی راه گریزی جز خودکشی ندارند، ادامهٔ زندگی برای آنان خلائی است که عدم و نیستی نام دارد.

❁

گاندی درانگلستان کشف دیگری کرد: او هند را کشف کرد. هند درخاطر انگلیسها اثر بسیار گذاشته و آنها را بطورغیرقابل مقاومت مجذوب خویش ساخته بود.

معمائی وجود دارد که باید مورد تأمل قرار گیرد. اکثر افراد در جامعه سطحی هستند ومسحور چیزهای تازه می‌شوند.

گاندی در لحظه‌ای که در انگلستان از کشتی پیاده شد از تکبر و خون سردی انگلیسها بیم داشت و می‌ترسید با وی مانند نجس ها و گناهکاران رفتار کنند لیکن بسرعت برترس خود فائق شد. اصالت او احترام مردم را بوی جلب کرد. نزدیکان گاندی تصور میکردند اینمرد

شرقی سحر و پیشگوئی از آینده را میداند.

مرتب از او از تناسخ ارواح و پیش گوئی از غیب پرسش میکردند. وی تلاش میکرد باعذرخواهی و فروتنی و بااعتراف بجهل، خودرا خلاص کند لیکن می‌دانست که مردم آماده‌اند جز جهالت وی همه چیز را تصدیق کنند.

درحقیقت گاندی ازامورمذهبی جز مسائل جزئی چیزی نمیدانست او نمی‌خواست بچیزهائیکه عقل آنرا اثبات نکرده و قلب به آن گواهی نمی‌دهد ایمان داشته باشد.

این بیگانهٔ شرقی از سرعت تصدیق غربی های غیرمتدین حیرت می کرد او با همه قدرتی که در دید دنیای خارج داشت از تفسیر وقایع روحی عاجز بود.

گاندی با بعضی‌ازانگلیسیها برخورد که بادیگران فرق داشتند و تمایلات عاطفی به هند ابراز می‌داشتند. بعضی از آنها از شاگردان «ماکس موهر» بودند که از زبان سانسکریت و فهم متون آن صحبت می کردند. بعضی دیگر پیرو فاسفه لاهوتی بودند که مجموعه‌ای ازهمه مذاهب بخصوص‌مذهب برهمائی‌است. مذهبی که از تکالیف و عبادات بدور ولیکن بمعجزه وافسانه اعتقاد داشت.

گاندی بخاطراندوختن دانش سخنان هردوطرف را شنید؛ دستهٔ اول دراولین‌مرحلهٔ تلقین عقائد خود بگاندی شکست خوردند ودسته دوم هم ازجلب گاندی به‌مذهب خویش نومید شدند.

لیکن‌هردودسته بر گردن گاندی حقی گذاشتند. گاندی ترجمهٔ انگلیسی فیدو و اوپانیشاد را از آنان فرا گرفت بااین تفاوت که نه مانند

دستهٔ اول احتیاج پیدا کرد که این قواعد را بیست سـال مطالعه کند و نه مانند دستهٔ دوم با مطالعهٔ ظواهر اعجاز آمیز مجبور بایمان آوردن به آن بشود .

گاندی فیدو و اوپا نیشاد را خواند و متأثر و مؤمن شد . او فهمید کـه رسوم هندوئی از ظلمت و اشتباه بدور است و اگـر انسان باصل آن مراجعه کند مانند امور بدیهی روشنائی بر وی تجلی خواهد کرد .

این رسوم در تعالیم سه گانهٔ زیر خلاصه میشد :

۱ ـ در دنیا فقط یك حقیقت وجـود دارد و آن شناسائی ذات است .

۲ ـ هر کس خود را شناخت خدا و دنیا و دیگـران را شناخته است. هر کس خود را نشناسد هیچ چیز را نشناخته است .

۳ ـ در دنیا فقط یك نیـرو و یك آزادی و یك عدالت وجود دارد و آن نیروی حکومت بر خویشتن است .

هـر کس بر خود مسلط شود بر دنیا مسلط شده است . در دنیا فقط یك نیکی وجود دارد و آن دوست داشتن دیگران مانند دوست داشتن خویشتن است. بعبارت دیگر دیگران را مانندخود انگاریم باقی مسائل تصور و هم وعدم است .

❁

گاندی در سیمای تمدن غرب که از زمان کودکی بآن برخورده ودر آن جز تیرگی وتناقض ندیده بود با مطالعهٔ این دو کتاب درخشندگی و نور دید . سؤالاتی که فعلا براو مطرح بود جواب روشن آن در اعماق گذشته میدرخشید .

تمدن جدید که نصوص قدیم را لغو کرده است ناگزیر است بدبختی‌های ناگهانی خود را بامقیاس خود اندازه گیری کند .

غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدائی زمین است که همه امکانات و موهبت های زمینی را مالك است . او بکارهای بزرگــی قادر است کـه ملل دیگر آنرا در قـدرت خدا میدانند . لیکن غـربی از یك چیزعا جزاست و آن تأمل در باطن خویش است وتنها این موضوع برای اثبات پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است .

بدون تردید غربیها با هوش‌ترین مخلوق روی زمینند و شك نیست که غربیها فقیرترین مردم روی زمین از حیث آشنائی بحکمتند .

همه مردان بزرگی که غرب آنهاراسرمشق‌خویش‌ساخته‌دیوانگان نابغه‌ای هستند که سزاوار حجرند. تمدن غرب سراسر آگنده از جنون و نبوغ است .

تمدن غربی اگر غربیها را مبتلا بخوردن مشروب و توجه باعمال جنسی نموده است بخاطر اینست کـه غربی بجای خویشتن جوئی در پی نسیان وهدرساختن خویشتن‌است. اغلب کارهای بزرگ وقهرمانی وحتی اعمال نیك غربی فراموشی و بیهودگی است . قوه عملی او برا کتشاف و اختراع وتهیهٔ وسائل جنگی ناشی ازفرار غربی ازخویشتن است نه‌قدرت و تسلط استثنائی وی برخود .

ماشینهای سریع و پرسروصدا وقابل انفجارغرب که ازنان وسعادت وآرامش بآن بیشتر دلبستگی دارد جز بخاطر انجام حوائج مستمر و حساس او نیست .

غربیها اگر میتوانستند پنج دقیقه با خود فکر کنند میدانستند که

سرعت وسائل حمل و نقل جز تشویش وحادثه و تأخیر ببار نمی آورد و صرفه جوئی درزمان برای آنان فراهم نمیسازد. استدلال نزد کسانی که پراکندگی و کشمکش بوجود آورده اند بی ارزش است.

ترس ازتنهائی وسکوت وتوسل بپول غربی را ازشنیدن ندای باطن خود عاجزساخته و انگیزهٔ فعالیت مداوم او همین ها است.

محرك وی درفتح جهان، ناتوانی او در حکومت بخویشتن است. بهمین علت غربی پدید آورندهٔ آشوب و فساد در سراسر دنیاست.

وسعت و صحت علوم طبیعی نتیجهٔ دید دائمی و متمرکز مکان و خلاء موجود بین اشیاء است.

علوم طبیعی از موجودیت ذاتی اشیاء و طریق و هدف آن چیزی نمیداند و نمیتواند اشیاء را رهبری کند و آنرا در خارج از ذات درخلاء خارجی تصور کند.

غربی از هوش خود سوءاستفاده میکند، خدای خود را فراموش کرده است این جمله گناه غرب را رسوا ساخته است، این گناه گناه غیر قابل بخشش، گناه برضد روح است واز افراط درتوجه بمادیات واشتغال بمنافع مادّی سرچشمه میگیرد.

غربی به شکافتن اتم دست میزند که مخالف پرستش خدا و حیات ابدیست. هنوز از سال ۱۸۸۹ زمان زیادی نگذشته است؛ سالی که ملکه ویکتوریا باتفاق همسرش سوار قطار و از میان جمعیت میگذشتند، آنها با برداشتن کلاه به تهنیت مردم پاسخ میدادند و مردم نیز بنوبه به پادشاه و ملکه درود فرستاده و باهم فریاد «به پیش» میکشیدند، صدای شعرای بزرگ و مردم صاحب نظر آن عصر باصدای آنان در می آمیخت. دراین

هنگام تنها یك جوان شرقی بود که به آیندهٔ دور نظر دوخته و درخشش قرون آینده، قرن بیستم و بیست ویکم را از دور میدید. اومعتقد بود که :

«باید انتظار کشید تا تمدن غرب بتنهائی خوددرقبال خویش حکم صادر کند .»

❀

پس از اندك مدتی گاندی در انگلستان سوّمین و آخرین کشف خود را کرد و آن انجیل بود .

مطالعهٔ گاندی در کتاب های « فیدا » و « راما » صفات شجاعت در لطف و قوت در پاکی وفضیلت در آزادی وقانون در کمك الهی و خود ـ شناسی دردوست داشتن ومحبت لایتناهی را دروی تکمیل کرد .

انوار سعادت روح و عفت و پاکی و صفای قلب هنگامی در قلب انسان می‌تابد که انسان مدام آنها را بخاطر بیاورد .

«وقتی انسان روح خودرا ازدست بدهد فتح دنیا بچه درداومیخورد»

این جمله بدبختی عظمت دنیای غرب را بنحو روشن بیان میکند .

انجیل یعنی: بشارت نیك ، بشارت بکسانی که تمدن آنان رادرهم شکسته است، بشارتی که پایان محکومیت تمدن غرب را اعلام میکند .

کسانی که انجیل بآنان تعلیم داده‌است که درجهان مبشّر حقیقت ومحبت وصلح باشند خودشان در جستجوی طلا و برده بهرطرف دوانند .

بجای اینکه مطابق تعالیم انجیل درمملکت خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند برای تبرئهٔ سیئات خود از حربهٔ مذهب استفاده میکنند .

و بجای نشر کلام الهی برسرملتها بمب میریزند .

انجیل بآنان یـاد داده است که اگر سیلی برصورت راست آنها نواخته شد صورت چپ خود را برای خوردن سیلی دیگر بگردانند. در فن سر کوبی دشمن از آسمان و ازراه های دورمهارت پیدا کرده اند. فنی که بدآنوسیله شکست ناپذیر شده اند. آنها علاوه ازفنون جنگ ارابه‌های پرازانجیل باخود همراه دارند تا کسانی را که ازچنگال وسائل جنگی آنان جان بدر برده اند باحربهٔ انجیل باطاعت وادارند.

میگویند: هر که شمشیر میکشد سرانجام باشمشیر کشته می‌شود»

حکم محکومیت سروری دنیای غرب قبلاً صادرشده است.

عذاب الهی راانسان با خباثت ذاتی خود برخویشتن فراهم میسازد. عذاب الهی زنجیری است که انسان خودش ساخته‌است. هر کس بدست خود ابزارقتل خود را میسازد.

ازمدتها پیش تمدنهای کهن به‌تمدن جدید اخطار نموده اند:

برج بابل بخاطر آن منهدم گردید تااتحاد ملل دنیای قدیم راجشن بگیرد. مملکت بابل که درآن سعادت وشرف باپول معاوضه میشدسزاوار انقراض بود. بابل منقرض شد تاسرزمین بابل کشورپا کیز گان گردد.

❀

نواحی قوت و بصیرت نافذ و پیش بینی گاندی در درك کتاب فوق بود.

هنگامیکه گاندی میگوید: «ماشین در حد ذات خود بد است و شناختن آن کافیست که انسان خود را ازشر آن خلاص کند» برعصر خود که عصر پیشرفت بود حتی برعصر ماسبقت میگیرد.

وهنگامیکه میگوید: «ماشین بیانی ازحالت معصیت است» خودرا بتلاش در حساب سود و زیان نیکی و بدی نمی اندازد، او بکنه موضوع

توجه دارد و بدها را می‌بیند که از هوش خود سوء استفاده کرده و خدای خودرا فراموش کرده‌اند، «زندگی خودرا تباه کرده و بدست خودوسائل مرگ خودرا میسازند»، آنان منتظر آن نیستند تا به‌بینند ماشین چگونه سازندگان آنرا در هم میریزد ومنتظر نمی‌مانند تا بمب بکلی همه آنرا در هم بپاشد.

ماشین بدون داشتن حیات اعمال حیاتی انجام میدهد و برضد احساس است. مصرف کنندگان محصول آن بجای بحث از طرق خلاصی از آن بیش از پیش خودرا در ظلمات ماشینیسم غوطه‌ور می‌سازند.

تنها محرك ماشینیسم پیدا کردن «کار» و «صرفه جوئی در وقت» است در صورتیکه بنظر گاندی ماشین نه وفور کار و نه صرفه جوئی در وقت هیچکدام را فراهم نمیسازد. بلکه محصول آن انباشته شدن منافع است ـ منفعت برضد محبت ـ واز آن این نتیجه را میگیرد که منفعت انسان را بسوی مرگ رهبری میکند.

❀

اکنون بنقاط ضعف نظریات گاندی می‌پردازیم:

بنظر من نقاط ضعف بیانات گاندی حملهٔ او علیه پارلمان انگلیس، و کلای داد گستری، پزشکان و معلمین است. بعقیدهٔ گاندی:

پالمان انگلیس هفتصد سال است که بخرابی انگلستان میکوشد، هیچ مؤسسه‌ای بیش از پارلمان باعث از بین رفتن غرب نیست.

دیکتاتورهای خونخوار هیچگاه زحمت از بین بردن پارلمانی را که مذاکرات آن مسخره و یاوه گوئی است بخود نمیدهند.

و کلای داد گستری، قضات و معلمین غالباً مستحق دستمزدو سزاوار

احترامند و چون مردانی شریف و باهوش و فداکار این مشاغل را فقط بخاطر انجام خدمت قبول کرده اند.

بنابراین اگر گاندی بجای آنان به بیکارگان طفیلی حمله میکرد موفق تر بود. مثلا به سپاهیان که انسانیت از آنان جز بیحاصلی هیچ انتظاری ندارد و یا به محتکرین و قماربازان و رباخواران که از طریق افلاس مردم ثروت می اندوزند و یا بسیاستمداران که بخاطر عظمت فتنه و رسوائی و جرم راه می اندازند، بازرگانان اسلحه و مشروب و سیگار که سوداگران مرگ وجنون و انهدامند و بالاخره فروشندگان وسائل سرگرمی و کسانیکه درجامعه باوسائل قانونی بتخریب جامعهمیپردازند.

لیکن چنانچه درقضاوت خود در بارهٔ نظریات گاندی نسبت بو کلا، پزشکان و معلمین جنبهٔ دیگر موضوع و جنبهٔ عالی آنرا در نظر نگیریم عادلانه رفتار نکرده ایم.

گاندی جنبه‌های ضعف را همواره موردحمله قرارمیدهد. بنظر او مشاغلی نظیر وکالت وقضاوت وطبابت ومعلمی وظائف مقدس وربانی است و نباید آنرا شغل و پیشه قرار داد و از آن طریق مال اندوخت، کارهای مقدس را پیشه ساختن برای افراد شریف شرافتمندانه نیست.

گاندی از تجربیات خود در بین این سه وظیفه صحبت میکند.

گاندی بیست سال تمام وکالت کرد و کوشش کرد مانندیك وکیل دروغ نگوید و اسراری را بروز ندهد، ممارست در این وظیفه شغل و سرنوشت آیندهٔ اورا معین ساخت.

بنظر گاندی وظیفهٔ قاضی احترازازدعوی است. خدمتی که قاضی بایدانجام دهد عبارتست ازسازش بین طرفین ودفاع ازبیگانگان درداد گاه

زبان قاضی باید درخدمت حقیقت باشد نه درخدمت عجزه .

قاضی درحقیقت باید حکیم وحکمتش دردادن اندرز وحل دعوی باشد نه اینکه منحصراً تقسیم غیـر ارادی چند سال حبس ویاطناب دار را وظیفهٔ خود قراردهد .

گاندی در اینمورد آن اندازه که باروح قانونگذاری غرب ـ که فرق زیادی بـاقانونگذاری موسی و مانو دارد ـ معارضه میکند با نقص انسان‌معارضه نمیکند. بنظر گاندی غیرارادی بودن قضاوت محرك اصلی جلب منافع است .

شدت عمل گاندی زندگی شغلی او را زیر و رو نکرد بلکه باعث رستگاری وی شد. تلخی شکست گاندی را شاکی نساخت. اگر دفتر کار خودرا تعطیل کرد از ناامیدی نبود بلکه میخواست مدافع ملت خود باشد. گاندی دراینراه نشستن برروی صندلی متهمین وپشت میله‌های زندان را برمسند وکالت وقضاوت ترجیح داد .

گانـدی در زندگی پزشك محبت و احترام بـه طبیعت و شفقت بهرنجدیدگان شد. بنظر گاندی طب کلاسیك غرب وحشتناك وقساوت ـ آمیز است . گاندی سعی کرد با بخطر انداختن حیات خود ازقید آن آزاد شود . گاندی حکایت میکند چگونه پسرش را بـادوائی که خود ساخت معالجه نمود و همسر مشرف بموتش را از بیمـارستان بیرون آورد و شفا بخشید . گاندی به بذل توجه دائمی نسبت باقرباء و بخصوص کشاورزان معروف بود و قبل از هرچیز خود را «کلید سلامتی» یافت این مرد لاغر اندام از زمان تولد تاسن هشتاد سالگی که کشته شد بدینصورت زندگی کرد .

گاندی در صفحات کتاب خود از بیمارستانها بنام «قرحهٔ بیماری» نام میبرد لیکن خودش در «سیکا گرام» بیمارستانی تأسیس کرد.

بنظر گاندی «طبیب، مریض را فقط از بیماری شفا می‌بخشد لیکن علتی کــه بیمار را به مرض عادت میدهد نمیداند، طبیب از ریشه بیماری بحث میکند که جز در موارد استثنائی در بقیهٔ موارد اشتباه و گمراهی و جهل است. آیا ریشهٔ بیماری در پرخوردن و قادر نبودن بتنفس است؟ یا نپوشیدن لباس وعدم رعایت نظافت یاخیال کردنست؟ درخشم آتشین است؟ یا تنبلی وخمودگی فاسد کننده؟ یا بخل وحسد مسموم کننده؟

عادت طبیب کاذب و مزدور توسل به لولهٔ امتحان و کشف نتایج بیماری ودفع موانع است. طبیب باینصورت امکان میدهد که رنج کشیده بیش از پیش در زندگی نکبت بارخویش غوطه ور شود.

طبیب حقیقی کسی است که برادر رنجورش را بسوی طهـارت و حکمت هدایت کند.

بحث گاندی درخصوص آموزش و پرورش فهمش آسانست، انسان ابتدا خیال میکند که گاندی میخواهد مردم در نادانی بمانند لیکن او ترجیح میدهد که بگذارند مردم بدنبال رسوم و آداب قدیم خود بروند تا در تشویش و تخدیر حواس افتاده و خصوصیات اخلاقی خود را بخاطر فرا گرفتن آموزش بیگانه ازدست بدهند.

گاندی مخالف تسلط تمدن بر فطرت کودکی است و نه بر تربیت. برای فهم بیشتر موضوع باید بدانیم که گاندی از تمام معلمین آگاهتر و پیشروتر ومطلع تر است. دلیل آن تأسیس آموزشگاه «سیکا گرام» بوسیلهٔ گاندی‌است. لیکن وی طرفدار آموزشی‌است که تنها بحدوددوره تحصیل

اکتفا نکرده بلکه در تمام دوره زندگی ادامه داشته باشد.

❀

اکنون می‌پردازیم بحمله گاندی بپارلمان.

سلطهٔ پارلمانی بهتر ازسلطه‌ایست که در آن پارلمان وجود ندارد. گاندی اینموضوع راموکداً ذکر می کند.

پارلمان انگلستان بهترین پارلمانهای دنیاست. گاندی با این هم مخالف نیست، چون این پارلمان قدیمی و مشهور مورد تقلید دنیاست و ازهمه پارلمانها بهتراست، از اینرو اتهاماتی که بر این پارلمان وارد است اهمیت دارد.

در اینجا (مبادی ابدی دموکراسی لیبرالی) همانطوری که غرب جدید تصورمی کند مورد اتهام است.

وکلای ملت نمایندهٔ ارادهٔ ملتند و در صورتی که از طرف ملت بنمایندگی انتخاب نشده‌اند قیام آنان بانجام وظائف نمایندگی ملت بی‌مورد است.

گاندی احیاناً و بطور صریح در مقالات خود از استقلال رهبر صحبت می کند. رهبر بخاطر ملت ایجاد شده است و نباید فرمانبردار توده‌ها باشد وعنان اختیار خودرا بدست آنان بسپاردتاهر کجا که‌میخواهند اورا بکشند، رهبر برنامهٔ خودرا باموافقت باطنی‌خود تنظیم و تعقیب میکند و نه برحسب تمایل اکثریت، رهبر از اینکه در نظریات خود منفرد بماند نمی ترسد، او بتنهائی درباره تصمیمات خود اندیشیده و بتنهائی آن تصمیات را اتخاذ کرده است بدون‌اینکه اسرارخودراحتی به نزدیکترین کسانش فاش کرده باشد.

رهبران پس از اتخاذ تصمیم ناگهان روزی بفعالیت پرداخته و مانند یك فرمانده جنگی و سرور مطلق ملت را بدنبال تصمیمات خود میکشانند.

مفهوم گاندی از تسلط رهبر، تسلط پدرانه متکی بر سلطه است و تنها لقبی را که بارغبت حاضر است قبول کند لقب پدری است.

رهبری که لیبرال است و نمیخواهد اجرای اوامرش باقدرت توأم باشد و طرفدار عدم خشونت است وقتی دید مردم بدنبال او نمی آیند خود به تنهائی جلو می‌افتد و اگر ضرورت ایجاب کند خود را کنار کشیده و منتظر می‌ایستد. وقتی دید دیگران منحرف شدند خودرا بجای منحرفین مجازات میکند. چنین رهبری قادراست بملتش همانطوریکه بخودفرمان میدهد فرمان دهد، دموکرات باشد یعنی به « ندای ملت » ایمان عمیق داشته باشد. این ندا ندای الهی است. چنین رهبری میداند که بازندگی فقیرانه‌ای که در میان فقرا دارد این ندا بی واسطه از خود او برخاسته است.

چنین رهبری بهتر از هرسوسیالیست و بمانند یك فرد دموکرات نظریهٔ تحول را پذیرفته وهر نوع امتیاز خصوصی را رد می کند. بین او و فقرا امتیازی نیست بلکه درهمان منزلی سکونت میکند که فقراسکونت دارند ومالك همان اندازه وسائل است که فقرا مالکند و با این طرزرفتار گفتهٔ تورات را تحقق می بخشد که گفته است: « هر کس دوست دارد از میان مردم اول همه باشد بهتر است خودرا خدمتگذار و آخر همه بداند.»

شاید احتمال شنیدن مذاکرات مجلس، درمورد مردی که قلبش ازشعله محبت فروران است دراطراف جنگ وصلح وزندگی ملل گرسنه

وفقیر و دیدن مراسم اخذ رأی که جز خدعه و فریب و تزویر دستگاههای انتخاباتی، قانونگذاری، اجرائی، اداری و دولتی نیست برای همه میسر نباشد لیکن همه این امور مطالبی است که باما تماما تصادم دارد.

گاندی بدون هیچگونه احساس ناراحتی به ترن سوار می‌شد، نه بعنوان اینکه وجود ترن بروی ناراحت کننده نبود بلکه میدانست که باید وجود آنرا مادامی که قدرت و آزادی رهائی از آنرا بدست نیاورده است تحمل کند.

لیکن «فینوبیا» که وارث گاندی‌است پای خودرا یك قدم از گاندی جلوتر گذاشته و هیچگاه سوار قطار نمی‌شد زیرا تصمیم داشت که از «دستگاههای صوری دموکراسی» استفاده ننماید.

هردو اینها دموکراسی ایبرالی را در نقشه‌های خود وارد کرده و بمیزان وسیعی از آن استفاده کردند. زیرا برهر کسی لازم است که بزبان عصر خود سخن گوید تاسخنانش‌ازجانب مردم مسموع‌افتد. برای احتراز از سوء تفاهم مکرر باید بمعنای غیرمأنوس دموکراسی لیبرالی که این دو نفر بآن قائلند اشاره کنم.

آنها به بلاغت خطبا و مذاهب کامل جذب نشدند. فینوبیا در سال ۱۹۵۷ گفت:

«من بسازمان ها ایمان نداشته و بآنها اعتنائی ندارم: سازمانهای مزبور گرچه دبیرو دفتر و دستك دارند لیکن روح ندارند. من از انسان بحث می کنم، انسانی که قلبش آکنده ازمحبت است.»

هر کس که مایل است در آثار گاندی در باره استقلال تعمق کند ضرورت دارد بین کتاب های «هندسواراج» و «استقلال هند» گاندی

با کتاب «سواراج شاستر» فینو بیا مقایسه کند. کلمهٔ سواراج بمعنای عدم آماد گی نیست بلکه معنای مشتق آن «مملکت ذات» است.

حکومت بنفس، مبدء آزادی است و مسئله را از پلهٔ اجتماعی به پلهٔ روحی ارتقاء میدهد.

آزادی سیاسی واستقلال ملی خیالی و منفی هستند اما سروری هر فرد در وجدان باطنی خود او هست که تنها حقیقت است.

ملکوت آسمانها از سازمانهای عقیده‌ای بعید است.

گفته شده است ملکوت آسمانها ارادهٔ همه‌جانبه و آرامش ماشینی نیست، ملکوت آسمانها منظومه عقائد نیست بلکه زند گی است.

ملکوت آسمانها نظیر بزرگ خانواده است.

ملکوت آسمانها خمیر مایه‌ایست که مادهٔ سه برابر خود را آمادهٔ پخت میسازد.

ملکوت آسمانها زمان حال است هما نطوریکه آینده است.

ملکوت آسمانها حقیقت زند گی است.

ملکوت آسمانها در قلب تو است.»

❀

این بود مزایا و نقایص کتاب گاندی که بعقیدهٔ خود شرح دادم. چنین بود مسائل عظیم وشریفی که در نقاط ضعف آن نهفته بود.

آیا میخواهید از مزایا و زیبائیهای موجود در آن صحبت کنم؟

در صفحات کتاب هدفها و وسائلی موجود است که مانند بذر و درخت است صفحاتی از تاریخ و جنگها و جرائم جنگ وجود دارد که مانندلایحه‌ای مجرای عادی اشیاء را قطع میکند، دراین کتاب ازعصیان

مدنی و پیش بینی اینکه بشر خـود را مجبور باطاعت از قوانین ظالمانه نمی بیند بحث شده است و بـالاخره در فصل هفدهم آن عـدم خشونت و شجاعت مورد بحث قرار گرفته است .

فهم این مسائل تمـرینات نظامی یا آشنائـی به کشتی ژاپنی لازم ندارد، تنها حکومت برخویشتن در آن ضرورت دارد .

مـردی که حکومت برخویشتن را شناخت مانند سلطان جنگل‌ها آزاد است و نگاهش صف دشمن را می‌شکافد .

شما را در همین جا ترك میگویم زیرا زیاد صحبت کردم و از این پرحرفی عذر میخواهم .

دی‌لانزادلفاستو

این است مذهب من

جملات توضیحی

بسیار خوشوقتم ، این تألیف کوچك ، کـه متن اصلی آن بزبان گجراتی نوشته شده است، بدین وسعت، مورد استقبال قرارمیگیرد .

این موضوع حکایت طولانی دارد. این کتاب ابتدا در ستون‌های روزنامه «ایندیان‌اوپنین» در آفریقای جنوبی منتشر شد، من این کتاب را درراه مراجعت از لندن بافریقای جنوبی نوشتم ، تا بدینوسیله باعمال خشونت آمیز که در آن‌موقع در هندوستان و افریقای جنوبی گسترش یافته بود اعتراض کـرده باشم . در لندن با آنارشیست‌های معروف هند ملاقات کردم،جرئت وجسارت آنان مرا متوحش ساخت، بخطای آنان دروجهۀ همتی که برای خودانتخاب کرده بودندپی بردم . احساس کردم « خشونت » بیماریی را کـه هند گرفتار آنست دوا نمیکند ، و تمـدنی نظیرتمدن هند بحمایت سلاح تازه و فعالی نیازمند است .

از نهضت ساتیا گراها (عدم خشونت) در افریقای جنوبی بیش از سالی نگذشته بود لیکن نهضت چنان تحولی یافته بود که ناگزیرم از آن سخنی بمیان آورم. مطالبی که در اینخصوص نوشتم و انتشار آن مطالب در «کراس»، موجب شد که این مطالب تا حدی در هند نیز مورد توجه قرار گیرد.

دولت بمبئی ازانتشار کتاب جلوگیری کرد. درواکنش اینعمل مجبور شدم ترجمهٔ کتاب را منتشر سازم، زیرا معتقد بودم که وظیفه دارم دوستان انگلیسی خودرا بمحتویات این کتاب آگاه سازم.

مطالب کتاب بقدری ساده است که هر کودکی قادر به تشخیص صحت آنست.

دراین کتاب دوستی جای دشمنی و گذشت جای خشونت بکاررفته است، و قوای نفسانی در مقابل قوای بدنی قرار گرفته است. بطوریکه حاضر نیستم حتی یك جمله یا یك کلمه ازمطالب کتاب را پس بگیرم مگر اینکه بخاطر رعایت احترام ودوستی یکی از دوستان باشد. مطالب کتاب ضربت خورد کننده‌ای بر پیکر تمدن جدید است.

من این کتاب را در سال ۱۹۰۸ نوشته‌ام وازآنروز ببعد عقیدهٔ من بصحت مطالب این کتاب راسختر شده است. اگر هند مصمم است علیه تمدن جدید مبارزه کند مطالب این کتاب بروی سودمند خواهد بود.

خوانندگان نباید چنین تصور کنند که استقلال کامل مورد بحث من در حال حاضر در هند قابل تحقق است، من میدانم که هنوز هند آماده قبول آن نیست، من اصرار در اینمورد را بیهوده میدانم. من در این کتاب نظر خود را بیان میکنم.

من شخصاً برای نیل بچنین استقلالی که توصیف کرده‌ام فعالیت میکنم ، در عین حال فعالیت من بدون تردید باستقلال کامل پارلمانی که خواست مردم هنداست نیز معطوف میگردد .

من نمیخواهم خطوط آهن برچیده شده و بیمارستانها بسته شود ، لیکن باید بگویم کـه محو طبیعی ایـن قبیل مؤسسات از صحنهٔ اجتماع باعث خوشوقتی من است .

دلیل ارزش تمدن، وجود خطوط آهـن و بیمارستانها نیست، این مؤسسات شرّ اجتناب ناپذیری است، که برعظمت کشور نمی‌افزاید.

نمیخواهم محاکم قضائی را ازبین ببرم، لیکن وقوع چنین حادثه مورد اشتیاق من است .

بی‌میل نیستم که کارخانه‌ها و ماشین آلات را از بین ببرم ، لیکن چنین اقدامی روح مستغنی وساده‌ای لازم دارد که درجامعهٔ کنونی موجود نیست .

تنها قسمتی از برنامهٔ من کـه در حال حاضر قابل اجراست همان برنامهٔ «عدم خشونت» است که متأسفانه شرح آن در حوصلهٔ روح وفکر این کتاب نگنجد. چنین روحی اگرموجودمی بودهندیك روزه باستقلال میرسید . اگر هند مانند یك عنصر فعالی روح دوستی را در مذاهب خود بنیاد می‌نهاد و در سیاست خود مدخلیت میداد استقلال از آسمان بر وی نازل می‌شد، لیکن باکمال تأسف احساس میکنم که ازاین ماجری بسیار دوریم .

غرض من از نوشتن این حواشی اینست کـه می‌بینم بعضی‌هـا از مطالب کتاب من جهت بیان نارسائی نهضت کنونی استفاده مینمایند .

در بعضی از نوشته‌ها خواندم کـه می‌نویسند من دو طرفه بـازی میکنم، و از وضع آشفتهٔ کنونی جهت امتحانات مذهبی بحساب استقلال هند استفاده میکنم. میتوانم بسادگی جواب بدهم: «ساتیا گراها» (عدم خشونت) بکلی فوق این تصوراتست. نه چیزی را برعکس جلوه میدهد و نه چیزی را مخفی میسازد. بعضی از طـرق زندگی موسوم به: «هند سوراج» بمرحلهٔ عمل درآمده است لیکن همه آن تئوریها قابل انطباق نیست.

بسیار نکوهیده است که مردم را بسوی قطعاتی از نوشته‌های من سوق داد که هیچ علاقه و رابطه‌ای بامشکلات کنونی مملکت ندارد.

یونداندیا ۱۹۲۱ م. ك. گاندی

ملاحظات مقدماتی

اگر امکان داشت که این کتاب را از نو بنویسم شاید بعضی از اصطلاحات آنرا تغییر میدادم ، لیکن در اثر تجربهٔ سی‌سال اخیر زندگی موجبی نمی‌بینم که درجهان بینی خود تجدیدنظر کنم . خوانندگان باید درک کنند این نوشته در حقیقت مذاکره‌ایست که با اشخاص نموده‌ام . بعضی از آنان از آنارشیست‌های معروف بودند ، همچنین باید درک کنند که توضیح این مبانی استقلال مانع ازسقوط معنوی هندیان مقیم افریقای‌جنوبی گردیده است .

واضح است خوانندگان مختارند دلایل مرا بعنوان نظریات یك دوست عزیز تلقی نمایند که متأسفانه دیگر در قید حیات نیست و اعتقاد پیدا کنند که مطالب این کتاب اثر فکر یك دیوانه است .

سیگانون ـ ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۸
م . ك . گاندی

-۱-

کنگره و اعضای آن

خواننده ـ در اینموقع که در سراسر هند تمایل بگرفتن استقلال آشکار شده است، چنین بنظر میرسد که کلیهٔ هم وطنان، آرزوی رسیدن باستقلال را با شور و شوق فراوان در دل می‌پرورانند، و وجود عین‌همین روحیه در افریقای جنوبی نیز آشکار است. هندیان جهت تحصیل بعضی ازحقوق ملی به جنب وجوش افتاده‌اند. آیا میتوانی عقیدهٔ خودرا در این باب بر من بیان داری؟

گاندی ـ سؤال‌راصحیح مطرح کردی، لیکن جواب دادن به‌آن آسان نیست. هدفهای حقیقی متعدد است: نخست درك حالت روحی‌ملت و بیان آنست، سپس تشخیص بعضی از عواطف امید بخش ملت است و بعد

بیان بدون ترس و واهمهٔ عیوب موجود در بین مردم است .

پاسخ سؤالات تـو متضمن جواب دادن به این سه مـوضوع است، سزاوار است کـه تا حدی اجازه دهیم ارادهٔ ملت عـرض اندام کند، بموازات اینکه بعضی عواطف را باید تشویق کـرد معایب را باید آشکار ساخت سؤالاتی مطرح میکنی که مجبورم بآن جواب بدهم .

خواننده ـ آیا فکر میکنی تمایل به تحصیل استقلال در قلب ما رسوخ کرده است ؟

گاندی ـ این تمایل وجود دارد و کنگرهٔ ملی را بوجود آورد . استفاده از کلمهٔ «ملی» دلیل وجود این تمایل است .

خواننده ـ هندجدیدمثل اینست که هنوز «کنگره»را نمی‌شناسد و آنرا ابزاری میداند که وظیفه‌اش قانونی ساختن حکومت انگلستان برهند است .

گاندی ـ این نظر صحیح نیست . اگر «تیلاک» پیرمرد بزرگ هند زمینه را فراهم نمیساخت جوانان مـا حتی قادر نبودند از استقلال صحبت کنند . چطور میتوانـم نوشته های «م . هیوم» را فراموش کنم که بچه کیفیت ما را بتلاش درراه رسیدن بهدفهای کنگره وادار ساخت ؟ «سرویلیام ویدربون» تمام قـوای جسمی و فکـری و مـالی خود را در راه رسیدن باین هدف صرف کرد . نوشته‌های او هنوز هم ارزش دارد .

استاد «کوکهیل» وجود خود را با فقر تصفیه نمود و هنوز هم در حال فقر بسر میبرد و بیست سال از عمر خود را صرف آمادگی مملکت کرد .

قاضی «بودوردان طیب‌جی» یکی از آن کسانیست که زمینهٔ کسب

استقلال از راه کنگره را فراهم ساخته است .

در بنگال و پنجاب و مدرس و در میان اعضای کنگره مردانی از هندیها و انگلیسیها وجود دارند که هند را دوست دارند .

خواننده ـ کافی است . از موضوع سؤال بسیار دور و منحرف شدی . عقیدهٔ تو را در خصوص استقلال پرسیدم و تو از بیگانگان بمن صحبت کردی، من نمیخواهم صحبت انگلیسی‌ها را بشنوم، و تو داری از آنها بمن صحبت میکنی ، مادامیکه چنین وضعی موجود است ، تفاهم نمی‌توانیم پیدا کنیم . من از تو مصراً میخواهم از موضوع استقلال هند صحبت کنی ، مسائل دیگر برای من اهمیت ندارد .

گاندی ـ خیلی عجولی ، من نمیتوانم اختیارم را بدست تو بدهم، کمی صبر کن تصور میکنم جوابی که میخواهی بدست خواهی آورد ، مثلی است معروف میگویند « درخت یك روزه درخت نشده است » بریدن صحبت من درمورد کسانی که طالب سعادت هندند دلیل آنست که استقلال هند برای تو مهم نیست و آنرا صعب‌الحصول میدانی ، اگر همه مثل تو فکر بکنند هیچ پیشرفت نخواهیم کرد. بحرف‌های من درست فکر کن .

خواننده ـ چنین بنظرم میرسید کـه تو در حاشیهٔ سؤال توضیح میدهی، کسانیکه بنظر تو حسن نیت بهنددارند مورد حسن‌ظن من نیستند، چرا وقتی از آنان صحبت میکنم خود را به نشنیدن میزنی . کسانی را که « پدر ملت » نام مینهی چه کار کرده‌اند که مستحق چنین تعریفی‌شده‌اند؟

میگوئی دولت انگلستان جانب عدالت را گـرفته است و ما باید با آنان همکاری کنیم ؟

گاندی ـ ابتدا با کمال‌ادب میگویم که برای ما خجلت‌آوراست

که از مرد بزرگ خود با بی‌احترامی یاد کنیم. کارهای او را نگاه کن، تمام زندگی خودرا وقف خدمت بهند کرده است، ما مدیون او هستیم، او بود که بما یاد داد انگلیسها چگونه با ما رفتار میکنند، چه مانعی دارد که امروز او بملت انگلیس اعتماد بکند؟ آیا باید از احترام به پدر ملت چشم بپوشیم؟ غرور جوانان ما را براه خطا میکشاند! آیا مسلم است که درك ما بیش از اوست؟ بحساب آوردن مجمعی که او جهت پیشرفت ما بوجود آورده است دلیل دوراندیشی و حکمت است.

هنگامیکه دورهٔ کودکی را پشت سر گذاشته و بمرحلهٔ جوانی وارد میشویم کودکان خودرا نباید تحقیر کنیم بلکه باید آنان را باخوشروئی بپذیریم، هرموقع که استادی بمن چیزی آموخت و دانش خودرا جهت ارتقاء سطح معرفت من مورد استفاده قرارداد از احترام بآن خودداری نمیکنم. چنین است وضع پیرمرد بزرگ ما. باید دانست که هم او بود که مارا بملیت خویشتن متوجه ساخت.

خواننده ـ مطلب راخوب تفهیم کردی که چگونه بایدبپدرملت «م. دادابهای» احساس احترام در باطن خود پرورش دهیم. بدون وجود او و نظائر او روحیه‌ای که امروز داریم هرگز وجود نداشت لیکن چگونه میتوانیم نظیر این احساس را در مورد «پروفسور کوکهیل» داشته باشیم؟ او خودرا دوست بزرگ انگلستان میداند و معتقد است که ما باید چیزهای زیادی از او یاد بگیریم، او بما میگوید پیش از آنکه از استقلال صحبت کنیم باید از تجربیات سیاسی حکیمانهٔ وی استفاده کنیم، واقعاً از خواندن متن سخنرانیهای وی ملول شده‌ام.

گاندی ـ برای آن ملول شده‌ای که صبر نداری. مانند اینکه

باشخاص عجول از کندی کار پدرانشان صحبت بکنیم ، پدرانی کـه عیب آنها اینست که مانندجوانان چابك نیستند. این قبیل اشخاص بپدرانشان خیلی کم احترام قائلند .

« پروفسور کوکهیل » مانند پدر است . چـرا باید با مـا همگام بشود ؟ کشوری که طالب استقلال است شایسته نیست که نیاکان خود را مورد تحقیر قرار دهد . اگر به بزرگان احترام نگذاریم صلاحیت هیچ چیزی را نداریم. افکار پخته است که قادراست برخودتسلط یابدنه‌طبایع تند. کسانی‌مانند کوکهیل که برای بافرهنگ ساختن ملت هندزندگی خود را وقف نموده‌اند بسیارند . من معتقد نیستم که پروفسور کوکهیل از جهـات و نظرات خاصی بهند خدمت میکند ، او آنچنان صمیمی است که بهنگام ضرورت حاضر است جان خود را نیز فدای هند سازد، ازهیچ کس ولو در هر مقامی باشد تملق نمیگوید لیکن معتقد است که حقیقت میگوید . بهمین علت ما مدیون او هستیم .

خواننده ـ مقصود اینست که در همه چیز از او تبعیت کنیم ؟

گاندی ـ هرگز! چنین‌چیزی‌نگفتم. اگر احساس مخالفی‌داریم استادبزرگوار نصیحت میکند که بجای اینکه ازاوتبعیت کنیم ازاحساس خود پیروی کنیم . نبایدکارهای او را ندیده بگیریم و باید اعتراف کنیم که اوخیلی ازما بزرگتر است چیزهائی که ما میتوانیم بخاطر هندانجام دهیم در قبال کارهائی که او انجام داده است هیچ است . روزنـامه هـای متعددی از او بی‌ادبانه یاد میکنند ، باید باین مقالات پاسخ داد . مردانی نظیر پروفسور کـوکهیل را باید رکنی از ارکان استقلال هند بشماریم . این بسیار زشت است کـه معتقد باشیم تنها نظر ما درست است و آنهائیکه

مثل ما فکر نمیکنند دشمن مملکت هستند .

خواننده ـ اندکی به نظر تو واقف شدم لیکن باید روی آن تأمل کرد . این نظر را من در مورد «م . هیوم» و «سرویلیام ویدربون» نمیتوانم قبول بکنم .

گاندی ـ این ترتیب در مورد انگلیس‌ها و هندیها هر دو صادق است. من موافق نیستم که همه انگلیسیها را بد بدانیم . ما طالب عدالت هستیم و بایددرقبال‌دیگران منصف باشیم. سرویلیام بدی هندرا نمیخواهد اگر انصاف داریم باید بگوئیم که هرچه پیشتر میرویم می‌بینیم که هند با گامهای سریعی بسوی آزادی رهسپار است . برعکس اگر باانگلیسیها مانند دشمن رفتار کنیم استقلال هند را بعقب انداخته‌ایم . اگر انصاف داشته باشیم میتوانیم از پشتیبانی انگلیسی‌ها استفاده کنیم .

خواننده ـ همهٔ این حرف‌ها پیش من بی‌منطق است. پشتیبانی از انگلستان واستقلال دوعنصر ضدهمند. چگونه انگلیسیها راضی باستقلال ما هستند؟ من نمیخواهم توهم اکنون باین اعتراض پاسخ بدهی‌زیرا این پاسخ احتیاج باندیشه وفکر دارد. شاید این موضوع برای تو هنگامیکه کیفیت رسیدن باستقلال‌را برمن شرح میدهی بهتر قابل فهم باشد سخنی که از کمك انگلستان بمیان آوردی براستی مرا برضد تو برانگیخت خواهش میکنم دیگر در این باب سخن نگوئیم .

گاندی ـ این موضوع مورد تمایل من هم میباشد ، زیرا خشم تو برای من اهمیت دارد. بهتراست انسان ازچیزی شروع کند که برخلاف میل قلبی اوست. برای‌من ضرورت دارد که تورا باحوصله وتأمل ازسابقهٔ ذهنی قشری بودن احکام جزمی آزاد سازم .

خواننده ـ ارزش جملهٔ اخیر تورا می‌فهمم تومرا تشویق میکنی کـه آنچه می‌فهم بگویم لیکن هنوز بعضی چیزها برمن مبهم است. من نمی‌فهمم کنگره اساس استقلال ما را در چه چیزی پایه گذاشته است؟

گاندی ـ این مطلب را با هـم جستجو کنیم. کنگره* اشخاص مختلفی را از تمام نواحی هند جمع کرده و آنان را بمفهوم حقیقی ملیت واقف ساخته است، چیزی که موجب خشنودی دولت نیست. کنگره پیوسته اصرار میکند که ملت مستقیماً ناظر دخل وخــرج کشور باشد، همچنین میخواهد که هندوستان دولت مستقلی نظیر دولت کانادا داشته باشد اعم از اینکه این موضوع را بخواهیم یا نخواهیم وچه باین مرحله برسیم یا نرسیم این حداعلای تمایل مردم است. البته در اینجا موضوعات دیگری نیز مطرح است ووظیفهٔ من اینست که اینموضوع را برای تو بیان دارم. کنگره ما را آمادگی باستقلال اعطاء کرده است. انکار این افتخار نه تنها دلیل عدم اقرار بامر نیك است بلکه بـادست خود استقلال و رسیدن بآرزوی بزرگ ملی را بتأخیر انداخته‌ایم، کنگره را مخالف گشایش امور کشور شمردن مانع از استفادهٔ ما از این سازمانست.

*ـ کنگره نام پارلمانی است که ازطرف نایب السلطنه هند در هندوستان تأسیس شد و بسرعت دررأس نهضت انقلابی قرار گرفت و امروزه حزب حاکم هندوستان بشمار میرود.

-۲-

تقسیم بنگال

خواننده ـ برحسب رویّه‌ای که در طرح سئوال اتخاذ نمودی واضح شد که کنگره پایهٔ استقلال کامل هند است، لیکن قبول میکنی که پایهٔ اصلی آن نیست، پس این پایهٔ اصلی در کجاست؟

گاندی ـ هستهٔ هر چیزی همواره پوشیده است و در زیر زمین فعالیت میکند. هسته‌ها تغییر می‌یابند و از آنها جز درختی تناور چیزی برجای نمی‌ماند. کنگره دارای چنین وضعی است آنچه را که تو پایهٔ واقعی میشماری به بعد از تقسیم بنگال که بوسیلهٔ «لرد گرزون» انجام گرفت مربوطست. اهالی بنگال هنگام تقسیم آن ایالت سعی کردند که با لرد گرزون که گوشش بحرفهای آنان بدهکار نبود مباحثه کنند

بعلت نخوتی که برسر صاحب قدرت مستولی است گرزون معتقد بود که هندیها جز حرف زدن از هر کار دیگری عاجزند بهمین علت آنان را تحقیر و برخلاف تمایل افکارعمومی بنگال را تقسیم کرد. آنروز را باید در حقیقت روز تقسیم امپراطوری انگلستان نام نهاد. منظورم این نیست که هستهٔ تعدیات دیگری که بهند شد کمتر از حادثهٔ تقسیم بود مثلا مالیاتی که برای نمك وضع شدوسایر مظالمی که انگلیسیها بعداً مرتکب شدند کمتر از آن نبود. لیکن ملت جهت مخالفت و جلوگیری از تقسیم آمادگی داشت. آنزمانها نزد هندیها احساسات عالی یافت میشد، اکثر رهبران بنگالی آمادهٔ هرگونه فداکاری بوده و به نیروی خود پی برده بودند. بنابراین خاموش کردن طغیان مؤثر و کافی نبود. بزودی بنگال مجدداً متحد میشد و از تقسیم آن فقط حرفی باقی می ماند لیکن دردسر و مشکلات در هیولای امپراطوری انگلیس ریشه دوانده و روز بروز افزایش می‌یافت. اکنون هند سر از خواب برداشته و احتمال خواب کردن مجدد آن بسیار کم است. تقاضای تقسیم بعینه تقاضای استقلال است، رهبران بنگال باین نکته واقفند لیکن مقامات انگلیسی هنوز در اشتباهند بهمین علت تقسیم را حفظ میکنند، لیکن تدریجاً ملت تجسم می‌یابد.

ملت در یکروز ایجاد نمی‌شود، و سالها وقت لازم است تا ملتی تجلّی نماید.

خواننده ـ بعقیدهٔ تو این تقسیم چه نتیجه میدهد؟

گاندی ـ وظیفهٔ ما تاکنون این بوده است که بشخص پادشاه انگلیس مراجعه کنیم و ازاو اصلاح این وضع را مطالبه کنیم زیرا یا باید

به تقسیم گردن نهیم و یا عریضهٔ شکوائیه بفرستیم وتغییر وضع را بخواهیم نتیجه آنکه مردم فهمیده‌اند که متن عریضه باید محکم و قرص باشد و وظیفهٔ آنان اینست که خودرا برای تحمّل زندان وشکنجه آماده سازند. این حالت فکری نتیجهٔ اساسی تقسیم است. این حالت هم اکنون در مقالات روزنامه‌ها ظاهر شده است، مطالبی که سابقاً مردم جز در گوشی از آن صحبت نمیکردند اکنون علناً نوشته و گفته می‌شود. در این موقع برای نخستین بار «سوادیشی» استقلال اقتصادی بخودجامهٔ عمل می‌پوشد، کلیهٔ اشخاصی که از رؤیت یك نفر انگلیسی وحشت و فرار میکردندهیچ ترسی از آنان ندارند حتی ازمجادله با آنان و رفتن بزندان بیم ندارند. بعضی از بهترین جوانان هند تبعید شده‌اند. این موضوعات دامنهٔ وسیع گرفته است. چنین است تحول روحیهٔ جدید که در بنگال ظهور کرده و دامنهٔ آن در شمال به پنجاب و در جنوب تا دماغهٔ کوموران امتداد یافته است.

خواننده ـ آیا نتائج بارز دیگر بشکل خاص بنظر تو نمیرسد؟

گاندی ـ هما نطوریکه تقسیم بنگال جهت امپراطوری بریتانیا دردسر ایجاد کرده است هندوستان نیز از آسیب آن بر کنار نمانده است. حوادث مهم همواره نتائج مهم ببار می آورد. رهبران ما به دو دسته تقسیم شده‌اند. اعتدالیون و افراطیون یاحزب کندروهاوحزب تندروها. بعضی‌ها اعتدالیون را حزب ترسوها و افراطیون را حزب جسورها نام داده‌اند لیکن هر کس اینموضوع را از نقطهٔ نظر شخصی خود می نگرد. چیزیکه هست هر یك از این دودسته دستهٔ دیگر را دشمن میداند واز آنان بیم‌دارد.

در کنگره «سورات» میان این دو دسته کشمکش در گرفت . بنظر من این دسته بندیها برای کشور هند خطرناکست و معتقدم کـه چنین جریانی قـابل دوام نیست زیـرا موضوع باستقامت و یـا فساد رهبران بستگی دارد .

-۳-

اضطراب و نارضایتی

خواننده ـ تو تقسیم را یکی از علل بیداری مملکت می‌شماری؟ آیا نتائجی که از آن بدست می آید خوبست !

گاندی ـ انسان وقتی از خواب بیدار شد تکانـی بخود میدهد و خمیازه می کشد، لیکن بیداری و برخاستن کامل مستلزم وقت است. تقسیم نیز چنین است، با همه اینکه تکانی به مملکت داده است لیکن بطور کلی کشور را از خواب بیدار نساخته است. ما در حال خمیازه و چرتیم. یك چنین حالی مانند حالت قبل از بیداری کامل از خواب ضروری و طبیعی است، محافظت از یك چنین تحرکـی کمك میکند کـه از ایـن مرحله بگذریم. وقتی انسان از خواب بیدار شد همیشه در حال رخوت نمی ماند

بلکه برحسب وضع مزاجی باسرعت متفاوت سرحال می آید. چنین است وضع ما در نهضت فعلی که باعث مسرت نمیباشد.

خواننده ـ شکل دیگر تحرك کدامست؟

گاندی ـ تحرك در حقیقت بروزحالت نارضایتی است. درخلال اولین دورهٔ کنگره مردم از نارضایتی صحبت نمیکردند«م.هیوم» همواره میگفت که برای هندواقف شدن بحالت نارضایتی مهم است این نارضایتی فعلا مفید است، زیرا انسان مادامیکه از وضع خود راضی باشد وادار کردن او بتغییر زندگی امکان ندارد و بهمین جهت هر اصلاحی مسبوق بناراحتی از وضع است. مسائلی را که دوست داریم مطرح نمیکنیم. خواندن کتب از طرف بعضی از هندیها و انگلیسی‌ها در نزد ما نارضایتی تولید کرد. این نارضایتی باضطراب و جنبش منجر شد که نتیجهٔ آن کشته شدن و زندانی گشتن و تبعید عده‌ای بود. نارضایتی همچنان ادامه خواهد یافت، اوضاع باید هم همینطور باشد. این ها علائم خوبی است ولیکن ممکنست بعواقب وخیمی نیز منجر بشود.

-٤-

استقلال چیست ؟

خواننده ـ اکنون فهمیدم چگونه کنگره از هند ملتی بوجود آورده و چگونه آنها را بیدار و هشیار ساخته است ، نارضایتی چگونه توسعه یافت واضطراب سراسر کشوررا فرا گرفت می ترسم بطریقهٔ تو این جمله را نتوانسته باشم بیان نمایم .

گاندی ـ شاید ما هم فعلا همینطور نتوانیم آن معنا را افاده کنیم. من و تو و همهٔ هندیها در نیل به استقلال عجله میکنیم لیکن بدون تردید معنی استقلال را میفهمیم ، ما زیاد میشنویم که میگویند باید انگلیسی‌ها را از هند اخراج کرد لیکن هیچ کس علت طرد آنان را نمی‌فهمد. ازتو می‌پرسم، آیا معتقدی در صورتیکه آنچه را که طالبیم نائل شدیم اخراج

انگلیس‌ها ضرورت دارد ؟

خواننده ــ من چیزی جز اینکه انگلیسها کشور ما را ترك کنند نمیخواهم، اگر ترتیبی داده شود که آنها در عین ترك هندوستان در این کشور باقی بمانند من ایرادی در اینکار نمی‌بینم.

گاندی ــ در این جا تابلوی زیبائی را مجسم ساختی. درحقیقت این کمال‌مطلوبی است که میخواهید. شماطالب قوانین‌انگلستان دون وجود انگلیس‌ها هستید ، میخواهید. در حالیکه پلنگ نباشید خوی پلنگی داشته باشید. فی‌الواقع میخواهید هندوستان را انگلیسی سازید و وقتی انگلیسی شد دیگر نام او هندوستان نیست بلکه انگلستان است استقلال باین‌صورت را من نمیخواهم.

خواننده ــ بتو گفتم استقلال را بچه شکلی می‌فهمم و طالب آنم ، اگر چیزهائیکه یاد گرفته‌ایم ارزش داشته باشد ، اگر تألیفات اسپنسر و میل و دیگران اهمیت دارد، اگر پارلمان انگلستان پدر پارلمانهاست در اینصورت من معتقدم که باید بملت انگلستان اقتدا نمود، وتا آنجائی باید رفت که وجود بیگانه را در کشور خود تحمل کنیم ، میخواهد این بیگانه انگلیسی باشد یا غیر انگلیسی ، همانطوریکه خود آنان انجام میدهند. کارهائیکه انگلیس‌ها در کشورما کرده‌اند درهیچ کشوردیگری نکرده‌اند ، لذا از جانب ما داخل نمودن بعضی از سازمانها و تشکیلات انگلیسی هوشیاری شمرده می‌شود. مایلم بدانم عقیدهٔ تو در این باره چیست ؟

گاندی ــ باید صبر نمود. تو نقطهٔ نظر مرا بتدریج که در سؤال

و جواب پیش میرویم می‌فهمی . بنظر من طبیعت حقیقی استقلال سخت‌تر از آنست که بنظر تو میرسد . باینجهت فعلا بـاین اکتفا میکنم بتو ثابت کنم چیزی را کـه انگلیس ها استقلال مـی نامند در حقیقت استقلال نیست .

- ٥ -

وضع انگلستان

خواننده ـ از ملاحظات تو نتیجه میگیریم که دولت انگلستان جز با اندك تغییری راضی نمی‌شود، بنا بر این شایسته نیست از آنها اقتدا کنیم.

گاندی ـ هرطور میخواهی نتیجه بگیر. وضع فعلی انگلستان موجب ترحم است. من از خدا می‌طلبم که هند هیچگاه چنان وضعی پیدا نکند چیزی را که پدر پارلمانها می‌شماریم نظیر شخص عقیم و بدکاریست. این دو کلمه مسرت بخش نیست لیکن وضع را بخوبی بیان میکند. پارلمان، برحسب اقرار خودش، هیچ کار خوبی انجام نداده است: باین جهت اورا با شخص عقیم تشبیه میکنم. وضع طبیعی چنین پارلمانی ایجاب

میکند مادامیکه از خارج فشاری بآن وارد نشودهیچ کاری انجام ندهد. او از این جهت بدکاره است که از طرف وزیرانی که در فاصله‌های منظم تغییر می‌یابند تحت مراقبت است. امروز آقای «اسکیت» است فردا ممکنست آقای «بالفور» باشد.

خواننده ـ تو مسخره میکنی. وقتی که پارلمان از طرف ملت انتخاب شد باید تحت فشار ملت، کار کند. این طبیعی است. پس کلمهٔ «عقیم» را نمیتوان در اینمورد بکار برد.

گاندی ـ اشتباه میکنی. از نزدیك جستجو کنیم. بدواً بهترین مردان آنهائی هستند که ملت انتخاب میکند. ووقتی آنان بدون مقرری انجام وظیفه مینمایند ممکنست فرض کرد که آنان جز بخاطر مصالح عمومی کار نمیکنند. انتخاب کنندگان روشنفکرند و نمیتوان گفت در انتخاب خود اشتباه میکنند، یك چنین پارلمانی احتیاج به تحریك از طریق عرایض و وسائل فشار دیگر ندارد. اعمال آن تا آن حد عمیق است که نتایج آن روز بروز زیادتر دیده می‌شود، لیکن در حقیقت بنظر اکثریت، اعضای پارلمان خود خواهند، و هر یك از آنان جز در بارهٔ مصلحت شخصی و کوچك خود فکر نمیکند. انگیزهٔ کار آنها ترس است، کاریکه امروز انجام میدهند ممکنست فردا از آن عدول کنند. هیچ کاری را که پارلمان آغاز کرده است عاقبتش قابل پیش بینی نیست، حتی اگر مهمترین مسائل روز برنامهٔ کار آنها باشد ما میتوانیم نمایندگان مجلس را در حالیکه بصندلی‌های خود لم داده‌اند ببینیم، و یا احیاناً در فواصل جلسات رفت و آمد آنها را بنگریم، که باعث خشم تماشاچیانست.

کارلایل پارلمان را «گنجینهٔ رفت و آمد جهان» نام نهاده است.

هر کدام از آنها بی‌مطالعه بنفع حزب خود رأی میدهند زیرا امر موسوم به دیسیپلین آنها را مجبور باین کار میکند. و اگر یکی از آنها استثنائاً رأی مستقلی بدهد متمرد شناخته می‌شود.

اگر ممکن بود همهٔ این پولهای دور ریخته شده وساعتهای هدر شده را به شخص با ارزشی بدهند سطح انگلستان بمراتب ازوضع فعلی بالاتر بوده پارلمان خون مردهٔ ملت است. این قضاوت من نیست بلکه نظر عده‌ای ازمتفکران بزرگ انگلستانست. دراین اواخر یکی از نمایندگان گفت: «مسیحی حقیقی هیچوقت نمایندهٔ مجلس نمی شود» و دیگری گفت: «پارلمان بچهٔ صغیری است که هفتصد سال عمر او را رشید و بالغ نساخته» پس میتوانیم سؤال کنیم چه وقت بالغ خواهد شد؟

خواننده ـ این موضوع جای تأمل است. تو تصور میکنی مطالبی را که میگوئی من قبلاً قبول کرده‌ام. لیکن تو نظریات تازه‌ای نیز، تازه‌تر از آنچه من مثال زدم، عرضه میداری. آیا میتوانی کلمهٔ «بدکار» را برمن بیان کنی؟

گاندی ـ طبیعی است تو در این وهله نمیتوانی نظریات مرا قبول کنی؟

هنگامیکه اراده کردم مطالبی را که دراطراف این موضوع نوشته شده است بخوانم، اطلاع مختصر پیدا خواهی کرد که پارلمان رئیس حقیقی ندارد و با احتیاط تحت ادارهٔ نخست وزیران رهبری می شود، بلکه پارلمان خودش را مانند زن بدکاردر اختیار نخست وزیران میگذارد. واما نخست وزیر بیشتر گرفتاردولت خودش است تا منافع پارلمان. تمام نیروی اوصرف پیروزی حزب خویش است وعلاقمند نیست بداند پارلمان

خوب یا بد کار میکند اکثر نخست وزیران پارلمان را تنها در راه منافع حزب خود میچرخانند. خوب در این موارد فکر بکن.

خواننده ـ خلاصهٔ کلام اینکه رجالی را که تا کنون با شرف و وطن پرست میدانستم مورد حمله قرار میدهی!

گاندی ـ تأمل کن. همینطور است. من بطور کلی مطلبی علیه نخست وزیران ندارم، لیکن مشاهدات من مانع از اینست که آنان را وطن پرست حقیقی بشناسم. بصورت اجمالی ممکنست گفت که آنها شریفند زیرا رشوه نمیگیرند، لیکن آنان تأثیراتی را حس میکنند که زیر کانه است. آنها با لقب شرافت خود مردم را فاسد میکنند تا بمقاصد خود برسند، بنا براین تردید ندارم که آنها شرافت حقیقی ووجدان بیدار ندارند.

خواننده ـ نظر تو را درخصوص پارلمان فهمیدم، دوست دارم عقیدهٔ تو را درخصوص ملت و دولتی که دارد بدانم.

گاندی ـ برای رأی دهندگان انگلیسی روزنامه کتاب مقدس است. فرد انگلیسی بطور غیرمستقیم از روزنامه الهام میگیرد، یك واقعه با طرق مختلفی از نظر روزنامههای متعدد تفسیر میشود و بستگی به نظریهٔ حزبی دارد که این روزنامه وابسته بآنست. یك فرد ممکنست بنظر یك روزنامه شریف و بنظر روزنامه دیگری بی شرف باشد. پس فکر ملتی که روزنامههای آن چنین رویهای دارند چگونه خواهد بود؟

خواننده ـ بدون تردید میدانستم که اینطور خواهی گفت.

گاندی ـ مردم اکثراً تغییر عقیده میدهند. میگویند هر هفت سال بهفت سال نظر مردم عوض میشود. نظر مردم مانند رقاصك ساعت هیچوقت

ثابت نیست. معمولا مردم از خطیبی تبعیت میکنند که بهتر نطق کند، و یا از رجل سیاسی پیروی مینمایند که بهتر متینگ بدهد. چنین است وضع ملت و پارلمان لیکن انگلیسها امتیاز دیگری دارند، آنها مانع از این میگردند که کشورشان تباه شود، اگر کسی با نگلستان سوء قصد کند چشمهایش را در می آورند، این بآن معنی نیست که انگلیسها فضائلی دارند که باید بآنها اقتدا کرد. اگر هند با انگلیسها در افتد بیشك آنها هند را خراب خواهند کرد. من باینموضوع کاملا عقیده دارم.

خواننده ـ چرا انگلستان چنین حالی را دارد؟

گاندی ـ این حالت اشتباه و خطای خاص ملت انگلیس نیست، بلکه مربوط به تمدن جدید است که از مدنیت جز نامی ندارد، خرابی وانحطاط کشورهای اروپائی روز بروز بیشتر می شود.

-٦-

تمدّن

خواننده ــ ممکنست بپرسم مقصود تو از کلمهٔ تمدن چیست ؟

گاندی ــ مسئله آن نیست که من از این کلمه قصد میکنم. عده‌ای از نویسندگان انگلیسی نام بدون استحقاقی را که کلمهٔ « تمدن » بخود گرفته است رد میکنند. در اطراف آن تألیفات زیادی بحث کرده‌اند و جمعیت هائی جهت مداوای امراض ممالکی که علت آن تمدنست تشکیل شده است .

یکی از نویسندگان بزرگ انگلیس کتابی زیر عنوان : « تمدن ، علل ودوای آن » نوشته و تمدن را بیماری دانسته است .

خواننده ــ برای چه ما از همهٔ این مسائل بی اطلاعیم ؟

گاندی ـ علتش ساده است. کمتر کسی است که آمادهٔ تأیید دلائل اتهام خود باشد، زیرا آنان چون سرمست تمدن جدیدند علیه آن چیزی نمی نویسند، بلکه بعکس از وقایع بحث میکنند و دلائلی بر آن وقایع اقامه میکنند این کار را بی اراده انجام میدهند، با این علت که محققند. مردیکه خواب می بیند، درحال خواب ازدیدن واقعیت محرومست و پس از بیداری بخطای خود واقف می شود. کسیکه در میان مسمومیت تمدن جدید قرار گرفته مانند مردیست که خواب می بیند. تألیفاتیکه غالباً ما میخوانیم بوسیلهٔ مدافعین تمدن جدید که آنها اسیر آن تمدن هستند نوشته شده است. این اشخاص طبعاً مردمان برجسته و با ارزشی هستند متأسفانه ما با این نوشته ها تخدیر شده و مانند فرفره دور خود می چرخیم.

خواننده ـ همهٔ اینها بنظرمن خوبست. آیا میتوانی چیزهائی را که در بارهٔ تمدن جدید خوانده‌ای و بآن اعتقاد داری برمن بیان کنی؟

گاندی ـ اول، ببینیم وضع اشیائی که متضمن کلمهٔ «تمدن است» چگونه‌است. دراین‌مورد یك نقطهٔ تأکیداست. اشخاصی تمدن‌را پذیرفته‌اند که آسایش مادی را اساس زندگی خود قرار داده‌اند. چند مثال میزنم:

ملل اروپا نسبت بصد سال پیش مسکن بهتری دارند. این نشانهٔ تمایز تمدن‌است، این پیشرفت بسعادت مادی کمك‌میکند. در گذشته مردم پوست حیوانات بر تن میکردند و اسلحه شان تیر و کمان بود؛ اکنون انواع لباسها را برتن میکنند و شلوارهای بلندی می پوشند و بجای تیرو کمان با اسلحهٔ آتشین و مسلسل مسلحند. اگر مردم کشوری که سابقاً کمتر لباس می‌پوشیدند لباس اروپائی برتن کنند، تصور میکنیم آنها از توحش بحالت تمدن منتقل شده‌اند. در گذشته کارهای کشاورزی کاردستی

بود. اکنون یکنفر بتنهائی قادر است اراضی وسیعی را بوسیلهٔ تراکتور شخم بزند و ثروت بیکرانی بیاندوزد، اینرا تمدن میدانیم. در گذشته فقط بعضی اشخاص میتوانستند کتب با ارزشی تألیف کنند؛ اکنون همه میتوانند بنویسند و بخوانند و مطالبی انتشار دهند و افکار مردم را مسموم سازند. در گذشته مردم با ارابه سفر میکردند: امروز با هواپیما مسافرت میکنند و دریك روز میلیونها کیلومتر آنطرف دنیا میروند، همهٔ اینها تمدن نام دارد مردم باسرعت زیادمیتوانند ظرف چند ساعت بهمه نقاط دنیا بروند. و بدست و پای خود احتیاج ندارند، دگمه ای را فشار میدهند لباسشان دم دستشان حاضر میشود، دگمهٔ دیگری را میزنند روزنامه شان حاضر میشود و با دگمه سوم اتومبیلشان حاضر است، همه این کارها رادستگاهها انجام میدهند. در گذشته وقتی بشر میخواست با دشمن بجنگد رو بروی او ایستاده و مستقیماً میجنگید، اما امروز یك نفر قادر است با مسلسل هزاران نفر رادرو کند. در گذشته مردم وقتی که درهوای آزاد کارمیکردند هرچند ساعتی که مایل بودند درسر کار خود میماندند، امروز هزاران کارگر کارخانه ها و معادن درشرایطی کارمیکنند که وضع آنها بمراتب ازحیوانات بدتر است، آنان را بکارهای خطرناکی گمارده اند که زندگی آنان هر آن درمعرض خطر است و نتیجهٔ کارشان تحصیل منافع بر میلیاردرها است. در گذشته مردم بردهٔ نیروی جسمی بودند و امروز بردهٔ سرمایه و سرمایه داران هستند. در زمان ما امراضی پیدا شده است که در گذشته تصور آن راهم نمیشد کرد و باید ارتشی از پزشکان جهت پیدا کردن درمان آن مطالعه کنند و بیمارستانهای متعددی تاسیس نمایند. در گذشته ارسال نامه مخارج زیادی داشت و قاصد خاصی نامه‌ها را میرساند امروز هر کس

میتواند در اندك زمانی با نامه بدیگران تهنیت گفته یا اهانت کند. در گذشته مردم بادوسه قرص نان که بدست خودمی‌پختند زندگی‌میکردند. اکنون‌هر دوساعتی‌غذامیخورند وعده‌ای‌ازفرط خوردن‌فرصت‌کار کردن ندارند. اینست نتیجهٔ تمدن، بر این گفته چه‌می‌توان افزود؟

تألیفات‌زیادی گفته‌های مرا تأیید میکند، اینها نتیجهٔ حقیقی‌تمدن است. هر کس عکس این‌را بگوید اشتباه میکند. این تمدن باخلاق و مذهب توجهی ندارد، مریدان تمدن با کمال آرامش خیال اعلام میکنند که وظیفه شان تعلیم مذهب نیست. عدهٔ زیادی از آنها معتقدند مذهب عقیدهٔ باطلی‌است، و بعضی دیگر خود را در زیر پردهٔ مذهب مخفی‌ساخته و صحبت‌ازاخلاق میکنند. بیست سال‌تجربه بمن‌یاد داد که اخلاق کسب شده با اخلاق واقعی فاصلهٔ زیاد دارد، بطوریکه هر کودکی قادر است آنرا تشخیص دهد. در مسائلی که توصیف کردم موردی یافت نمیشود که مفید باخلاق باشد. تمدنی که از آسایش مادی بحث میکند در این صحنه سخت شکست پذیر است.

چنین است تمدن لا مذهبی و تسلط وی بر اروپائیان که بنظر ما بصورت مجانین جلوه میکنند. آنان نه نیروی جسمی دارند و نه‌شجاعت. برای قوی نشان دادن خود بمسکرات متوسل می‌شوند. ازسعادت انزوا طلبی رنج میکشند بخاطر اندك دستمزدی پانصد هزار انگلیسی در شرایط دشواری در کارخانه ها ومعادن کارمیکنند. همه این اوضاع رقت بار نتیجهٔ سیستم پارلمانی‌است. این‌تمدن دروضعی‌قرار گرفته است که باید باصبر و حوصله منتظر سقوط خود بخودی آن باشیم. برحسب تعالیم محمد ص پیغمبر اسلام این تمدن تمدن شیطانی‌است. و اما هندوان تمدن را دوران

سیاه نام نهاده اند. من نمیتوانم ازمفهوم حقیقی این مطالب بگذرم. این تمدن از نیروی حقیقی ملت انگلیس تغذیه میکند و باید از آن گریخت. پارلمان درحد ذات خود رمز بندگی است، اگر توهم فکر بکنی همین نظر را پیدا کرده و از ملامت انگلیسها خود داری خواهی کرد. آنها در حقیقت مستوجب شفقتند، ملت انگلیس ملت بینائی است بهمین علت من معتقدم که او خواهد دانست چگونه خود را از این بیماری نجات بخشد. ملت انگلیس فعال و مترقی و طرز تفکرش موافق اخلاق طبیعی است و حتماً خوش قلب است. بهمین جهت من قلباً باین ملت احترام قائلم. تمدن بیماری غیر قابل علاجی نیست، نباید فراموش کرد که ملت انگلیس فعلاً باین درد مبتلا است.

-۷-

برای چه هند اشغال شد

خواننده ـ از تمدن زیاد صحبت کردی و مرا بفکر وا داشتی. اکنون نمیدانم چه چیزهایی‌را باید، وچه چیزهایی را نباید فرا گرفت لیکن ناگهان سؤالی بنظرم رسید: اگر تمدن بیماری است و انگلیسها فعلاً مبتلا باین دردند پس چگونه توانستند هند را اشغال کرده و آنرا نگاه دارند؟

گاندی ـ جواب دادن باین سئوال مشکل نیست. قبلاً طبیعت استقلال حقیقی را مطالعه میکنیم زیرا میدانم باین سئوال باید جواب داد. اول سئوالی را که قبلاً طرح کرده‌ام بیان میکنم.

انگلیسها بر هند مسلط نشدند بلکه ما هند را با نگلیس‌ها بخشیدیم.

آنها با همهٔ قدرت خود نمیتوانستند در هندوستان بمانند بلکه ما آنهارا نگاه داشتیم، این نکات بهم مربوطست انگلیسها ابتدا بمنظور تجارت وارد هند شدند. شرکت بهادر را درست بخاطر بیاور. چه کسی این شرکت را موفق ساخت؟ شرکت بهادر در آنموقع قصد تسلط بر هند نداشت. چه کسی کارمندان شرکت را رهبری کرد؟ چه کسی آنها را با دادن پول اغوا کرد؟ چه کسی کالاهای آنهارا خریداری کرد؟ تاریخ شهادت‌میدهد که همه این کارها را ما انجام دادیم. بامید اینکه‌زود تر ثروتمند بشویم کارکنان شرکت را با آغوش باز استقبال و بآنان کمك کردیم. فرض کن اگر من معتاد بمشروب باشم و کسی بمن مشروب بفروشد آیا او را باید ملامت کرد؟ آیا ملامت کردن فروشنده اعتیاد مرا از بین میبرد؟ واگر آن فروشنده را برانم فروشندهٔ دیگری جای آنرا نخواهد گرفت؟ کسیکه لایق خدمت بهند است باید باساس مسئله توجه کند. اگر دراثر پرخوری سوء هاضمه پیدا کنم با مذمت غذائی که خورده‌ام سوء هاضمهٔ من برطرف نمی‌شود. پزشک حقیقی کسی‌است که علل مرض را پیدا کند. اگر بخواهید هند را حقیقتاً از بیماری برهانید باید ریشهٔ حقیقی بیماری را بیابید.

خواننده ـ تو حق داری. بنظرم جهت رسیدن به نتیجه بدلایل زیاد احتیاج نداری، من برای شناختن نظریات دیگر تو بی تابم، زیرا موضوعی که بحث میکنم ازمهمترین موضوعاتست. بهمین علت من دنبال تو خواهم آمد و تا جائی که تردید برایم دست ندهد ترا متوقف نخواهم ساخت.

گاندی ـ باهمه‌حماسه سرائی، میترسم در آینده باهم اختلاف نظر

پیدا کنیم.من جز در مواردیکه مرا متوقف میسازی با تو بحث نخواهم کرد.در گذشته دیدیم چگونه بازرگانان انگلیسی بوسیلهٔ ما در هند مستقر شدند. وقتی بین راجه های ما کشمکش شروع شد از کمکهای شرکت بهادر که در امور جنگی و بازرگانی بصیرت داشت و خود را مقید بهیچ اساس اخلاقی نمیدانست استفاده نمودند. تنها هدف شرکت ازدیاد امکانات بازرگانی و استفاده مالی بیشتر بود، کمك به راجه‌هارا با میل پذیرفت و پایگاه جدیدی بنا نهاد، درحملهٔ خود ارتشی بکار برد که ما نیز بکارمی بردیم آیا بیهوده نیست بخاطر کاریکه ما خودمان بر سر خودمان آوردیم با انگلیسها بجنگیم؟ در آنموقع مسلمانها و هندوان بچاقو کشی معروف بودند، و این فرصت مناسبی برای شرکت بود؟ ما بودیم که امکان توسعهٔ تسلط کمپانی‌را بر هندفراهم‌ساختیم صحیح اینست که بگوییم‌ما هندوستان را بانگلیس‌ها دادیم بجای اینکه بگوییم انگلیس ها بودند که هندوستان را اشغال کردند.

بعضی از انگلیسها میگویند باقدرت اسلحه بر هند مسلط شدند،و با قدرت اسلحه آنرا حفظ میکنند. هر دو این ها اشتباهست. میگویند ناپلئون انگلیسها را مسخره می کرد و میگفت انگلیسها سوداگر ودکان دارند. این بهترین توصیف از انگلیسهاست انگلیسها مستملکات خود را فقط بخاطر هدفهای تجارتی نگه میدارند،وارتش و نیروی دریائی خودرا جز بخاطر حمایت‌معاملات‌وداد‌وستدخود نگه نداشته‌اند ،وقتی نگاهداری ترانسوال بر آنها فایده‌ای نداشت کلادستون فهمید که نگهداری آن برانگلستان لازم نیست. هنگامیکه این کشور مرکز مبادلات گردید مقاومت او در مقابل این عمل بجنگ منجر شد و آقای چمبرلن بزودی

فهمید که انگلستان حق سروری بر گردن تر انسوال دارد .

نقل میکنند یك نفر تر انسوالی از گروگر نخست‌وزیر وقت پرسید در کرهٔ ماه معدن طلا هست؟ گروگر جواب داد بعید است زیرا اگر معدن طلا در ماه بود کرهٔ ماه ضمیمه انگلستان میشد . یاد آوری این نکته که سرمایه خدای انگلیس هاست بحل مسائل زیادی کمك میکند. باین ترتیب ما هستیم که انگلیسها را در کشور بخاطر مصالح و منافع خصوصی خود نگاهداشته‌ایم . ما تجارت و هوشیاری آنان را درغارت اموالمان ارزش میگذاریم. ملامت آنان نتیجه‌اش جز تحکیم سلطهٔ آنان نیست. عداوتی که بین خودما موجود است وضع آنان‌را در هند تحکیم بخشیده است . اگر بیانات گذشته راقبول‌داری‌شواهدی بدست می‌آوری که‌انگلیس‌ها ابتدا بمنظور و داعیه تجارت وارد هند شدند و بهمین جهت درهند ماندند وما در انجام این منظور بآنها کمك کردیم و اسلحه و مهمات آنان هیچ فایده‌ای در اینکار نداشت .

یادآور می‌شوم که هم‌اکنون انگلیسها معاهده‌ای با ژاپن بمنظور تجارت بسته‌اند و پرچم انگلستان رادر آنجا برافراشته‌اند، اگر در تجارت موفق شدند بازرگانیشان برسراسر کشور ژاپن گسترش خواهد یافت . آنها اگر بتوانند مایلند تمام دنیا را بازار وسیع خود قرار دهندو کالاهای خود را در آن بفروشند . درست است که آنها باین آرزو نخواهند رسید لیکن تردیدی نیست ، که این امر ناشی از اشتباه آنها نیست زیرا آنها حاضرند همه کارها را بخاطر رسیدن بهدف انجام بدهند .

-۸-

وضع هندوستان

خواننده - اکنون فهمیدم انگلیسها چگونه هندرا نگاهد شته‌اند میخواهم از نظر تودر وضع کشورمان مطلع شوم .

گاندی - وضع تأسف‌آوری است . هر قدردراینخصوص فکر میکنم چشمانم پر از اشك شده و گلویم خشك میشود . شك دارم آنچه احساس میکنم باندازهٔ کافی روشن باشد . بعقیده من هندوستان بوسیله انگلیسها سر کوب نشد بلکه‌سر کوب تمدن جدید گردیده است، ودر زیر گامهای بلند تمدن پایمال گشته است .

هنوز وسیلهٔ رهائی از آن موجود است لیکن این رهائی روز بروز مشکل ترمی‌شود . مذاهب نزد من گرامی است ، قبل ازهرچیزعزادارم

که هند دارد لامذهب میگردد . من ازمذهب هند و بیش ازمذاهب اسلام یازردشتی صحبت نمیکنم ! بلکه در مذهبی فکر میکنم که متضمن همه این مذاهب است : ماداریم ازخدا رو گردان می‌شویم .

خواننده ــ بچه صورتی ؟

گاندی ــ مارامتهم میکنند که ملت تنبلی هستیم.میگویندارو پائیان فعّال و باشهامتند. این اتهام راقبلاً قبول کرده‌ام لیکن میخواهیم در آینده طریق موجودیت خودمان راتغییردهیم. هندوان، مسلمانان وزردشتیان و مسیحیان وسایرمذاهب بما یاد دادند که در مسائلی که مربوط بآدمیان و قوانین دنیاست منفی ودرمسائل مربوط به بحث ازخدافعّال باشیم، وظیفه ماست که برمطامع مادی خودحدی قائل بشویم، مطامع ما تنها از لحاظ مذهبی محدود باین نباشد بلکه همه فعالیت ما باید متوجه این جهت باشد.

خواننده ــ مثل اینکه تومرد مذهبی راتشویق میکنی . این گونه صحبت هاخیلی هارا در گذشته باشتباه انداخته است .

گاندی ــ تو مذهب را ناحق متهم میکنی . چنین استنباط می‌شود که دراین جاازمذاهب چشم پوشیده‌اند هرجا که روشنائی هست تاریکی هم هست . لیکن من تأکید میکنم چشم پوشی از جهان بمراتب بدتر از چشم پوشی از مذهب است که در آن تقلبات تمدن جدید وجود ندارد .

خواننده ــ چطوراین خبرراتأکیدمیکنی؟ بنام مذهب میلیونها نفر هندو و مسلمان کشته می‌شوند، بنام مذهب مسیحی‌ها بامسیحی‌ها می‌جنگند، هزاران بیگناه کشته، سوخته و شکنجه می‌بینند درحقیقت همه اینها بمراتب بدتر ازاعمالی است که تمدن انجام داده است .

گاندی ــ معذالك می‌بینم که تحمل این مصائب آسانتر از تحمل مصائب

تمدن‌است همه مردم میدانندمصائبی که از آن صحبت کردی باهمه‌اینکه بنام مذهب انجام می‌شود جزئی‌ازمذهب نیست. باینجهت این‌مصائب‌دنباله ندارد، این‌مظالم، مادامیکه درجهان مردم جاهل‌وزودباوروجوددارد باقی خواهدبود اماتمدن همیشه ازخودقربانیانی برجای گذاشته است : مردم با آن هم آهنگ شده و بآتش آن مانند فتیلهٔ شمع میسوزند. آنهاهمگی‌از مذهب دورند. و از فوائداین جهان نصیبشان اندکی بیش نیست. تمدن بطرف مامی‌آیدودر همان حال خون ما را میریزد. وقتی تمام نتایج آن برای توروشن‌شد خواهی دید که خرافات مذهبی باخرافات تمدن جدید قابل مقایسه نیست.

من مدافع‌خرافات مذهبی نیستم‌و باید با کلیه قوا با آن مبارزه کرد ازراه کوچك شمردن‌مذهب باین‌نتیجه‌نخواهیم‌رسیدبلکه بعکس بامعرفت بارزش مذهب وتصفیهٔ آن امکان خواهیم یافت.

خواننده ــ باین ترتیب تأکید میکنی که صلح باانگلستان هیچ فایده‌ای ندارد؟

گاندی ــ اگر تو صلحی می‌بینی من مطلقاً چیزی نمی‌بینم.

خواننده ــ تروری را که قبائل «توگ» و «بامداری» و «بهیل»[۱] بوجود آوردند تو بی اهمیت می‌شماری؟

گاندی ــ اگر کمی فکر کنی می‌بینی این ترورچندان‌وحشتناك نبود. اگروحشتناك بود ملل دیگر قبل‌ازرسیدن انگلیس‌ها آنراسرکوب می‌ساختند بعلاوه در زمان‌ما ازصلح جز نامی باقی نمانده‌است زیرا ازما مردمانی راحت طلب وترسو ببارآورده است. من‌ادعا نمیکنم که‌انگلیسها

(۱) قبائلی‌ازنجس‌های‌هند که بعنوان‌مذهب‌وشرافت‌مرتکب کشتارمی‌شدند.

طبیعت بامداریها و بهیل‌ها را تغییر دادند. بهمین جهت تحمل خطر بامداری بهتر از قبول حمایت انگلستا نست. تحت الحمایگی انگلیسها ازما مردما نی خنثی بوجود آورده است . من ترجیح میدهم که با تیر قبائل بهیل کشته شوم تا حمایت تحقیر آمیزی را بپذیرم. هندوستان بیش از اینکه تحت الحمایه بشود کشور با ارزشی بود. «ما کولی» وقتی گفت هندیها مردمان ترسوئی هستند نادانی خودرا بروزداد هندیها مستحق چنین نامی نیستند. ترسوهائیکه در مملکت کوهستانی صعب العبور که پر ازحیوانات درنده است زندگی میکنند بدون تردید ازشدت ترس باید تلف شوند. آیا قراء ما را دیده‌ای؟ میتوانم بگویم دهقانان ما بدون واهمه درمزارع خود بسر میبرند ، تو و انگلیس‌ها نمیتوانید این را نادیده بگیرید . قوی کسی است که ترس را نمی‌شناسد ، نه کسی است که دارای عضلات نیرومند و هیکل درشت است. شمائید که طالب استقلال هندهستید . بهیل ها و بامداریهاو تو گوها هموطنان ماهستند. وظیفه‌ای که بعهدهٔ من و تو گذاشته شده اینست که آنان را بسوی تقاضاهای خودمان جلب و قانع سازیم . مادامیکه از برادران خود می‌ترسیم نمیتوانیم بهدفهای خود برسیم .

- ۹ -

وضع هند تابع خطوط آهن است

خواننده ـ تو صبر مرا که از فکر وجود صلح در هندوستان برخاسته از بین بردی.

گاندی ـ من از جنبهٔ مذهبی مسئله نظر خود را گفتم لیکن وقتی از فقر هندوستان بتو صحبت کنم شاید نظر مرا بپذیری، زیرا چیزی را که من و تو تصور میکردیم که برای هند مفید است هنوز هم بقوت خود باقی است.

خواننده ـ موضوع چیست؟

گاندی ـ قانون دانان و پزشکان و سازندگان راههای آهن، کشور را فقیر ساختند بطوریکه در لحظهٔ ضروری از خواب خود بیدار نشده و خطر انهدام کلی دارد.

خواننده ـ من مطلقاً نمیتوانم با تو موافق باشم زیرا تو مؤسساتی را که ما صالح میدانیم مورد تعرض قرار داده‌ای .

گاندی ـ باید صبر کرد . برای تو مشکل است که بباطن حقیقی بدی تمدن واقف‌شوی همانطوریکه بیماریهای ریوی نه تنها بظاهر قیافهٔ بیمار دگرگونی نمیدهدبلکه برعکس برچهرهٔ بیمار رنگ زیبائی میبخشد و بنظر میرسد که همه دستگاههای تنفسی بیمار بخوبی کار میکند . تمدن نیز بیماریی از این نوع است که بشدت باید از آن پرهیز کرد .

خواننده ـ بسیار خوب ، سخنان تو را در اطراف راههای آهن بدقت گوش میدهم .

گاندی ـ سهلست بیان کنم که انگلیس ها بدون وجود راههای آهن نمیتوانستندمانندامروز بر هند حکومت کنند. راههای آهن به انتشار مرض طاعون درهند کمك کردند. بدون وجودراه آهن مردم قادر نبودند که ازجائی بجائی‌دیگر نقل مکان کرده و وسیلهٔ انتقال میکرب بیماری گردند .

در گذشته بصورت طبیعی تفرقه وجودداشت . همانطوریکدراههای آهن تراکم‌قحطی‌را از بین بردووسائل کششی مردم را قادر بفروش‌غلات خود ببالاترین قیمت جهت حمل بنقاط قحطی زده نمود ، وسهل المنفعه بودن غلات از صاحبان غله مردم تنبلی بوجود آورد که بنوبه در تشدید قحطی مؤثر بود. راههای آهن نیزجنبهٔ زشت طبیعت انسانی را بروز داد. اشرار به‌تحقق آرزوهای‌خود باسرعت بیشتری‌امکان‌یافتند احترام‌اماکن مقدسه از بین رفت : در گذشته‌مردم‌بامشقت زیاد به‌زیارت اماکن مقدسه می‌رفتند، بهمین‌جهت‌فقط‌مؤمنین حقیقی باین‌مسافرتهامیرفتند. لیکن‌امروزه

ریاکاران وحقه بازان نیز برای انجام مقاصد پلید خود بزیارت آن اماکن می‌روند.

خواننده ـ بیان مغرضانه‌ای کردی. صلحاء نیز مانند اشقیاء می‌توانند اماکن مقدسه را زیارت کنند. چرا نباید حتی‌الامکان ازمنافع خطوط آهن استفاده کرد؟

گاندی ـ مرد نیکوکار با پای پیاده مسافرت می کند وعلاقهٔ زیادی براه آهن ندارد. کسانی که طالب خیرند عجول نیستند آنها می‌دانند که برای جلب مردم بعمل خیر زمان لازمست اما بدی زمان لازم نداردودریك آن بدی می‌توان کرد.

برای ساختن یك خانه فرصتی لازمست که برای خرابی آن مطلقا ضروری نیست. باین ترتیب خطوط آهن جز باشاعهٔ شر کمك نمی کند. ممکنست مردم در مورد اینکه خطوط آهن قحطی ایجاد می کند اختلاف نظر پیدا کنند لیکن نمی‌توانند شك نمایند که راههای آهن بدی وشر ایجاد می کند [1].

خواننده ـ فرض کنیم وضع از اینقرار است، تمام مفاسد خطوط آهن درقبال اینکه خطوط آهن به توسعهٔ احساس ملی کمك می کند هیچ است.

گاندی ـ فکر نمی کنم این صحیح باشد ما با نگلیسها یاددادیم که دراصل ملت واحد نیستیم. قرنها باید بگذرد تاما بتوانیم متحد شویم. پیش

---

۱ ـ چیزی که اجمالا روشن است واهمیت دارد اینست: که وسائل سرعت ارتباط و انتقال عمومی درزندگی عجله ایجاد میکند. این موضوع روشن است لیکن کسی نیست بپرسد چرا در کشوری که وسائل ارتباط سریع موجود است وقت زیاد تلف میشود وهمه مردم تأخیر می کنند واز نداشتن فرصت شکایت دارند.

از اینکه انگلیسها بهند وارد شوند مایك کشور بودیم، ازیك مرکز الهام می گرفتیم و یك جور زندگی می کردیم. انگلیس ها کشور ما را تقسیم کردند.

خواننده ــ این موضوع محتاج به توضیح است.

گاندی ــ مایك ملت هستیم من ادعا نمی کنم که هیچ فرقی بین ما نیست، واقعیت اینست که کسانیکه بر کشور ما حکومت میکنند سراسر هند را با پای پیاده و یا بوسیلهٔ ارابه‌های گاو کش طی میکنند، زبان مملکت رایاد می گیرند و بهیچکس بادیدهٔ احترام نمی نگرند. نیاکان ماهنگامی که «سیتو باندا» رادرجنوب و«جاگات» رادرشرق و«هاردوار» رادرشمال بنا نهادند قصدشان ساختن زیارتگاه نبود؟ اعتراف میکنم که آنان عقل سلیم داشتند ومی‌دانستند که عبادت خدا رادرخانه هم می‌توان بجا آورد. آنها بما یاد دادند کسانیکه قلبشان آگنده از مقاومت است هندوستان را طبعاً یك کشور می‌دیدند وبهمین علت تأکید میکردند که درهند فقط باید یك‌ملت وجود داشته باشد.

در رسیدن باین هدف در نواحی مختلف هند اماکن مقدسه بر پا کردند ودرقلب مردم چراغ بینائی وطن را برافروختند، بطوریکه نظیر آن درهیچ جای دنیادیده نشده بود.

ماهندیان یك شخص هستیم، همانطوریکه من وتو وشخص ثالث انگلیسی نیستیم که خودرا برتر ومعتبرتر ازمامی‌دانند مافقط خیال میکنیم کشورمتعددی هستیم. این تفرقه وتمایز پس از احداث خطوط آهن پیدا شد. شمامختارید بگوئید که خطوط آهن از بین برندهٔ تمایزاتست.

خواننده ــ ناگهان سؤالی بنظرم رسید، تو هند قبل از اسلام را

توصیف کردی لیکن اکنون در کشور مامسلمانان ، مسیحیان ، فارسیان هستند، چگونه ممکنست آنها یك ملت باشند؟ هندوها ومسلمانان از قدیم الایام دشمن یکدیگرند . مسلمانان در هنگام عبادت بسوی قبله متوجه میشوند درحالیکه هندوان رو بشرق عبادت میکنند، مسلمانان هندوان را بت‌پرست‌می‌دانند،هندوان گاورا می‌پرستند، درصورتیکه مسلمانان گاو راذبح میکنند.هندوان معتقدند که بایداز کشتار گاو پرهیز کرد، لیکن مسلمانان چنین اعتقادی ندارند. هرقدمی که بجلو برمی‌داریم بایك نوع تمایز برمی‌خوریم . چگونه ممکنست هند ملت واحد باشد .

--۱۰--

وضع هند تابع هندوان و مسلمانان است

گاندی ـ آخرین سؤال تو بسیار جدی است، لیکن اگر توجه کنیم می بینیم حل آن دشوار نیست . این سؤال را وجود قانون دانان و پزشکان وخطوط آهن طرح کرده است .

اکنون ازدودستهٔ اول سخن می گویم زیرا مسئلهٔ خطوط آهن قبلا بحث شد. باید گفت که انسان بهمین وضع ازطرف طبیعت خلق شده است حرکات انسان بامکانات دستها وپاهایش منحصر است. اگر برای انتقال از جائی بجائی دیگر به ترن و سایر وسائل راحتی هجوم نمی بردیم ، می‌توانستیم از قسمت عمدهٔ غم وغصهٔ فعلی اجتناب ورزیم . مشکلات ما از خود ما برمی خیزد .

خداوند جسم بشر را بصورتی آفریده که می‌تواند درمیدان نقل و انتقال مطامع اورا محدود کند. خداوند بانسان هوش عطا فرموده است تا آفریدگارخودرا بشناسد لیکن انسان‌ازهوش خود سوءاستفاده کرده و خالق خود را فراموش کرده است. من بصورتی خلق شده‌ام که جز خدمت بهمسایگان نزدیك خدمتی نمی توانم انجام دهم لیکن عظمتی در وجود من است که معتقدم می‌توانم امکانات خودرادراختیارمردم سراسر جهان بگذارم. انسان وقتی سعی می کند کارمحالی را انجام دهد، خودرا در تصادم باادیان وطبایع مختلف می‌بیند که مانع تحرك کلی او می‌شود. حالا می بینی چگونه خطوط آهن مؤسسهٔ خطرناکی را تشکیل می‌دهند زیرا بعلت وجود راه آهن بُعد انسان از آفریدگارخود زیادترمی‌شود.

خواننده-من‌تشنهٔ‌استماع‌جواب‌سؤال خودهستم-آیاورود‌اسلام‌بهند عامل تفرقهٔ ملت نبود؟

گاندی — صرف اهل بودن هند جهت رسوخ ادیان مختلف مانع از این نیست که هند ملت واحدی باشد. ورود عناصرخارجی بحکم ضرورت ملت را منهدم نمی کند این عناصر در داخل ملت حل می‌شوند. تشابه و خویشی دلیل اینست که در اینجا یك ملت وجوددارد. هندوستان همیشه همینطور بوده است.

در هندوستان بتعداد اشخاص مذاهب موجود است، کسانی که روح ملی در خود احساس می کنند از مداخله در عقاید دیگران سرباز می‌زنند. اگرچنین نباشد ملت را نشناخته‌اند. هندیانی که تصورمیکنند هندوستان فقط بایدمسکن هندوان باشد واقعی‌فکر نمی کنند. هندوان و مسلمانان و مسیحیان و فارسیان که در هند متوطن شده‌اند همه فرزندان

یك وطن هستند و باید متحد باهم زندگی کنند و مصلحت واقعی آنان چنین ایجاب می کند درهیچ کشوری مذهب هم ردیف ملّیت نیست .

خواننده ــ در مورد عداوت فطری بین مسلمانان و هندوان چه می گوئی ؟

گاندی ــ این تعبیر از اختراعات دشمن مشترك ماست . بی‌شك وقتی که هندوان بامسلمانان می جنگند بزبان دشمن سخن می گویند، اکنون مدت مدیدی است که از نزاع و کشت و کشتار یکدیگر دست کشیده‌اند . در اینصورت چگونه ممکنست از عداوت فطری بین آنان صحبت کرد ؟

مطالب زیررا خوب توجه بکن :

خاتمهٔ نزاع بین مسلمانان وهندوان بدورهٔ اشغال انگلستان مربوط نیست . در زیر سلطه وفرمانروائی مسلمانان برهند، هندوان در وضع شکوفان می‌زیستند و برعکس آنهم صحیح است . هرحزبی در هند معترف است که ادامهٔ دشمنی و کشتار یکدیگر یعنی انتحار، بهمین جهت باتفاق یکدیگر تصمیم گرفتند درصلح و صفا زندگی کنند ، وعداوت بین آنها با آمدن انگلیسی‌ها تجدید شد .

مثالهائی که می‌زنم در دورهٔ خصومت استعمال می‌شد ، و استعمال این مثالها امروز مناسب نیست . آیا ممکنست فراموش کرد که اکثر مسلمانان و هندوان اجداد مشترك دارند و یك خون در رگهای آنان جریان دارد؟

آیا باتغییر مذهب مردم دشمن یکدیگرمی‌شوند؟ آیاخدای مسلمانان غیر از خدای هندوان است ؟ مذاهب طرق مختلفی هستند که در یك نقطه

بهم میرسند. چه‌فایده‌دارد که طریقهٔ بخصوصی را پیش بگیریم درصورتیکه نقطه نهائی‌همه یکی است؟ پس مجال خصومت چطور بوجود می آید؟

آیا درهند بین پیروان«ویشنو» وپیروان« گورخا» نظایری شدیدتر ازاین وجود ندارد؟ بااینهمه کسی فکر نمیکند که آنها بیك ملت مربوط نمیباشند؟ گفته‌اند بین مذهب «بودائی» ومذهب «جاینی»[۱] اختلاف زیادی وجود دارد. ولیکن آیا می‌شود گفت که پیروان این دو مذهب دو ملت مختلفند؟ موضوع ازاینقراراست:

مادر معرض بند گی قرار گرفتیم، بین خود بکشمکش پرداختیم واین عادت بین ما پیدا شد که ازسر کوبی طرف خود بوسیلهٔ شخص ثالثی خوشحال شویم. بین هندوان اشخاصی هستند که مانند مسلمانها از بت پرستی نفرت دارند. هراندازه درمعرفت حقیقت پیش برویم بهتر می‌فهمیم که نباید باکسانی که پیرومذهب ما نیستند کشمکش کنیم.

خواننده ـ میخواهم بدانم نظر تودرحمایت از گاوچیست؟

گاندی ـ من‌شخصاً گاورا گرامی‌میدارم،و بانظر دوستانه بوی‌می نگرم هند کشور کشاورزی است و بگاو که حامی کشاورزی هند است علاقمند است، گاوحیوان مفیدی است آیا برادران مسلمان‌ما اینرا قبول ندارند؟

اگرامر دائر باشد که‌اشباه خودرا بپرستیم‌بهتر است گاورا بپرستیم مثلاً انسان اعم از هندو و مسلمان مفیدند، آیا من بخاطر گاو باید انسان مسلمان را بکشم یا بایدعلیه این کار مبارزه کنم؟

بااینجهت تنها طریقی که برای حمایت از گاو می‌شناسم اینست که

---

[۱] جاینی ـ یا کمك شده لقبی‌است که به‌کاهن اهافیرا که‌مذهبی بوجودآورد داده شد.این مذهب‌ازشعبات مذهب برهمائی است.

با برادرمسلمان خودتماس گرفته‌واورا وادارسازم بخاطر مصلحت مملکت بگروه‌حامیان گاو به پیوندد. وا گر دیدم مایل باین کار نیست موضوع را کنار گذارم.

اگر حق اینست که هندوان گاورا نکشند ومسلمانان‌ایمان بکشتن آن داشته باشند پس بمن بگوئید واجبات اولیه چیست؟

آیا پیروان‌مذهب آهیمسا (ملایمت) حق‌دارندهمنوع خودرا بکشند وظیفهٔ چنین اشخاصی‌دقیق و روشن است: آنها حق ندارند موجودی را بخاطر حمایت‌ازموجود دیگر بکشند؛ فقط بایداز نکشتن آن موجوددفاع کنند.

آیاهندوان‌به مذهب ملایمت(آهیمسا) ایمان دارند؟ اگر واقعیت راتفحص کنیم می‌بینیم هر انسانی تعالیم مذهب خود را بطور کلی رعایت نمیکند. ما زندگی راتباه ساخته و بخود میگوئیم ما پیروان این مذهبیم تا خودرا در همه حال از اجبار بکشتار رها سازیم. عموماً می‌بینیم اکثر هندوان گوشت میخورندو بالنتیجه‌ازپیروان ملایمت نیستند گفتن‌اینکه هندوان‌ومسلمانان‌قادر نیستند درصلح وصفادر کنارهم زندگی کنندزیرا هندوان مؤمن به ملایمت‌ومسلمانان معتقدبآن نیستندبسیارسخیف است.

این سخنان‌تلقین اربابان خود خواه و شروراست. انگلیس‌ها آنرا یاد داده‌اند. انگلیس‌ها در نوشتن‌تاریخ طریقهٔ خاصی دارند وادعا میکنند که اخلاق‌وعادات‌همهٔملل رامطالعه کرده‌اند. خداقدرت ذهنی‌محدودی بمااعطا کرده‌است، لیکن‌انگلیس‌هامیخواهندبه ملکات الهی‌دست گذاشته وتجارب جدیدی انجام دهند. آنان نتایج مطالعات خودرا باستایش بسیار توصیف نموده ومیخواهند مارا بتصدیق آن مجبور کنند. اظهار تعجب‌از

اقدامات آنان جهالت است. کسانیکه میخواهند فکر صحیحی از اشیاء داشته باشند چاره‌ای ندارند که قرآن راخوانده ودر آن صدها جمله‌و آیه پیدا کنند که مورد قبول هندوان است. همچنین کتاب «بها گاماد جیتا» کتاب مقدس‌هندوان فصولی‌دارد که مسلمانان نمیتوانند منکر آن‌شوند. آیا مسلمان را بجهت اینکه در قرآن آیاتی هست که هندوان آنرا نمی فهمند نبایددوست داشت؟ باید دو نفر مخالف هم باشندتا بتوانند با یکدیگر کشمکش کنند، وقتی من کشمکش با برادر مسلمانم را رد کردم او نیز بنوبه امکان کشمکش بامن را نخواهد یافت؛ همانطوریکه وقتی مسلمان کشمکش بامرارد کرد کشمکش‌و کشت‌و کشتار باوی برای‌من‌محالست.

اسلحه‌ای که تیرهوائی می‌اندازد بیفایده است. اگر هر کدام از مسلمانان وهندوان سعی کنندمذهب خودرا حفظ کرده‌ودرمراحل‌اساسی بکار بندند و بحرف پیغمبران دروغی گوش ندهند جائی برای کشمکش باقی نخواهد ماند.

خواننده ــ آیا انگلیسها میگذارند دست برادری بطرف یکدیگر دراز کنیم؟

گاندی ــ این‌سؤال‌ازضعف فکری‌و نقص‌اعتمادتو ناشی شده‌است.

اگر برادرانی بخواهند با هم در صفا زندگی کنند شخص ثالثی نمیتواند بین آنان تفرقه بیندازد؟ اگر بـر نصایح بد گوش کنیم مشتبه خواهیم بود. پس ماهندوان ومسلمانان مستوجب ملامتیم نه انگلیس ها زیرا این ماهستیم که امکان میدهیم آنها یکدسته از ما را برعلیه دستهٔ دیگر برانگیزند. هر غرابه‌ای با کوچکترین صدمه و برخورد با آهن یاقطعه سنگ میشکند، درچنین موقعی وسیله حفظ غرابه‌احتراز از تصادم

باتخته‌سنگ نیست بلکه باید باوسائلی آنرا مجهز نمود که با برخورد باتخته سنگ نشکند . بهمین جهت باید قلوب ما از ماده مقاومی انباشته شود. در اینموقع است که در برابر مخاطرات نیرومند شده‌ایم . اینموضوع برای هندوان آسانتر است .زیرا تعداد آنان بیشترو تعلیم پذیرترند ومیتوانند بسهولت درقبال‌هر حمله‌ای علیه روابط دوستانه بامسلمانان از خود دفاع کنند .

درهند این دو طایفه متقابلاً از هم میترسند بهمین جهت مسلمانان از«لردمورلای» خواستند که‌اجازه‌دهد آنان بعضی‌عقب نشینی‌ها را بکنند. برای چه هندوان بااین امرمخالفند؟ اگرعقب‌نشینی کنندانگلیس‌هارا بنظر آورده ومسلمانان بتدریج بآنان اعتماد پیدا خواهند کرد ، و عاطفهٔ برادری بوجود خواهد آمد . باید ازعرضه داشتن مخالفت‌های خودنزد انگلیس‌هاخجالت بکشیم. هر کسی که درموضوع فکرمیکند روشن می گردد که اگرهندوان عقب نشینی کنندچیزی‌ازدست نداده‌اند. کسیکه جلب اطمینان کرد چیزی گم نکرده است . من مدعی نیستم که هندوان ومسلمانان برای همیشه میتوانند به تفاهم کامل برسند. گاهی می‌شود که کشمکش بروزمیکند. زیرا بشرهمواره کامل نیست . وقتی مردم غفلت کردندحماقت‌های زیادی مرتکب می‌شوند؛ و چه بدمیکنند. هنگامیکه نزاعی بین مارخ داد زیبنده نیست جلسه ای تشکیل داده و ازانگلیسها یا دادگاه عدل دعوت کنیم که در آن جلسه شرکت و منازعات ما را رفع کنند. اگر دو نفر باهم نزاع کرده ویکدیگر رازخمی سازند شخص ثالثی چطور میتواند باعدالت بین آنان حکم کند ؟ هر کس که نزاع کند باید انتظار زخمی شدن را نیز داشته باشد .

- ۱۱ -

شرائط زندگی در هندوستان ـ رجال قانون

خواننده ـ گفتی اگر دو نفر باهم اختلاف پیدا کنند نباید اختلاف خودرا بدادگاه دادگستری ارجاع کنند. این گفتهٔ وحشتناکی است.

گاندی ـ میخواهی وحشت بکنی یا نکنی، موضوع همین است که هست. سؤال تومارا به بحث مسئلهٔ پزشکان ورجال قانون وامیدارد من یقین دارم رجال قانون هندوستان را به بندگی کشاندند و بر اختلاف میان هندوان ومسلمانان افزودند، وپایه‌های تسلط انگلستان را تحکیم بخشیدند.

خواننده ـ متهم ساختن آنان برای تو آسانست، لیکن تبرئهٔ آنان از این اتهام مشکل است. بدون وجود رجال قانون طریق استقلال را

چه کسی میتوانست روشن‌سازد؟ چه کسی قادر بوداز ضعیف حمایت کند؟ چه کسی قادر بود از عدالت دفاع کند؟

«مانوماهان‌غوز» دردفاع ازراه ورسم مردمان فقیرمورد اتهام‌قرار گرفت. کنگره که باستایش از آن صحبت کردی وجودش و فعالیتش به رجال قانون وابسته است. مشتهرشدن بشغل با ارزش موضوع غیرعادلانه است، بسیاراتفاق‌افتاده است که‌تواز آزادی جراید بمنظور تحقیر رجال قانون سوءِ استفاده کرده‌ای.

گاندی ـ ایّامی بود که منهم مثل توفکر میکردم. من نمیخواهم تو را قانع سازم که رجال قانون هیچ کار نیکی انجام نداده‌اند. من نام «غوز» راباا‌حترام یاد میکنم. صحیح است که او بفقرا کمك میکرد و نیز کنگره مدیون بعضی از رجال قانون‌است. این مردان علیرغم همه چیز مرد بودند، نزدهرانسانی‌جنبه‌های نیکی‌وجود دارد، هرروزسعی‌میکنیم ازیك کارنیك رجال قانون شاهدی بیاوریم، این کارها ازاعمال آن‌شخص ازنظراینکه مرد قانون‌است نبوده‌بلکه ازاینجهت است که آن شخص‌قبل ازهرچیزانسانست. من سعی میکنم مدلل کنم که شغل‌رجل قانون بودن بی اخلاقی را یاد میدهد. کسانیکه این شغل راحرفهٔ خود ساخته اند در معرض انواع فریب‌ها قرارمیگیرند، جزعدهٔ قلیلی از گرفتاری درمیان چنگال این شغل [1] استفاده نمی‌برند.

وظیفه رجال‌قانون منحصراً حق دادن بجانب کسانی‌است که‌دفاع

---

(۱) گاندی دراصل وکالت دادگستری میکرد. دراین شغل کوشش‌زیادی کردکه صادق ومستقیم باشد، لیکن پس‌ازاندك مدتی مجبور بکناره‌گیری ازاین شغل گردید.

از آنان را بعهده دارند و پیدا کردن دلائلی بنفع آنهاست که اغلب دربارهٔ آن قبلاً نیاندیشیده اند. اگر وکلای دادگستری اینگونه رفتار نکنند مردم خیال میکنند که آنان وظیفهٔ وکالتی خود را بنحو احسن انجام نداده اند.

باینجهت وکلای دادگستری، بجای اینکه آتش فتنه را خاموش کنند شعله ورمیسازند. کسانیکه این شغل را پیشه میگیرند درمواقع سخت هدفشان خدمت بهم وطنان نیست، مصلحت و آزادی آنان حکم میکند که به تشدید علل نزاع کمك کنند.

من گفته‌های اشخاصی را که از باطن امور مطلعندمیگویم: وکلای دادگستری هنگامیکه آتش اختلاف بین اشخاص زبانه می کشد احساس مسرت میکنند، بسا که آنان قادرند علل اختلاف رادرهنگامیکه اختلافی درمیان نیست ایجاد کنند. آنان مانند زالو خون فقرا را می مکند، تنبلند وهدف معینی درزندگی ندارند. و بهمین علت شغل وکالت را انتخاب کرده اند که این شغل فرصت مناسب جهت تمتع از زندگی برای آنان فراهم میسازد. اینکه بتومیگویم صحیح است و دلائلی علیه آن موجود نیست.

وکلای دادگستری ورجال قانون خودشان ادعا میکنند که شغل شریفی دارند. آنان قوانین راتجویز کرده ووسیلهٔ ستایش ازخودراخود فراهم میکنند. حق الزحمه‌ای که برای این کار مطالبه میکنند، خودشان وضع کرده اند. باشخاص ساده لوح چنین وانمود میسازند که از جانب آسمان جهت دفاع مبعوث گشته اند.

بچه جهت وکلای دادگستری حق الزحمه‌ای بمراتب بالاتر از دستمزدکارگران مطالبه میکنند؟ احتیاج آنان بچه جهت بیش ازاحتیاج

دیگرانست؟ بچه جهت مردم وجود آنان را برای کشور نافع تر از وجود کارگران میدانند؟ آیا کاری که مبنی بر علاقه بجمع ثروت است نیك است؟

همه اشخاصی که کم و بیش از علل اختلاف بین هندوان و مسلمانان مطلعند میدانند که دخالت رجال قانون در این اختلاف منجر به تشدید اختلاف بین دوطایفه‌شد، ودر نتیجه خانواده‌های زیادی آواره گشتند. در اثر مداخلهٔ آنان‌دوستان دیروزدشمنان امروزشدند، کمرایالاتی که‌تحت لوای‌رجال‌قانون‌بودندازوام‌شکست،واحیاناً بطور کلی‌ورشکست گشتند دراینموردمثالهای‌زیادی میتوانم بزنم. بزرگترین خیانت آنان به‌مملکت کمك با نگلستان و تحکیم تسلط آنان بود. آیا معتقدی چنانچه انگلیسها وکلای مدافعی پیدا نمیکردند میتوانستند تسلط خود را برهند حفظ کنند؟ اشتباهست اگر تصور کنیم که محاکم بمنظوردفاع ازملت تأسیس شده است، کسانیکه مایلند پایهٔ تسلط خود را محکم سازند، به محاکم متوسل می‌شوند، وقتی مردم امکان داشته باشند که اختلافات خود را بین خودشان رفع کنند، شخص ثالث چگونه میتواند بر آنان تسلط اعمال کند؟ درحقیقت رجالی که اختلافات خودرا میخواهند با کشت و کشتار حل کنند ازانسانیت بوئی نبرده‌اند، این اشخاص حقیر و ترسوهستند که به محاکم متوسل می‌شوند. تردیدی نیست که حل‌اختلاف بوسیلهٔ کشت و کشتار نمونهٔ توحش است، اگر ازشخص ثالثی‌خواستی که بین من وتو یکی را اختیار کند ضررش کمتر است؟ طرفین نزاع همواره پیش خود میدانند که حق با کدام یکی است. مادرعین جهالت معتقدیم که خارجی قادراست حق مغصوب مارا به ما پس بدهد.

نباید فراموش کنیم اگر رجال قانون نبودند محاکم تشکیل نمی شد ، بدون وجود چنین رجالی انگلیسها قادر بوضع قانون نبودند. فرض کنیم اگر جز قضات و وکلای دادگستری و پلیس انگلیس قاضی و وکیل و پلیس دیگری وجود نداشت این عده قادر نبودند جز برای انگلیس ها قانون وضع کنند. اگر قضات و وکلای هندی وجود نداشتند هیچ کاری انگلیسها نمیتوانستند انجام دهند . میتوانی تصور کنی در ابتدا وکلای مدافع هندی چگونه مورد استقبال وستایش قرار گرفتند ، پس با این عده از رجال قانون بهمان اندازه تنفر پیدا خواهی کرد که من دارم . اگر بخاطر وکلا کناره‌گیری از شغل پست خودشان خطور میکرد قانون انگلیسی حتی یك روز هم دوام نمیکرد.

ما بوسیلهٔ همین وکلای مدافع مردم را متهم ساختیم ، مانند ماهی که از آب خوشحال می‌شود از اختلافات خود خوشحال می‌شویم چیزهائیکه درباره وکلا گفتم درمورد قضات نیز صادق است ، قضات برادر وکلا هستند و بیکدیگر کمك میکنند .

- ۱۲ -

شرایط زندگی هند تابع پزشکانست

خواننده ـ قضیهٔ رجال‌قانون رافهمیدم ودانستم که امکانات آنان بر کارهای نیك تصادفی بیش نیست . اکنون مفاسد این شغل را بخوبی احساس‌میکنم. لیکن‌تو پزشکان را نیز مورد حمله قرارمیدهی آیا میتوانی علل آنرا نیز بیان کنی؟

گاندی ـ من نقطه نظرخودرا بتو گفتم . این نظر جدیدی نیست . نویسندگان غربی تعبیراتی شدیدتر ازاین درمورد رجال‌قانون‌و پزشکان کرده‌اند . حتی یکی ازنویسندگان به نظام زمان وتمدن غرب حملهٔ شدیدی کرده و آنرا بدرختی تشبیه نموده است که مشاغل مختلف شاخه های طفیلی آنرا تشکیل میدهند ازجمله حقوق وطب. مذهب، محور آن

درخت را تشکیل داده و عدم اخلاق قاعدهٔ آنرا تشکیل میدهد باین ترتیب همانطوریکه گفتم من تنها آدمی نیستم که باین مسائل می اندیشم. این حاصل تجربهٔ اشخاص زیادی است. مدت زمانی من بشغل طبابت اعجاب مینمودم و برای مصلحت مملکتم میخواستم پزشك شوم. لیکن اکنون آن نظریه را ندارم، ومتاثرم که چرا پزشکان پیش ماقدروقرب زیادی دارند.

شك نیست که انگلیس‌ها ازاین شغل بمنظور تحکیم سلطهٔ خود بر ما استفاده کردند، معروفست که بعضی ازپزشکان انگلیسی ازشغل خود نزد سلاطین آسیائی برای بدست آوردن منافع سیاسی استفاده کردند.

ما پزشکان راتقریباً بوادی جنون کشاندیم. من همیشه‌فکر میکنم که شعبده بازازحیث‌قدروقرب بمراتب ازپزشکی که مختصات عالی‌دارد بالاتراست.

مسئله را تفحص کنیم: کار پزشك منحصراً توجه بجسم است یا بعبارت صحیحتر وظیفه‌اش پاك کردن جسم ازدردهائیست که به آن دچار گردیده است، این دردها چطور پیدا می‌شوند؟ شك نیست که علت آن سهل انگاری واهمال ماست.

بیش ازحد لازم غذا میخوریم، سپس احساس سوءِ هاضمه میکنیم، پیش پزشك می‌رویم که دوا بدهد و شفا یابیم، بعد اینعمل تکرار می‌شود مجدداً مجبورمی‌شویم دوا بخوریم. اگر دفعهٔ اول شفا پیدا نمیکردم‌دیگر عمل راتکرار نمیکردم. پزشك بمن‌اجازه میدهد که اززندگی چیزهائی را که طالبم‌استفاده کنم، وقتی حالت جسمی من‌خوب بشود‌اراده‌ام‌ضعیف میگردد. اینست علت توسل بدواهائی که شخصیت انسان راضعیف‌میکند.

فرض کنیم من از دردی شکایت دارم، و آن درد سبب بیماری من

بشود ، پزشك مرا از بیماری شفا می بخشدلیکن فایده‌ای که از آن میبرم عبارتست ازادامهٔ ممارست آن درد ، اگر پزشك مداخله نمیکرد طبیعت تأثیر خودرا مینمود ودرآنموقع من میتوانستم بر نفس‌خویش مسلط شده وازدرد آزاد شده و سعادتمند باشم .

بیمارستانها اماکن انتشار اشتباهات‌شده‌است. اشخاص به صحت جسم خود کمتر علاقمندند ودرعین حال فساد اخلاق شیوع پیدا کرده است .

پزشکان اروپائی از همه بدترند، بخاطر توجه بجسم بشر هزاران حیوانات رامی کشندو برروی آنها تجربه و آزمایش بعمل می‌آورند. همهٔ مذاهب این کارهارا تأیید نمیکنند . همهٔ مردم معترفند که قربانی کردن اینهمه حیوانات بخاطر منفعت جسم بشر ضروری نیست .

پزشکان احساس مذهبی ما را درك نمیکنند، زیرا اغلب داروهای آنان محتوی‌چربیهای حیوانی‌است که برهندوان‌ومسلمانان مصرف آن حرام است (!) مامیتوانیم بگوئیم کــه متمدن هستیم ومحرمات مذهبی افسانه است این فکر بسهولت باتمایلات من سازگار است . این مانع از آن نیست که پزشکان دراین سهل انگاری مارا تشویق کنند ، ما بواسطهٔ پزشکان تسلط بر نفس‌خودرا ازدست داده‌ایم و درچنین وضعی قادر نیستیم بکشورخود خدمت کنیم ، مطالعهٔ طب اروپائی فرورفتن شدید در بندگی است .

شاید برای ما اهمیت دارد که بپرسیم علت اینکه ما بشغل پزشکی اقبال میکنیم چیست ، هدف طبعاً خدمت به بشریت نیست . پزشك می‌شویم تاارزش پیدا کرده وثروت بیاندوزیم. من گفتم چگونه این شغل از وظیفهٔ خدمت با نسانیت دوراست ودرحقیقت برای بشریت ننگ است .

پزشکان بمعلومات خود افتخار نموده وحق الزحمهٔ زیادی مطالبه میکنند. سخنرانی پزشگی آنان که ارزش آن چند ریال بیش نیست صدها فرانك خرج برمیدارد . لیکن مردم بامید رهائی ازدردها خودرا فریب میدهند . شعبده بازان که تعداد آنان زیاد است از حیث ارزش بمراتب بالاتر ازاین نیکوکاران عالم انسانیتند .

-۱۳-

تمدن حقیقی چیست ؟

خواننده ـ به رجال قانون ، اطباء و خطوط آهن حمله کردی . من یقین دارم که عموماً بهر چیز مکانیکی حمله میکنی ، پس درچنین حالی تمدن درچیست ؟

گاندی ـ جواب دادن باین سؤال آسانست . من معتقدم که هیچ تمدنی درجهان بپایهٔ تمدن‌هند نمیرسد، پایه‌های این‌تمدن که بوسیلهٔ نیاکان ما بنا گذاشته شده‌است بی‌نظیراست . عظمت روم قدیم سپری شد ، تمدن یونان قدیم بهمان سرنوشت دچار گردید. دولت فراعنه درهم پاشیده شد، ژاپن تحت تأثیر تمدن غرب قرار گرفت و از چین هم نباید صحبت کنیم . لیکن تمدن هند در اساس خود سالم ماند . اروپائیها کتیبه های یونان و

روم را که‌تمدن عظیم آنان بر بادرفته است مطالعه کردند. اینهامیخواهند ازخطاهائیکه تمدن‌های مز بورراد‌رهم شکست اجتناب ورزند. چنین‌است وضع نکبت بار این تمدن‌ها، لیکن تمدن هند همچنان پا برجا مانده است سرّ عظمت تمدن همین است . هند مسئول عقب ماندگی و نادانی و کوتاه فکری افراد خود میباشد بحدیکه اجرای هرگونه تغییر درطرز زندگی هند محالست . در حقیقت وجه تمایز ما همین است . ما نمیخواهیم بهیچ تغییری که‌از بوتهٔ آزمایش‌عادلانه بیرون آمده‌است‌تن دردهیم . کسانیکه میخواهند طریقهٔ زندگی خودرا برهند تحمیل کنند زیادند . لیکن هند دربرابر آنان مقاومت میکندواین یکی‌ازمحاسن هنداست و نشانهٔسلامتی آمال‌ماست. تمدن‌عبارتست ازطریقه‌ای که وظیفهٔ انسانیت را بیان‌میکند رعایت‌تعالیم اخلاقی‌انسان راموفق‌به‌تسلط بر نفس‌وعواطف خود میسازد. و انسان خود شناسی را یاد میگیرد . در زبان کجراتی تمدن یعنی حسن رفتار .

وقتی باین طریق تمدن را شناختیم بقول بعضی نویسندگان برای یادگرفتن ازجائی چیزی باقی نمی‌ماند . مامیدانیم روح هراندازه چیز جدیدی‌یادبگیر‌دسیر نمی‌شود ورغبت او بمعرفت بیشتر می‌شود وروح‌خود را گرسنه‌تر احساس‌میکند . عواطف ما نیز بهمین ترتیب است ، هراندازه توقعات ما بیشتر شود عنان تمایلات خود را رها ساخته ایم ، باین دلیل نیاکان ما بتوقعات خود حدودی قائل بودند وفهمیده بودندسعادت بستگی بروح دارد ، فقیرویاثر وتمند بودن بخودی خود سعادت ویا نکبت ایجاد نمیکند. نیاکان ما بما وصیت کردند که بآسایش و راحتی عادت نکنیم . ماهمان وسائل زراعتی رابکار می‌بریم که هزاران سال پیش از ما

متداول بود، در میان کلبه هائی بسر می بریم که در گذشته می ساختیم. آموزش محلی خودرا حفظ کرده‌ایم، رقابت را که روابط بین انسانهارا برهم میزند اصلاً نمی‌شناسیم. هر کس کار خودرا انجام میدهد ومزد خود را میگیرد. ما بکیفیت اختراع ماشین آلات واقفیم لیکن از نیاکان خود یاد گرفته ایم که هر وقت سعی درشناسائی کیفیت این اشیاء بکنیم به‌بنده تبدیل شده‌ایم و تمام مفاهیم اخلاقی را از دست داده ایم. نیاکان ما پس از مطالعهٔ طولانی در اطراف اینموضوع تصمیم گرفتند که فقط با وسائلی کار کنند که‌دست‌وپای آنان‌اجازهٔ کار کردن با آنهارا میدهد. آنهامی‌فهمیدند که‌سعادت وسلامتی حقیقی منوط باستعمال صحیح دست وپاهااست. و باین نتیجه‌رسیدند که‌شهرهای بزرگ برای ماموانعی‌است ودرشهرهای بزرگ نمیتوانندخوشبخت زندگی کنند! فساددرشهرهای بزرگ بشکل گروه دزدان ومختلسین و بدکاران بروز میکند، مستمندان در شهرها در معرض چپاول ثروتمندان‌هستند بهمین جهت به سکونت درده اکتفا کردند. ملتی که بر این اساس بوجود آمده شایسته است که مورداقتدای دیگران‌قرار گیرد. بجای‌اینکه ملت‌از بیگانه درس بگیرد خود بدیگران درس‌میدهد.

چنین ملتی محاکم رجال قانون و پزشك دارد لیکن همه آنها با حدود خاصی مقیدند. هر انسانی میداند که این مشاغل ازمشاغل دیگر بالاتر نیست، و کسانیکه باین شغل‌ها اشتغال دارندهدفشان تحصیل‌منافع نیست‌بلکه فقط بخاطر ملت کارمیکنند بدون‌اینکه بخواهند بر ملت مسلط شوند درچنین‌جائی عدالت‌باانصاف توام است، ومردم عموماً سعی میکنند بدادگاهها متوسل نشوند، در آن دلالانی وجود ندارند که مردم را وادار بتوسل بمحاکم سازند. این قبیل دلالها فقط در پایتخت هادیده می‌شوند

اکثریت مردم آزاد ومستقل زندگی کرده و بکارهای زراعتی مشغولند و می‌فهمند استقلال حقیقی یعنی چه.

درجائی که تمدن جدید رخنه نکرده است هندیها بهمان وضعی که بودند باقی مانده اند. سکنهٔ این قسمت از هند درموقع تشریح مفاهیم جدید آنرا مسخره میکنند ومیگویند: انگلیس‌ها در کشور خود قانون را اجرا نکرده اند، شماهم در کشور خود قانون را اجرا ننموده اید. میخواهم بتوو امثال تو که وطنشان را دوست دارند نصیحت کنم که ۶ ماه درداخل کشور درمناطقی که هنوز خطوط آهن بآنجا ها نرسیداست سفر کنندپس ازآن وطن پرست حقیقی خواهند بود ومیتوانند از استقلال هند صحبت کنند.

اکنون می‌بینی منظور من از تمدن صحیح چیست. اما کسانیکه میخواهند وضع هند همانطوریکه توصیف کردم تغییر یابد آنها دشمنان کشورند.

خواننده ـ آنطوریکه توهند را توصیف کردی هندوستان بسیار جالب خواهد بود لیکن هند باینصورتست که می بینی صدها زن بیوه. کودک ـ ازدواج بین اطفالی که بیش ازدوسال ندارند، دخترانی مادر شده اند که بیش از ۱۲ سال ندارند، تعددزوجات، سوق دادن دختران به فحشاء بنام مذهب، قربانی کردن بنام مذهب[1]، آیا اینهاست نمونهٔ آن تمدنی که تو توصیف کردی؟

گاندی ـ تومسائل را بهم مخلوط میکنی، عیوبی که از آن سخن

۱ـ بعلاوه ملیونها مردم که نجس نامیده میشوند ومسائل بیشمار نفرت انگیز دیگر.

گیتی در حقیقت عیب است. لیکن کسی نیست که این عیوب را با تمدن قدیم ما مخلوط کند. تمدنی که علیرغم همه این مسائل هنوز هم باقیمانده است. ما کوشش کردیم که این معایب راهمانطوریکه اکنون میکوشیم برطرف سازیم ، شاید حالت فکری جدید را برای رهائی از این معایب بکار بندیم لیکن آنچه که تو بعنوان نمونهٔ تمدن جدید توصیف کردی باین شکل از طرف طرفداران این تمدن مورد تأیید قرار گرفته است . پیروان تمدن هندی تمدن خود را باین شکل که ذکر کردم توصیف کرده‌اند . مردم دردورهٔ هیچ‌تمدنی ودرهیچ کشوری بدرجهٔ کمال نرسیده‌اند . جهت‌تمدن هندی بالا بردن سطح اخلاق بشری است . لیکن‌تمدن غربی سعی میکند بی‌اخلاقی‌راتوسعه دهد، تمدن‌غربی ملحداست درصورتیکه تمدن‌ما تمدن خداپرستی است . کسانیکه هند را دوست میدارند و اشیاء را ازدیده آن می‌نگرند نمیتوانندجزاینکه به تمدن هند علاقه پیدا کنند، همانطوریکه کودك بمادرش علاقمند است .

-۱٤-

هند آزادی مجدد خود را چگونه میتواند تحصیل کند؟

خواننده ـ من منظور تورا در اطراف مذهب درك كردم ، ایکن در باره آن بایدفکر کنم . من همه این مسائل را نمی توانم یك دفعههضم کنم. لیکن اگر اشیاء را هما نطوریکه تو می بینی بهبینم ، هند چگونه خواهد توانست آزادی مجدد خود را بدست بیاورد ؟

گاندی ـ انتظار ندارم در اولین وهله نظر مـرا بپذیری . وظیفهٔ من بطور ساده منحصر باینست که نظرخودرا بخوانند گانی مثل توعرضه کنم، وبقیه را بزمان موکول نمایم. در گذشته غیرمستقیم شرائط تحریم هندرا بحث کردیم ، اکنون به بحث مستقیم آن میپردازم : همه این

حقیقت را قبول دارند که از بین بردن علت بیماری خود بیماری را بهمان طریقه از بین خواهد برد. اگر علل بردگی هند سر کوب شود هند آزاد خواهد شد.

خواننده ـ اگر همانطوریکه تو میگوئی تمدن هند بزرگترین تمدنها است پس چگونه هند در چنگال بردگی افتاده است؟

گاندی ـ بازهم میگویم تمدن هند بزرگترین تمدنها است، لیکن تمدن همانطوریکه گفتم دوره‌های بحرانی دارد تمدنهائیکه ارزش دائمی دارند میدانند چگونه بحران را از سر بگذرانند. تمدن ما بعلت عجز ملت هند در معرض خطر قرار گرفته است، و قدرت خود را با استوار ماندن در مقابل صدمات اثبات خواهد کرد. بعلاوه هند دچار آسیب نشده است بلکه کسانیکه تحت تأثیر تمدن غربی قرار گرفته‌اند بنده شده‌اند.

وقتی دنیا را بامقیاسی کوچك اندازه بگیریم می بینم که مادامیکه ما در بندگی بسر میبریم تمام دنیا نیز در همان وضع بسر میبرند. بعلت شرائط مسکنت بار کنونی تصور میکنم که وضع نسبت بهمهٔ هندوستان از اینقرار است. گرچه واقعیت برخلاف اینست معذلك ما بندگی خود را به سراسر هند بسط میدهیم، وقتی ما آزاد شدیم سراسر هند آزاد خواهد شد.

این طرز فکر اجازه میدهد استقلال را تعریف کنم، استقلال یعنی انسان بداند خود را چگونه اداره نماید. واین بما بستگی دارد وتوهم وخیال نیست منظور از بقاو استقلال، استقلال بدون تحرك نیست. استقلالی که من سعی میکنم توصیف کنم عبارت از اینست که هر ملتی که از استقلال

بهره‌مند است باید امکان دهد که دیگران نیز از آن بهره‌مند بشوند.
این تجربه‌ایست که فرد فرد ما لازمست انجام دهیم، کسیکه غرق می‌شود نمیتواند دیگران را نجات بدهد. مادامیکه ما بندهٔ نفس خویش هستیم. ادعای مجنونانه است که بگوئیم سعی میکنیم دیگران را آزاد سازیم.

اکنون میتوانی بفهمی که بچه جهت هدف ما قبل از هر چیز منحصر بهراندن انگلیسها از کشور است. اگر انگلیسی‌ها هندی میشدند وجود آنان قابل تحمل بود، لیکن چون آنها میخواهند با حفظ تمدن خود در هند بمانند جائی درمیان ما ندارند. همه این مسائل بستگی بما دارد.

خواننده ـ محالست انگلیسها هندی بشوند.

گاندی ـ این حرف درست مثل اینست که بگوئیم انگلیسی‌ها بشر نیستند. موضوع مربوط بشناسائی آن نیست که انگلیسی‌ها چه میتوانند انجام دهند. اگر ما ترتیب خانهٔ خود را حفظ کنیم کسانی قادرند در آن خانه بسر برند که قدرت زندگی در آن خانه را داشته باشند. در اینصورت بقیه خود بخود خانه را ترك خواهند گفت. هر یك از ما تا آنجائیکه اطلاع دارم بر اینمنوال می باشند.

خواننده ـ اینموضوع هیچوقت در تاریخ اتفاق نیافتاده است.

گاندی ـ عقیده باینکه چیزی که در گذشته اتفاق نیافتاده در آینده نیز اتفاق نخواهد افتاد ننگین ساختن شرافت بشری است. مسئله هر طوری میخواهد باشد مامطابق تفکر خودمان کارمیکنیم. همهٔ ملل در وضع مشابهی زندگی نمیکنند. شرائط زندگی هند در نوع خود منحصر بفرد است و قدرت آن حدی ندارد، بنابراین لازم نیست تاریخ کشورهای دیگر را شاهد بیاوریم. باین حقیقت توجه شده است که موقعیکه

تمدن‌های دیگر از بین میرفتند تمدن هند باقی بود .

خواننده ـ برمن روشن است کـه انگلیسیها را بـاید با نیروی اسلحه از هند بیرون راند . مادامیکه انگلیسیها در هند هستند ما روی آسایش نخواهیم دهید . یکی ازشعرا گفته است: بردگان حتی درخواب هم روی آسایش نمی‌بینند . وجود انگلیس‌ها در هند منجر بازدیاد ضعف ما خواهد بود ، و عظمت ما بوجود نخواهد آمد . علائم ترس از چهرهٔ مردم روز بروز آشکارتر خوانده می‌شود. انگلیسی‌ها مانند طفیلی کشور ما را اشغال کرده‌اند . باید بهر قیمتی است از دست آنها آزاد شد .

گاندی ـ حماسه سرائی میکنی . هرچه تا کنون گفتم فراموش کردی. ما خودمان انگلیس‌ها را بکشور آوردیم و آنها را نگاهداشتیم . چرا فراموش میکنی ،هنگامیکه ما تمدن آنهارا برپا ساخته ووجود آنان را در هند امکان میدهیم آیا بایدنفرت ما متوجه انگلیس‌ها بشود ؟ اگر قبول کنیم که انگلیس‌ها باید بزور اسلحه طرد شوند. چگونه ممکنست اینموضوع منطبق بااعتقاد تو باشد ؟

خواننده ـ بهمان طریقی کـه در ایتالیا مازینی و گاریبالدی انجام دادند ما هم میتوانیم انجام دهیم . من نمیتوانم منکر بشوم که این دو نفر از مردان بزرگ بودند .

- ۱۵ -

ایتالیا و هندوستان

گاندی ـ ایتالیا را خوب مثال آوردی. مازینی بزرگوار و پاکیزه بود و گاریبالدی سردار بزرگی بود. هردو آنها شایسته محبتند. هر دو درزندگی بما چیزهائی یاد داده اند. لیکن شرائط ایتالیا با شرائط هند فرق دارد. دراولین نظر بین مازینی و گاریبالدی فرق زیادی بچشم میخورد هدفهای مازینی تا کنون هم در ایتالیا تحقق نیافته است. مازینی در کتاب های خود گفته است: وظیفهٔ هر بشری است که بفهمد چطور بر نفس خود مسلط شود، و این مسئله هنوز در ایتالیا تحقق نیافته است. لیکن گاریبالدی مسائل را از این نظر نمی‌نگریست: او برای کشور خود اسلحه بدست گرفت و ایتالیائیها ازدستش خارج ساختند.

ایتالیا واطریش هردو یك تمدن داشته و پسر عموی یکدیگر بودند گاریبالدی میخواست ایتالیا را از تسلط اطریشی‌هـا آزاد کند. لیکن دسائس «کارفور» وزیر، تاریخ این دوره ایتالیا را قلب ماهیت نموده نتیجه چه شد؟

اگر مدعی شوی ایتالیا سعادتمند شدزیرا ایتالیائیها بر آن حکومت کردند بکلی گمراه شده‌ای. مازینی میگفت ایتالیا بر اساس مفاهیم خود که بامفاهیم ویکتور اما نوئل فرق دارد آزاد نگردیده. ایتالیا برای ملت ایتالیا و برای گارفور وحتی گاریبالدی عبارت ازسلطان و اطرافیان آن است. اما در نظر مازینی مجموعهٔ ملت ایتالیا و قبل از هر چیز کشاورزان ایتالیاست وویکتور اما نوئل در نزد ملت فقط یك خدمتگذار است از نظر مازینی ایتالیا هنوزدر عبودیت بسر میبرد. در دوره جنگهای داخلی مسئله منحصراً بازی شطرنج بین دوسلطان رقیب هم بود ومنشاء اختلاف بین‌ملت ایتالیا شد. طبقات زحمتکش ایتالیا هنوزهم در بدبختی بسر میبرند، بهمین جهت مردم ایتالیامتوسل بشورش و کشتارمی‌شوند. وهمواره باید در آنجا منتظر قیام وشورش بود. ایتالیا درحقیقت ازخروج قـوای اطریش از آن کشورچه‌فایده برده است؟ اصلاحاتی که ملت ایتالیا بخاطر آن‌قیام کرده هنوزدر ایتالیاعملی نشده است. وضع‌عمومی‌ملت بهمان صورت باقی‌مانده است. یقین دارم کـه شماها نمیخواهید در هندوستان وضع مشابـه ایتالیا بوجود آید. هدف شما ها بدست گرفتن حکومت نیست بلکه هدفتان سعادتمندساختن‌افراد ملت هنداست. اگر مسئله ازاینقرار است باید‌قبلاً یك چیز را مطالعه کنیم: میلیونها هندی چطور میتوانند استقلال خود را بدست آورند؟ شاید تو بامن موافقی که این ملت زیر چکمه های امرای

محلی رنج میکشد، کسانیکه بدون هیچ گونه رحمی ملت رافدامیکنند. ستم آنان ازستم دولت انگلیس شدید تر است. مادامیکه آنان در تعقیب هدفهای خصوصی خود هستند امکان سازش بین ما و آنها وجود ندارد. وطن پرستی تعلیم میدهد که فداکاری هندیها را بملت هند قبول کنیم بشرطی که انگلیسها از کشور خارج شوند. اگر قدرت داشتم در برابر ستم امرای محلی همان اندازه مقاومت میکردم که در برابر ستم انگلیس ها مقاومت میکنم. وطن پرستی یعنی سعی در تحقق آسایش همهٔ ملت هند. اگـر انگلیس ها باین مسئله مؤمن باشند من در برابر آنان سر تعظیم فرود خواهم آورد. هر وقت یکنفر انگلیسی دیدم که آماده است که زندگی خود را فدای آزادی ملت هند وجلوگیری از ظلمی که بر ملت هند روا میدارند نماید مانند یك نفر هندی باواحترام خواهم گذاشت.

هندوستان مانند ایتالیا قادر بجنگ نیست مگر اینکه اسلحه بدست بیاورد. بنظر میرسد تو دراین موضوع فکر نکرده‌ای. انگلیسها سر تا پا مسلحند، ازاین موضوع نمی ترسم لیکن واضح است که مقابله با آن مستلزم مسلح ساختن هزاران نفر هندی است. ووقتی اسلحه بدست آوردیم برای رسیدن بهدف چندسال وقت لازم است؟ ازطرفی مسلح ساختن هند بمیزان وسیع یعنی تغییر دادن هند بصورت یك کشور اروپائی بطوریکه شبیه اروپا و بدبخت بشود. خلاصه مطلب اینکه هند نمونه تمدن اروپائی گردد. اگر خواست شما اینست بنظر من بهتر است که انگلیسها در کشور ما بمانند و مبارزهٔ ما محدود به تحصیل منافع کوچك بشود و باین ترتیب فرصت از دست خواهد رفت. لیکن باید بگویم که ملت هند اسلحه بدست نخواهد

گرفت و این کار خوبی است .

خواننده ـ تو در وقایع غلّو میکنی ، ضرورت ندارد همه مسلح شوند تا مبارزه را شروع کنند ، اول از ترور انگلیس‌ها شروع میکنیم و وحشت بوجود می آوریم. سپس مردان مسلح ما به جنگ علنی دست‌میزنند. ممکن است در این مبارزه دویست و پنجاه هزار نفر از دست بدهیم لیکن آماد گی کشور را بوجود آورده‌ایم . به جنگهای پارتیزانی دست‌میزنیم و خود را از شرّ انگلیسها خلاص میکنیم .

گاندی ـ بعبارت دیگر ـ شمامیخواهیدهندمقدس‌را آلوده کنید. آیا ازفکر آزاد کردن هندبقدرت اسلحه و ترور بر خود نمی‌لرزید. وظیفه بماحکم میکند که خودرا فدا کنیم . ترور از ترس ناشی است . چه کسی رامیخواهیدبوسیلهٔ ترور آزاد کنید؟این‌خواست میلیونها نفر هندی نیست، واز این قبیل وسائل جز کسانیکه بمرض تمدن جدید مبتلا هستند کسی دیگر دفاع نمیکند. کسانیکه بوسیلهٔ این جرایم به حکومت برسند ملت هند را نمیتوانند سعادتمند سازند . اشخاصی که ایمان دارند که کار « دینگرا » و کارهای مشابه آن فوائدی برای هند داشت خود را فریب میدهند . «دینگرا» مرد وطن پرستی است لیکن کور کورانه کشور خود را دوست میداشت وخود را فدای اشتباه ساخت و نتیجهٔ نهائی این اعمال ناگزیر بد بود .

خواننده ـ ناگزیری قبول میکنی که این‌ترورها انگلیس‌ها را مضطرب ساخت و ترس بود که « لرد مورلای » را وادار بانجام اصلاحات نمود .

گاندی ــ انگلیسها در عین ترسوئی شجاعند . تصور میکنم بکار انداختن باروت تفنگ بسرعت افکار آنان را تغییر میدهد . احتمال دارد که « لرد مورلای » تحت عامل ترس این کار را کرده باشد . لیکن چیزیکه بوسیلهٔ ترور بدست می آید دوام آن بیش از دوام مدت ترور نیست .

- ۱۶ -

قوهٔ خشونت

خواننده ـ نتایج بدست آمده بوسیلهٔ ترور دوامش بیش از خود ترور نیست؟ حرف تازه ایست که میزنی، آیا میدانی چیزی را که بخشیدند طبعاً نمیتوانند پس بگیرند؟

گاندی ـ موضوع خلاف اینست. بیانیهٔ ۱۸۵۷ در نتیجهٔ انقلابی بود که درهند بوقوع پیوست وصدور آن بخاطر اعادهٔ آرامش بود. وقتی ملت اطمینان پیدا کرد که آرامش تضیین و حفظ شده است آثار بیانیه از بین رفت. اگرمانع من از دزدی ترس از دستگیری باشد پس وقتی که ترس نباشد دزدی خواهم کرد. این تجربه تقریباً عمومیت دارد. وقتی بدانیم

که با ترور میتوانیم تقاضای خود را بقبولانیم متوسل به ترور می‌شویم.

خواننده ـ آیا اعتراف میکنی که گفته‌های تو دلیل علیه تو است؟ تو میدانی که انگلیس‌ها تقاضاهای خود را در کشور خود بوسیلهٔ ترور بدست آوردند. میدانم که تو گفتی آنچه که بوسیلهٔ ترور به دست آمده است بیفایده است لیکن این موضوع مؤثر در بازجوئیهای من نیست، هندیها تقاضا های بی ارزشی را مطرح کرده و بدست آورده‌اند، نکته‌ای که میخواهم دوباره بگویم اینست که: هندیان به‌تقاضاهای خود رسیده‌اند.

اهمیت وسائلی که بکار برده شده درچیست؟ برای چه سعی نمیکنیم که بهدفهای خود برسیم، هدفهائی که نتایج خوبی دارد اعم از اینکه بهر وسیله حتی استعمال قوهٔ قهریه باشد؟ آیا باید قبلاً دراطراف وسائل فکر کنم تاجائیکه دزد بخانه ام رخنه کند؟ وظیفهٔ من راندن دزد است چنین بنظرمیرسد که تومیگوئی این کار بیفایده است. ازشکایت وعریضه نوشتن هیچ‌سودی عاید نخواهد شد. پس چرا نباید قهوهٔ قهریه بکار بریم، تاچیز هائی را که تاکنون بدست آورده‌ایم حفظ کنیم؟ ممکنست بوسیلهٔ ترور مادامیکه ایجاب میکند حالت ترس بوجود آوریم. آیا تصور میکنی که اعمال قوهٔ قهریه جهت جلوگیری از دست زدن کودك بآتش بد است؟ باید باین یا آن صورت درمساعی خود موفق شویم.

گاندی ـ حرفهای تو قانع کننده‌است وخیلی‌ها را فریب داده است، منهم سابقاً دلائلی نظیر این اقامه میکردم لیکن مسائل را امروزروشن تر می‌بینم ومیکوشم‌چشمهای تورا باز کنم. ازاینجاشروع کنیم: چون انگلیسها در کشورخود قوهٔ قهریه‌بکاربردندماهم باید تقاضاهای‌خودرابااعمال‌قوهٔ قهریه پیش ببریم. صحیح است که آنها قوهٔ قهریه بکار بردند وماهم باین

کار قادریم لیکن ما نتایجی غیر از آن نتایج که انگلیسها بدست آورده‌اند بدست نخواهیم آورد. تو در این موضوع شاید موافق باشی که این نتایج آن چیزی نیست که من میخواهم. خطای بزرگی است اگر معتقد شویم که بین وسیله و هدف رابطه ای نیست. این اشتباه، مردان بزرگی را به ارتکاب بزرگترین خطا و جرائم کشانده است. مثل اینست که بگوئیم از درخت بی‌ثمر میوه بدست خواهد آمد. کسیکه میخواهد بر دریاها بگذرد ناگزیر است سوار کشتی شود، و اگر بخواهد با ماشین از آن بگذرد ناگزیر غرق خواهد شد.

حکمتی که در حدّ ذات خود ارزش دارد اینست که: «این چنین مخلوقی از طرف این چنین خدائی آفریده شده» معنی این حکمت را قلب ماهیت کرده و مردم از آن غافل مانده اند. وسیله مانند تخم است و هدف مانند گیاهی است که از این تخم رسته است. همان ارتباطی که بین تخم و گیاه است بین وسیله و هدف هم هست. ممکن نیست مردم نعم الهی و عبادت خدارا کنار گذاشته و به ابلیس سجده برند به بنید مردم کسی را که میگوید: «دوست دارم عبادت خدارا بکنم و برای من اهمیت ندارد که این عبادت بوسیلهٔ ابلیس صورت بگیرد» ازجاده حقیقت منحرف میدانند.

آنچه می کاری درو خواهی کرد. سال ۱۸۳۳ انگلیسها با اعمال قوهٔ قهریه توانستند دامنهٔ رأی گیری را توسعه دهند لیکن آیا اعمال قوهٔ قهریه آنان را موفق باداره‌ٔ امور کشور ساخت؟ آنها حق رأی گرفتن رامیخواستند و بوسیله قوهٔ جسمانی آنرا بدست آوردند. لیکن اجازهٔ بدست آوردن حقوق صحیح فقط بوسیلهٔ انجام وظیفه ممکنست. وانگلیس‌ها این نتیجه را بدست نیاوردند. بهمین علت است که هر فردی در انگلستان جهت

گرفتن حق خود قوهٔ قهریه اعمال میکند . ولیکن هیچکس درموردوظیفهٔ خود فکر نمیکند . در کشوریکه هر فرد حق خود را می‌طلبد چه کسی میتواند این حق را باو بدهد ؟ و بچه کسی این حق داده میشود ؟ من ادعا نمیکنم که در انگلستان هیچکس وظیفهٔ خودرا انجام نمیدهد لیکن این وظیفه با حقی که او مطالبه میکند متناسب نیست ؛ بهمین جهت است که حق آنان بار سنگینی است که بر دوش آنان گرانی میکند. آن‌چیزی را که درومیکنند متناسب با آن‌چیزی است که کاشته‌اند. وسائل باهدفها تناسب دارد . اگر بخواهم ساعت تورا از دست تو بگیرم باید با تو کشمکش کنم، لیکن اگر بخواهم ساعت تو را بخرم باید قیمت آنرا بتو بدهم و اگر خواستم ساعت را بمن هدیه کنی وظیفه دارم که هدیه کردن آنرا از تو تقاضا کنم؛ پس بامطالعهٔ وسائلی که اعمال می‌شود ساعت یا بسرقت رفته و یا ملك قانونی من شده و یا بهدیه بخشیده شده است و می‌بینی که وسائل مختلف نتائج مختلف دارد. آیا بازهم در نظر خود مبنی براینکه وسائل بکاررفته اهمیت ندارد مصّری ؟ اکنون مثالی را که در مورد سارق زدی و گفتی راندن سارق لازم است در نظر میگیرم . من با عقیدهٔ تو مبنی براینکه دزد را باید بهر وسیله که ممکنست بیرون کرد موافق نیستم . اگر پدرمن برای سرقت وارد منزل من شود دراینصورت من طوردیگری رفتار میکنم ، و اگر دوست من مرتکب سرقت از منزل من شد رفتار دیگری دارد و بالاخره در صورتیکه سارق بیگانه باشد رفتاری جدا ازدو رفتار اول با وی میکنم .

اگرسارق اروپائی بود درآنصورت با طریقه‌ای که بکلی با طرق دیگر متفاوت است باید با او معامله کرد اگر سارق ضعیف الجثه باشد

يك طور عمل ميكنم و اگر زورمند باشد طورديگر. اگرسارق مسلح بود درآنصورت هيچ عكس العملى از خود نشان نميدهم. اينها بود سلسلهٔ عكس العمل هاى من.

فرض كنيم هنگام ورود سارق، من خودرا بخواب زدم حال ميخواهد سارق پدر من يا شخص بيگانه باشد. اگر هر دو مسلح بوده و برمن تفوق دارند بهتر است مانع كارشان نشوم درحاليكه در مقابل عمل پدرم من ازراه ترحم گريه ميكنم وليكن در برابر شخص بيگانه خشمگين ميگردم. چنين است تفاوت موضوع در قبال وضع مختلف. ممكن است عكس العمل من و تو در مقابل چنين مسئله‌اى يكسان نباشد. ليكن در برابر پدرم من ميدانم در هرحال چه بايد بكنم. ليكن اين راه حل ممكنست باعث ناراحتى تو بشود و با من با صراحت حرف نزنى پس بهتر است تو را بحال خود واگذارم تا اگر توانستى خودت راه حل پيدا كنى. مفهوم تمام اين مطالب اين بود كه براى هرحالت مختلف راه حل مختلفى لازمست. آيا بالاخره فهميدى كه هر وسيله‌اى صلاحيت طرد سارق را ندارد. بايد درجستجوى طريقه‌اى بود كه ازطرق ديگردر وضع بخصوص متناسبتر است. درنتيجه وظيفه بتوحكم نميكند كه دزد را بهروسيله كه بدست آوردى بيرون كنى.

درتحليل‌خود پارا ازاين‌فراتر گذاشته وميگوئيم: مرد مسلحى مال‌تو را بسرقت برده است وتو درباره آن فكرميكنى، تو در اينموقع احساس غضب ميكنى و تصميم ميگيرى اين مرد ناپاك را مجازات كنى، البته بخاطر مصلحت همسايگان و نه بخاطر مصلحت خود، پس عده‌اى مسلح جمع ميكنى كه بخانهٔ او حمله برند و اين خبر بگوش سارق ميرسد و

فرار میکند. پس بنو به او هم دشمن تو می شود و رفقای خود را جمع میکند و میخواهد در روز روشن با تو معاملهٔ بمثل کند، تو چون قوی هستی از دزد و یاران او نمی‌ترسی ودرانتظار رسیدن آنها می مانی دراین بین دزد به اذیت کردن بهمسایگان تو دست زده و آنان شکایت نزد تو می‌آورند، تو به آنها میگوئی که برای نجات آنان اقدام خواهی کرد و همسایگان در جواب میگویند که پیش ازاین دزد با آنها کاری نداشت و چون تو علیه او بمبارزه برخاسته‌ای دست به آزار آنها زده است. تو دراینموقع متحیری که چه باید بکنی زیرا بهمسایگان خود علاقمندی وحرف آنان درست است. پس چه باید کرد؟ اگر ازتعقیب دزد صرفنظر کنی حیثیّت تو از بین رفته است، پس به همسایگان خود میگوئی: «نگران نباشید مال من مال شماست بشما اسلحه داده و بکاربردن آنرایاد میدهم تا این دزد حیله گر را تعقیب کنید و نگذارید بشما تجاوز کند» درچنین موقعی موضوع بغرنجترشده و تعداد دزدان افزون گشته است و همسایگان به دردسر افتاده‌اند. تو میخواهی از دزد انتقام بگیری، اطمینان توبرخویش متزلزل شده است و ترس حملهٔ دزدان جای شجاعت نفس را گرفته است. اگر این نسبت را تعقیب کنیم می بینی ابداً مبالغه نمیکنم» این یکی از آن طرق بود که بحث کردم. اکنون طریق دیگر را بحث میکنم. اگر این مرد مسلح را با نظر یك برادر جاهل بنگری و تصمیم بگیری با او با تعقل و سرفرصت صحبت کنی و بخود تلقین میکنی که اوهم مانند تواست. توعلت سرقت اورا نمیدانی لیکن مصممی تا حدود امکان این خصیصه را از بین ببری. درخلال اینکه تو مشغول این فکری سارق برای ارتکاب سرقت دیگری مراجعت میکند و بجای اینکه بخشم

آئی بر او رحم می آوری، فکر میکنی عادت دزدی یك نوع بیماری است . درها و پنجره های خانه را باز میگذاری و خود میروی میخوابی، پس از اینکه نقشهٔ تو بسهولت انجام شد ، دزد بر میگردد و از مشاهدهٔ این منظره وحشت برش میدارد ، با همه اینها مواد لازم را می دزد دلیکن فکرش نگرانست و میخواهد از کار تو اطلاعاتی بدست بیاورد و بمردم خبر ببرد که صاحب خانه مرد شریف خوش طینتی است . و از دزدی توبه میکند و نزد تو آمده ازتو بخشش می طلبد . تو احتیاجات او را بر آورده ساخته و عادت دزدی را ازسر او بیرون می کنی . او هم بخدمت تو کمر بسته و کار شرافتمندانه را پیشهٔ خود میسازد. این طریقهٔ دیگراست. پس می بینیم که وسائل مختلف نتائج مختلف میدهد. من ازاین تحلیل چنین نتیجه میگیرم که همهٔ سارقین مانند سارق مورد مثال ما هستند، وهمه مردم نیزمانند تو رحم ومحبت دارند لیکن باید بگویم که نتایج نیك همیشه ازوسائل نیك بدست می آید . واثر نیروی محبت و رحمت اغلب بیشتر از نیروی اسلحه است . استعمال قوه خشونت رنج می آورد اما نیروی رحمت و محبت مطلقاً نتیجه مطلوب میدهد .

اکنون بموضوع نگاشتن عریضه‌می‌پردازم. معروفست عریضه‌ای که پشت سر آن نیروئی نباشد هیچ نتیجه نمیدهد . مرحوم قاضی «راناد» گفته است: عرایض ملت‌را به شرائط زندگی خود واقف میسازد و بمنزلهٔ اعلام خطر بدستگاه حاکمه است. اگر نویسندهٔ عریضه مرد آزادی باشد از بلند همتی نویسنده‌اش حکایت خواهد کرد و اگر نویسنده بنده و برده باشد عریضه ازحال بردگی‌اوحکایت خواهد کرد.عریضه‌ای که با قدرت نوشته شده باشد از جانب مرد آزاد نوشته شده است و اگر مرد آزاد

تقاضاهای خودرا بوسیلهٔ عریضه مطالبه نماید دلیل نجابت اوست. این قوه بدوصورت تجلی میکند: «اگر خواسته‌های ما را به ما ندهید موردحملهٔ ما قرار خواهید گرفت.»

این، قوهٔ اسلحه است که در گذشته دیدیم به چه نتائج هولناکی منجر شد. اما طریق دیگر تجلی این قوه عبارتست: «اگر با نظر ما موافقت نکنید دیگر هیچ گاه هیچ چیز از شما نخواهیم خواست. شما نمیتوانید بما حکومت کنید، ما شما را بحال خود میگذاریم تا هرچه میتوانید بکنید درحقیقت دیگر ما با شما معامله نخواهیم کرد»

این قوه را قوهٔ روحی نام می‌نهند یا بشکل ساده و صریح نام آن مقاومت منفی است. این قوه‌ایست که هرگز شکست نمیخورد. کسیکه این قوه را اعمال میکند وضع خود را کاملا میداند. یکی ازضرب المثل‌های قدیمی ما میگوید: «**یك کلمهٔ نه** ۳۶ بیماری را دوا میکند» قوهٔ اسلحه از مقابله با قوهٔ دوستی و روح عاجز است. اکنون آخرین مثال تورا بحث میکنم و مربوطست به بچه‌ای که فکر میکند پای خود را در آتش فروبرد. تو ازاین مثل هیچ سودی نخواهی برد. حقیقتاً با این بچه چه باید کرد؟ فرض کنیم این بچه قوی است و تو ازعهدهٔ آن بر نمی آئی وخود را بسوی آتش پرت میکند در اینموقع تو فقط دو راه حل داری: یا اورا بکشی که خودرا بآتش نیفکند و یا اینکه با فداکاری ناظرسوختن او بشوی. تو اورا نخواهی کشت واگر قلبت آکنده از محبت باشد یقیناً تا آنجا پیش خواهی رفت که خودرا پیش پای او انداخته ومانع از آتش گرفتن اوخواهی شد.

هر عملی انجام دهی منظورت بکار بردن قدرت جسمی نیست،

من یقین دارم کـه تو از قدرت جسمی در اینجا هیچ طرفی بر نمی‌بندی و باوجود اینکه قــدرت جسمی پست ترین انواع قدرتست ، قدرت جسمی مانع از این نمی‌شود که کودك خود را بآتش نیفکند. بیاد داشته باش که توفقط کار کودك را باین‌طریق انکار نکرده‌ای بلکه فقط بخاطر مصلحت خصوصی طفل رفتار میکنی و از قــدرت خود بخاطــر حفظ مصالح طفل استفاده میکنی. باینجهت مثل‌تو با وضع انگلیس‌ها منطبق نیست. تووقتی درمقابل انگلیسی‌ها قدرت بکارمیبری درراه مصلحت خودیعنی مصلحت ملت خود اقدام کرده‌ای که در اینمورد مجال صحبت از رحمت ومحبت نیست . اگر بگوئی کــه کارهای انگلیسها شرارت آمیز است و آتش را مثال بزنی که آنان بعلت جهالت مرتکب آن اعمال می‌شوندووضع آنان بوضع کودك شبیه است و تو حمایت از کودك را دوست داری، لازم است مسئولیت ارتکاب اعمال شریرانه را اعم از اینکه مرتکب چه کسی باشد قبول بکنی ، و خود را همانطوریکه در مورد کودك شرور فدا میساختی فداسازی . اگر تو حقیقتاً چنین ترحمی را احساس میکنی از صمیم‌قلب موفقیت تو را آرزو میکنم .

-۱۷-

مقاومت منفی

خواننده ــ چیزی را که توقوهٔ روحی یا حقیقی نام نهاده‌ای وجود آن ثابت شده است ولی معتقدم هیچ کشوری بوسیلهٔ این قوه ایجاد نشده است. و نیز معتقدم تنها مجازات جسمی است که مانع از ارتکاب جرم میگردد.

گاندی ــ تولیداس شاعر گفته است: «رحم و دوستی اساس مذهب است و خود خواهی اساس جسم است مادامیکه انسان زنده است نباید خالی ازمحبت باشد». این سخن عین حقیقت است و نظیر دو دوتا چهار تا است. من باین گفته ایمان دارم. نیروی محبت بعینه نیروی روح و یا حقیقت آنست و دلیل ادامهٔ فعالیت روح میباشد. دنیا بدون محبت محو

شدنی است . می بینم تو علاوه از این از من دلیل تاریخی میخواهی . قبلا باید بدانیم تاریخ چیست؟ درزبان کجراتی مقصود ازاین جمله عبارتست ازاینکه « دنیا باین شکل پدید آمده است » اگر مقصود ازتاریخ این باشد آوردن مثالهای متعدد وقانع کننده آسانست . لیکن اگر منظور ازتاریخ منحصراً ذکر وقایع و روابط بین سلاطین و امرا باشد برای نشان دادن قوهٔ روحی و یا مقاومت منفی هیچ مثالی نمیتوان آورد. نقره را نباید در معدن‌قلع جستجو کرد. تاریخ به ترتیبی که می‌شناسیم عبارت‌ازیك‌سلسله جنگهای جهانی است . انگلیس ها مثلی دارند که میگویند : « ملل سعادتمند وملتهائی که جنگ نداشته‌اند تاریخ ندارند» تاریخ بما کیفیت زیستن و کیفیت دشمنی و جنگ و کشتار سلاطین را یاد میدهد . اگر حوادثی دیگر اتفاق نمی‌افتاد دنیامدتها پیش ازصفحه روزگارمحوشده بود. اگر تاریخ جهان با جنگها شروع میشد قاعدتاً اکنون نباید هیچ انسانی درقید حیات باشد . جنگها غالباً برضد بعضی از ملل بر پا شده است مانند سکنهٔ اصلی استرالیا که جنگجویان آنان را از صفحه روزگار محو کردند . خوب ملاحظه کن سکنه اصلی استرالیا از قوه روحی بمنظور دفاع ازخود استفاده نکردند. پیش گویی اینکه استرالیائیهای کنونی نیز بهمان سرنوشت قربانیان خود دچار خواهند شد غیب گوئی نیست . کسیکه به شمشیرزنی مشهور می‌شود با زخم شمشیر کشته خواهد شد . در میان ما مثلی است که میگویند : « شناگر حرفه‌ای بالاخره در حال شنا غرق خواهد شد » .

در حقیقت وجود این عده بشر درقید حیات در جهان دلیل اینست که قدرت در نیروی اسلحه متمرکز نشده بلکه در نیروی حقیقت و محبت

متمرکز گشته است. بزرگترین دلیل این مدعا اینست که جهان با وجود جنگهای خانمانسوز هنوز هم پایدار است.

حیات میلیونها نفر برروی زمین به فعالیت نیروی حقیقت ومحبت متوقف است. روزانه هزارها عداوت قبیله‌ای برطرف میگردد، دهها کشور در حال صلح با یکدیگر بسر میبرند بدون اینکه تاریخ از آن ها سخنی بمیان آورد. در حقیقت تاریخ فقط حوادثی را یادداشت میکند که کار نیروی محبت وروح راقطع میکند. وقتی دو برادر باهم بجنگند، ویکی از آنان از جنگیدن توبه کند، احساس محبت را که در نهاد او خفته است بیدار میسازد، در نتیجه هر دو بصلح وصفا میگروند. انسان چیزی را که حادث می‌شود در نظر نمی گیرد. هنگامیکه دو برادر باسلحه متوسل شدند عداوت در کار دخالت میکند. عداوت یکی ازاشکال نیروی خشونت است ودر نتیجهٔ مشورت شخص باوکیل یا بدلیل دیگری بروزمیکند، عداوت بین دو نفر درجراید منعکس میگردد و نقل محفل همسایگان شده و در تاریخ برای خود جائی بازمیکند.

مسئله ای که درمورد خانواده و جمعیت صادقست در مورد ممالك نیز صادقست، موجبی نیست تصور کنیم قانونی که در میان خانواده ها حکومت میکند درمیان ملت‌ها حاکم نیست. پس تاریخ عبارت ازسلسلهٔ گسیختگی های حاصله درمجرای طبیعی اشیاء است. ومادام که قوهٔ روحی امر طبیعی است تاریخ سخنی از آن بمیان نخواهد آورد.

خواننده ـ واضح است که ما نمیتوانیم ازاین نوع مقاومت منفی که از آن سخن میگوئی در تاریخ نمونه‌ای پیدا کنیم. لیکن این مانع از آن نیست که در ماهیّت این گونه تعبیر با یکدیگر تفاهم حاصل کنیم:

ـ مقاومت منفی ـ در اینموضوع بهتر است بیشتر بحث کنیم.

گاندی ـ مقاومت منفی طریقه ایست که خلاصهٔ آن عبارت‌است‌از **حمایت انسان ازحقوق خود بوسیلهٔ قبول رنج** : این درست مخالف مقاومت مسلحانه است. هنگامیکه من انجام کاری را که مغایر وجدان و باطن من‌است ردمیکنم دراین‌هنگام من از نیروی روحی‌استفاده کرده‌ام. اگر دولت‌قانونی وضع کرد که مخالف وجدان من بود ودراثر عدم‌قبول من دولت مجبور به لغو آن‌قانون گردید دراین صورت من نیروئی را بکار برده‌ام که نام آنرا نمی‌توان نیروی مادی گذاشت.

در صورتیکه در عین عدم قبول آن قانون مجازات ناشیه از ردّ آن قانون را تحمل کردم نیروی روحی که مستلزم فداکاری منفی است بکار برده ام.

هر کس اعتراف دارد که‌فداکاری نفسانی بالاترین نوع فداکاری است. اگر این نیرو برای تقاضاهای غیر عادلانه بکار برده شود از نتایج آن جزشخصی که آنرا بکار برده است دیگری متضرر نخواهدشد. وهیچ کس مجبور نیست نتایج اشتباه آمیز آنرا متحمل گردد.

درازمنهٔ مختلف اشخاصی مرتکب اعمالی شده اند که بعدهااشتباه بودن آن آشکارشده است، هیچ کس نمیتواندادعا کند که عالم به‌حقیقت است یا چیزیکه بنظراوصحیح نمیآیدناصحیح است، فقط میتواند بگوید که این شیئی بنظر اوناصحیح است زیرا هرشخصی درقضاوت خودباشیاء آزادی عمل دارد. نتیجه اینکه انسان نباید عملی را که بنظرش بدمیرسد انجام دهد، و همواره نتایج اعمال خودرا ولوهرچه باشد تحمل کند. چنین است سرّ تطبیق نیروی روحی.

خواننده ـ پس باین ترتیب تو آماده‌ای که قوانین را تحقیر کنی این عمل صراحتاً تمرّد است. ما مردم را همیشه ملتی حساب میکنیم که بقوانین احترام میگذارد. آیا میتوانم بگویم تو بااین ترتیب از افراطیها هم تجاوز کرده ای. آنها میگویند که باید قوانین موضوعه را محترم شمرد لیکن اگر قوانین موضوعه بدبود ضروریست که مسؤلین وضع قوانین را درصورت ضرورت بااعمال قوهٔ قهریه طرد کرد.

گاندی ـ تو اعم از اینکه از احکام قوانین اطاعت کنی یا نکنی، اینموضوع برای من و تو اهمیت ندارد. من سعی میکنم که بشناسم حق چیست واقداماتی که بموجب حق انجام میدهم چه میباشد؟ صرف اینکه ماملتی هستیم که قوانین را محترم میشماریم منظور از این بسادگی عبارتست از اینکه ماطرفداران مقاومت منفی هستیم. مادامیکه قانونی اعجاب ما را بر نیانگیخته است، ما بسر کوبی واضعین این قوانین متوسل نمی شویم. بلکه بسادگی ازاطاعت بآن قوانین سر پیچی میکنیم ودر نتیجهٔ سر پیچی مورد رنج و آزار قرارمیگیریم. اگر ما باطاعت ازقوانین ملزم شویم اعم ازاینکه این قوانین خوب یا بدباشد این مفهوم جدیدی است که در گذشته از اینقرار نبوده است. زیرا مردم وقتی قوانین اعجاب آنان را بسر نیانگیخت بآن بی‌اعتنا می‌مانند. ورنج عدم اطاعت از قوانین را برخود هموار میسازند.

اطاعت ازقوانینی که مخالف وجدان باطنی انسانست مخالف شرافت بشری شمرده می‌شود رقوانین لامذهبی نوعی بردگی است، اگر دولت مارا مکلف سازد که لباس بپوشیم ومالخت باشیم آیا این کاررا میکنیم؟ البته اگر خواستار مقاومت منفی باشم چاره ای نیست جز اینکه بگویم من این دستور

و قانون را قبول ندارم . ما خودمان را باید تا آن حد فراموش کنیم که بهر قانونی که حقارت وخفت آور است بی‌اعتنا باشیم .

کسیکه در زندگی برای خود ارزش قائلست غیر از خدا از هیچ انسانی ترس ندارد. او باطاعت ازقوانین موضوعه ازطرف بشرملزم نیست ودولت این‌انتظاررا ازاوندارد . دولت بمن وتو نمیگوید «این کاررا بکن یا آن کاررا نکن» بلکه میگوید: «اگر این کاررا کردی تعقیب‌خواهی‌شد» ماتا آن درجه تنزل نکرده ایم که مانند یك وظیفه و مذهب هر چه قانون امر کرد انجام دهیم .

اگر انسان قادر بفهم این نکته باشد که اطاعت بقوانین ظالمانهٔ موضوعه مخالف طبیعت بشری‌است ، دراینصورت هیچ‌عصیانی‌دروی مؤثر نخواهد بود . اینست راه صحیح استقلال ذاتی .

کفراست‌اگر بگویم اقلیت ملزم‌است ازنظر اکثریت تبعیت کند. اغلب اوقات بوضوح روشن‌شده است که‌تصمیم اکثریت اشتباهست و حق بااقلیت‌است. اجرای‌اصلاحات دراصل بنظر اقلیت مربوطست که‌مخالف اکثریت است . اگرضرورت ایجاب کرد که انسان فن دزدی وسرقت‌را فراگیرد تا به دستجات سارقین بپیوندد آیا باید مردم شرافتمند از این ضرورت تبعیت کنند ؟

مادامیکه این خرافه بین مردم شایع است که مردم ملزم باطاعت ازقوانین ظالمانه اند بندگی آنان ادامه دارد . وجز مقاومت منفی هیچ نیروئی نمیتواند ریشهٔ این خرافه را ازمیان مردم بر کند .

بکار بردن نیروی خشونت یااستعمال باروت تفنگ مخالف‌مقاومت منفی است . ومعنی آن اینست که ما باقوهٔ قهریه میخواهیم بمقصود خود

برسیم . واضح است که وقتی اعمال قوهٔ قهریه تجویز شد دشمن حق دارد متقابلاً قوهٔ قهریه اعمال کند . این مسئله ایست که امکان هر گونه تفاهم بین طرفین راسلب خواهد کرد . معتقد شدن باعمال قوهٔ قهر به نظیر این توهم را تقویت میکند که اسب کوری که چرخ آسیارا میچرخاندقادر به پیشرفت است . مقاومت منفی تنها چارهٔ کسانی است که یقین دارند که ملزم باطاعت از قوانین ظالمانه نیستند . و چاره جوئیهای دیگر نتیجه‌اش نکبت و بدبختی است .

خواننده ـ ازآنچه گفتی نتیجه میگیریم که مقاومت منفی اسلحهٔ ضعفا است و اقویا مجازند ازقوهٔ قهریه استفاده کنند .

گاندی ـ این بزرگترین اشتباه است . مقاومت منفی یا استعمال سلحه ای که دردنیا نظیر ندارد ، چگونه میتوانی بگوئی مقاومت اسلحهٔ ضعفا است ؟ کسانیکه نیروی جسمی دارند از شجاعتی که مقاومت منفی احتیاج دارد بی‌بهره‌اند .

آیا تو معتقدی که اشخاص ترسو قادرند اطاعت از قوانین را رد کنند ؟ ما افراطیون را وکیل مدافع خشونت میدانیم ، آنها برای‌چه از اطاعت بقوانین صحبت میکنند ؟ ما آنهارا باین کار نمیتوانیم واقف سازیم زیرا آنان قادر بانجام خلاف آن نیستند . وقتی که انگلیس‌ها از کشور رانده شدندوزمام حکومت بدست افراطیون افتاد . این دفعه نوبهٔ آنهاست که مارا ملزم باطاعت ازقوانین ظالمانهٔ خود بکنند زیرا این قانون اساسی آنهاست . کسیکه مقاومت منفی را اعمال میکند میگوید حتی با کمك توپ هم نمیتوانند اورا وادار باطاعت ازقوانین ظالمانه بکنند.

بمن بگو بنظر توشجاعت برچه کسی لازم است ؟ کسیکه پشت توپ

سنگر گرفته و آتش میکند وهدف مقابل راقطعه قطعه میسازد؟ یا کسیکه باچهرهٔ متبسم‌خودرا بدهانهٔ توپ نزدیك میکند؟ کدام یك از آنان حقیقتاً جنگاورند؟ شخصی که با مرگ دست بگریبانست یـا شخصی که بر سر دیگران باران مرگ فرو میبارد؟ تصدیق بکن که مرد بی‌شجاعت و بی شرافت قادر بمقاومت منفی نیست. من باتودر اینخصوص موافقم که مرد ضعیف‌الجثه میتواند مقاومت منفی بکند. یك مرد مانند میلیونها فرد قادر بمقاومت منفی است. زنان هم در این مقاومت استعداد مردان را دارند.

این مقاومت تمرین جنگی و آشنائی بفن کشتی لازم ندارد. فقط باید انسان‌مسلط بر نفس‌خود باشد، کسانیکه قادر بر تسلط بر نفس‌خویش باشند مانند سلطان جنگل آزادند و با وسعت نظر خود قادرند صفوف دشمن رادرهم بشکافند..

مقاومت منفی در حقیقت شمشیر دو دم است. در هر وضعی میتوان آنرا بکار برد. کسیکه از مقاومت منفی استفاده میکندزندگی اش پر بر کت است. مخالفین مقاومت منفی بدون‌ریخته شدن‌قطره خونی‌مجبور به عقب نشینی خواهند شد. مقامت منفی اسلحه ایست که هرگز کند نمی شود و نمیتوان آنرا بغنیمت گرفت. مبارزه با اسلحهٔ مقاومت منفی هیچ تلاشی لازم ندارد. شمشیرمقاومت منفی هرگز بغلاف نمیرود. درحقیقت آنچه بنظر مستبعد میرسد اینست که تصور کنی مقاومت منفی تنها سلاح ضعفا است.

خواننده ـ گفتی مقـاومت منفی از مختصات هندیها است. آیـا هندیها هیچگاه ازتوپ استفاده نکرده‌اند؟

گاندی ـ بدون تردید هند بنظر تو ازچند راجه وامیر تشکیل‌شده

است. لیکن بنظر من هند مرکب ازمیلیونها نفر است که زندگی راجه‌ها وامرا بآنان بستگی دارد.

سلاطین همیشه اسلحهٔ سلاطین را بکار برده اند، سر نوشت بآنان حکم میکند قوهٔ قهریه بکار برند. آنها طالب حکومتند، لیکن کسانیکه باید اطاعت کنند بــه تفنگ احتیاج ندارند. آنان در کشورما وسایــر کشورهای جهان اکثریت راتشکیل میدهند. آنان یا باید بکار بردن قدرت جسمی رایاد بگیرند ویاقدرت روحی را. آنان درموقع تعلیم گرفتن قدرت جسمی بدیوانگانی مبدل میگردند. لیکن بعکس هنگام تعلیم گرفتن قوهٔ روحی خصیصه‌ای در آنان بروزمیکند که درقبال آنان حکومت راجه‌ها و امرا از حدود شمشیر خودشان تجاوز نمیکند. مردم پاکیزه اوامر ظالمانه‌را تحقیر میکنند. مطلقاً دیده نشده است که دهقانان بردهٔ شمشیر شوند. آنان از کسانی که شمشیر بکارمیبرند هرگز نمی‌ترسند. این‌قبیل دهقانان‌اقویائی هستند که بامرگ انس گرفته ومانند اینکه انسان روی تشکی استراحت کند ازفکر راه دادن ترس بدل‌راحتند. کسانیکه‌مرگ را بحساب نمی آورند ازترس آزادند.

ملت هنددرصحنه‌های مختلف حیات عملاً مقاوت منفی را بکاربست ما ازهمکاری باسرانی که اعجاب مارا برنیانگیخته‌اند ابامیکنیم. اینست مقاومت منفی.

وضع یك راجه نشین کوچك رادر نظر بگیریم. اگر سکنهٔ آن بوسیلهٔ دستورات صادره ازطرف راجه مورد اهانت قرار گرفته باشند فوراً ازآن راجه نشین کوچ میکنند و باعث نگرانی راجه میگردند و او ناگزیر می‌شود از آنان دلجوئی کند و دستورات خود را باطل سازد. نظیر این

پیش آمد درهند زیاد است .

استقلال حقیقی فقط در کشوری تحقق می یابد که مقاومت منفی در قلوب مردم آن کشور ریشه دوانده است .

خواننده ـ میگوئی تقویت جسم بوسیلهٔ ورزش ضرورت ندارد ؟

گاندی ـ هرگز چنین چیزی نمیگویم . مقاومت بوسیلهٔ جسمی که آمادگی ندارد مشکل است . بشکل عام تر میتوانم بگویم : بدن ضعیف فکر ضعیف دارد و فکر که ضعیف شد روح قوی نمیتواند باشد . باید قدرت جسمانی را باخود داری از ازدواج درسنین کودکی وزندگی آسوده بهبود بخشیم . اگر از شخص ضعیف البنیه ای بخواهی که در جلو توپ بایستد خودرا مسخره کرده‌ای .

خواننده ـ مطابق آنچه تو میگوئی چنین برمی آید که مقاومت منفی کار آسانی نیست . میخواهم بپرسم چطور انسان میتواند مبارز مقاومت منفی باشد ؟

گاندی ـ هم مشکل وهم آسانست من با پسر ۱٤ ساله ویا بیماری که بمقاومت منفی متوسل شده بود وهمچنین باشخصی که نیروی جسمی سالمی داشت ومقاومت میکرد برخورد کردم. و در نتیجهٔ تجربه طولانی معتقد شدم کسانیکه اراده میکنند مقاومت منفی کنند بایدپاك بوده وروزهٔ مطلق بگیرند، ازمبادی حقیقت تبعیت کنندوشجاع باشند. پاکیزگی بزرگترین مبدءاست. فکر بدون پاکیزگی بمتانت نمیرسد. مردناپاك قوهٔ مردانگی ندارد وترسو بارمی آید. شخصی که بلذات جسمانی مشغولست نمیتواند جهاد کند . دراینمورد مثال های زیادی هست .

مسئله‌ای که مطرح است رفتار اشخاص متأهل است . من در این

باره شك ندارم که وقتی زن و مرد مجال آزادی به غرائز خود میدهند مانند حیوانی هستند که تابع غریزهٔ حیوانی هستند و باستثنای ادامهٔ نسل تبعیت از غریزه مذموم است. شخصی که مبارزهٔ منفی میکند حتی مایل بداشتن اولاد نیست. بنابراین زن و مرد متأهل هم میتوانند طهارت مطلق خود را حفظ کنند.

بیش ازاین نمیتوانم در این باره بحث کنم. در این مورد سئوالات متعددی در برابر ما مطرح میشود. مرد متأهل چطور قادر است زن خود را باین راه جلب کند؟ حقوق این گونه مردان چیست؟ البته کسانیکه میخواهند در برنامه‌های سنگینی شرکت کنند مجبورند تمام مشکلات را حل نمایند.

همانطور که پاکیزگی برای مبارزان مقاومت منفی لازم است فقر هم برای آنها ضروریست. مطامع مادی بامقاومت منفی یکجا جمع نمی شود. البته منظور این نیست که کسانیکه اندوخته و مالی دارند از مال خود چشم بپوشند بلکه این انتظار از آنها هست که در برابر مال دنیا بی اعتنا باشند وحتی آمادگی داشته باشند که آخرین دینار مال و اندوختهٔ خود را دراین راه ازدست بدهند وازمقاومت منفی دست نکشند.

ضمن صحبت خود گفتم مقاومت منفی یعنی نیروی حقیقت. پس مبارز مقاومت منفی باید بهر قیمتی است از حقیقت دفاع کند. در این جا چند سؤال مطرح میشود:

آیا مردی حق دارد بخاطر نجات زندگی خود دروغ بگوید؟ این نکته فقط بخاطر شخصی خطور میکند که مایل است دروغ گفتن را تجویز کند. اشخاصی که همواره دوستدار اطاعت از حقیقتند چنین سؤالی در

برابر خود مطرح نمی‌بینند واحیاناً اگر چنین سؤالی بر آنها مطرح‌شد راه حل آنرا پیدا میکنند .

بدون شجاعت یك گام هم درراه مبارزهٔ منفی نمیتوان برداشت . مبارزان منفی از هیچ چیز نمی‌ترسند. از مرگ و شکنجه بدست دولت و خویشان واهمه‌ای ندارند .

نباید گفت که چون چنین عناصری کم یا بند باید ازمقاومت منفی دست کشیدواز مقید بودن بقواعدمبارزهٔ منفی صرفنظر کرد. طبیعت‌بانسان امکان تحمل در برابر شکنجه و مشقات عطا نموده است این رفتار برهر انسانی ولواینکه درنیّت خدمت بکشور خود هم نیست ضرورت دارد.

نباید فراموش کرد که کسانیکه میخواهند با اسلحهٔ مبارزه منفی مسلح شوند باید قواعد آنرا بمیزان وسیعی بمرحلهٔ عمل گذارند. تنها تمایل و طرفداری از این قواعد در مبارزه کافی نیست بلکه باید در فقر زندگی کرد و پاکیزه ماند و شجاع بود . شجاعت حقیقی یعنی خود حقیقت واحترازازشجاعت بهر نوعی که میخواهدباشد یعنی‌ترس. دارندهٔ این چهار خصلت که بحث کردیم از کسی نمی ترسد . بعکس کسانیکه متکی به قدرت جسمانی‌هستند بالتبّع واجد بعضی‌صفات بیفایده خواهند بود .

در هر حال مجاهدات مردانی که شمشیر بدست گرفته اند خالی ازعنصر شجاعت‌است و هر لحظه‌ای که قلب وی‌ازشجاعت بهره‌مندشدخود بخود شمشیررا ازدستش انداخته وازآن بی نیاز خواهد شد . مردیکه در دل حسد ندارد به شمشیر احتیاج ندارد .

میگویند مردی که عصادردست داشت وقتی باشیری روبرو گردید طبق عادت غریزی که داشت عصای خود را جهت دفاع بلند کرد. ناگاه متوجه شد که خودرا سابقاً مرد شجاعی معرفی میکرد پس عصارا ازدست رها کرد وخودرا ازهر ترسی آزاد یافت.

-۱۸-

آموزش

خواننده ـ درخلال مباحثات ازضرورت آموزش صحبت نشد. ما اکثراً از نقص آموزش در کشورمان شکایت داریم . در کشور ما نهضت آموزش اجباری بتدریج بوجود می آید . مهاراجه « جا کوار » در منطقهٔ حکمرانـی خود پایهٔ آموزش اجباری را گذاشته است . تمام مردم به کسانیکه باین اقدام دست زده‌اند با نظر مثبت می نگرند و ما نیز به این عمل مهاراجه تبریك میگوئیم. آیا تمام این مساعی بیهوده است؟

گاندی ـ اگر ممکن بود که تمدن خودرا مترقی تر از تمدنهای دیگر بدانیم لازم بود که با تأسف شدید اقرار کنم که تمام مجاهداتیکه دراین باره بکار رفته بیفایده بوده است .

گرچه انگیزهٔ مهاراجه جاکوار و سایرین خالصانه و شایان اعجاب است ، معذلك نتایج مترقبه بر آن را نباید مخفی ساخت .

منظور از آموختن بشر چیست ؟ بطور ساده یعنی بتواند بخواند و بنویسد ، یعنی ابزاری در اختیار داشته باشد که بتواند خوب یا بد از آن استفاده کند. ابزاری که ممکنست بیماری‌را شفا بخشد یا حال اورا بدتر سازد درفرهنگ هم بکارمیرود .

ما هر روز نکبتی را که فرهنگ ما را بآن سوق میدهد مشاهده میکنیم . کمتر کسانی هستند که از آموزش بهمان صورتیکه لازم است استفاده کنند. اگر تو با مشاهدات من موافقت کنی خواهی دید که ضرر آموزش بیش از نفع آنست . آموزش عادتاً از شناختن حروف شروع می شود . آموختن خواندن و نوشتن و شمارش اعداد باطفال آموزش ابتدائی را تشکیل میدهد .

هر دهقانی از جهان ، معلومات عمومی دارد و زندگی خود را با شرافت میگذراند . او میداند که با زن و بچه و خویشان و ساکنین قریهٔ خود چطوررفتار کند. بقواعد اخلاقی آشنا ومقید است ، لیکن از نوشتن اسم خود عاجز است شما برای چه میخواهید او بیاموزد ؟ آیا باینوسیله سعادت اورا زیادتر میسازید یامیخواهید اورا ازمسیرعادی زندگی خارج کنید . اگر منظورتان اینست دراینصورت ممکن نیست که این دهقان بفرا گرفتن دانش از خود رغبتی نشان دهد . در نتیجه تبعیت از نهضت فکری غربی باین نتیجه رسیده‌ایم که ملت محتاج بآموزش است بدون اینکه سود و زیان آنرا سنجیده باشیم .

اکنون از آموزش عالی صحبت میکنم . من جغرافیا و هیئت و

جبر و هندسه را خوانده‌ام، منظور از اینهمه دروس چیست؟ پروفسور «هوکسلی» آموزش را چنین تعریف کرده است :

« کسی که آموزش عالی فرا گرفته‌است میداند چگونه جسم خود را خدمتگزار ارادهٔ خود سازد . کسیکه اعمال جسمی را بسهولت و بطور طبیعی انجام میدهد وازهوش درخشان ومنطقی متمتّع است مانندماشینی است که همه اجزای آن هماهنگ و دقیق و منظم کار میکند. کسیکه عقل خودرا در معرفت حقائق اساسی طبیعت بکار می اندازد . . و عواطف خود را بوسیله ارادهٔ قوی در راه خدمت بشعور حساس بکار میبرد . . کسیکه زشتی انحطاط را درك میکند و بدیگران مانند خود احترام قائل است ، تنها چنین شخصی بنظر من از آموزش وسیع استفاده نموده است ، چنین شخصی خود را با طبیعت هماهنگ یافته و میداند چگونه از معلومات خود درشناختن طبیعت به بهترین وجه استفاده کند . »

اگر حقیقتاً فرهنگ اینست که پروفسور هوکسلی معرفی میکند باید بگویم که علوم جغرافیا وجبر وهندسه و سایر علومی که بر شمردم مرا بتملك بر احساسات داخلی خود قادر نساخته است . بهمین جهت در آموختن آموزش‌ابتدائی ومتوسطه ضرورتی نمی‌بینم زیرا آموزش مزبور از ما مردانی متکی بنفس بوجود نمی آورد . من نمیدانم بچه وسیله‌ای میتوانم وظیفه‌ام را انجام دهم.

خوانندهــ اگر موضوع از اینقرار است که تو میگوئی باید بپرسم : چه چیز تو را قادر بگفتن اینهمه مطالب نموده است؟ اگر تو آموزش عالی فرا نگرفته بودی چگونه قادر میشدی اینهمه مسائل را بیان کنی؟

گاندی ـ این حرفی است و جواب آن ساده است . ممکن نیست تصور بکنم که اگر من آموزش عالی ندیده بودم زندگیم بیهوده بود . من تأکید نمیکنم که حرف زدن من خدمت بوطن است. لیکن مادامیکه هدف منحصر بفرد من خدمتگزاری است سعی میکنم که خدمتگزاری خود را بکمك آموزش عالی که فرا گرفته‌ام انجام دهم . اگر من این آموزش را درطریق مستقیم بکار بندم نمیتوانم بتودهٔ مردم کمك کنم .

اشخاصی نظیر تو نظر مرا بخود جلب میکنند. من و تو با آموزش اشتباهی مسموم شده‌ایم، من معتقدم که خودم را از نتائج بدآموزش آزاد ساخته‌ام باینجهت میخواهم تجربیات خودرا دراختیار تو بگذارم.

من بشکل مطلق با هر معرفتی مخالف نیستم . لیکن نباید از این معرفت دعا و سحر « کالکا مادهوك[1] » درست کنم . باید بدانیم چگونه حواس خود را باطاعت آموزش دهیم ، و اخلاق خود را برمبنای معینی استوار سازیم . پس از آن اگر در باطن خود انگیزه جهت درك معرفت احساس کردیم ، ممکنست علم آموخته و از حسن آن استفاده کنیم در صورتیکه آموزش را امر ثانوی بدانیم ضرری بما نمیتواند برساند. شکی نیست که چنین آموزشی باید اختیاری باشد نه اجباری و تقسیمات کلاسی قدیم برای ما کافیست وشناسائی ترکیب حروف عنصر اصلی این آموزش را تشکیل میدهد و هرچه بر روی این عنصر اصلی بنا نهاده شود محکم خواهد بود .

خواننده ـ لازمست بدانم که تو فرا گرفتن زبان انگلیسی را برای تحصیل استقلال ضروری نمیدانی ؟

---

۱ ـ گاو خرافی هند که مردم حاجات خودرا ازآن می‌طلبند

گاندی ـ بلی و نه . آموختن زبان انگلیسی بمیلیونها نفر هندی یعنی برده ساختن آنان . مؤسسه‌ای که «ماکولی» تأسیس نموده است از ما برده تربیت میکند. من گمان نمیکنم که منظور «ماکولی» این بوده است لیکن متأسفانه نتیجه همانست که گفتم. آیا تأسف آور نیست که با زبان بیگانه از استقلال هند دم بزنیم؟ ازجمله چیزهائیکه جلب توجه مرا میکند اینست که ببینیم ما خودرا با نظام اروپائی منطبق ساخته‌ایم . در اروپا رجال آموزش و پرورش مرتب در نظام خود تغییراتی میدهند و در عین نادانی آنرا بوضع ما نیز تطبیق میدهند . اروپائیها میدانند که بچه ترتیبی ذخائر ملی خود را با تحول هر منطقه حفظ نمایند.

کشور «گال» قسمت کوچکی از انگلستان است . لیکن مسئولین انگلیسی در آن کشور کوشش زیادی مبذول میکنند که یاد گرفتن زبان گالی را بین سکنهٔ آن کشور توسعه دهند. مستشار انگلیسی «لویدجورج» نخست وزیر انگلیس فعالانه در تعلیم دادن زبان گالی باهالی گال شرکت میکند ما برای حفظ زبان ملی خود چه کاری انجام میدهیم؟ با زبان انگلیسی سر و دست شکسته‌ای که دانشگاهیان تحت تأثیر آنند با هم صحبت میکنیم ، بهترین افکار خود را بزبان انگلیسی برزبان می‌آوریم ، مذاکرات کنگره با زبان انگلیسی ادا می شود . اگر مدت زیادی وضع بدین منوال باشد ، یقین دارم نسل آینده باعمال ما حمله کرده وبرما نفرین خواهد کرد .

فرهنگ انگلیسی مارا به بردگی کشانده، عصیان‌و تزویر مضاعف شده است. هندیانی که‌زبان انگلیسی یاد گرفته‌اند دراغفال ملت تردیدی بخود راه نداده ، حکومت ترور را توسعه میدهند ، آیا دفاع از حقوق

خویش بزبان انگلیسی برای ما تأسف آور نیست ؟ آیا زشت نیست که وکیل مدافع زبان محلی را نداند ومدافعات او بوسیلهٔ یك مترجم بزبان محلی ترجمه شود ؟ بنظر تو این‌ها علامت بردگی نیست؟ در ایجادچنین وضعی ما مقصریم یا انگلیسها ؟ هندیانی که زبان انگلیسی یاد گرفته‌اند کشورشان را به بردگی کشانده‌اند ، نفرین ملت متوجه آنهاست نه انگلیسی‌ها .

در ابتدا گفتم بلی : و نه . دلائل بلی را شرح دادم ، اکنون دلائل «نه» را میگویم .

ما بمرض تمدن گردن نهادیم تاحدی که اکنون امکان ندارد از یادگرفتن زبان انگلیسی بی‌نیازشویم. کسانیکه تاکنون زبان انگلیسی را یاد گرفته‌اند هنگام ضرورت میتوانند خوب از آن استفاده کنند . ما در روابط خود با انگلیسها و با بعضی‌ازهندیان هنگامی که وسیلهٔ تفاهمی یافت نمی‌شود میتوانیم زبان انگلیسی را بعنوان وسیلهٔ تفاهم بکار بریم . و باینوسیله تشخیص دهیم که آنها تا چه درجه‌ای در تمدن جدید فرو رفته‌اند . کسانیکه زبان انگلیسی میدانند باید بفرزندان خود بزبان مادری اخلاق یاد بدهند و یك زبان هندی نیز بآنان بیاموزند .

وقتی این بچه‌ها بزرگ شدند میتوانندزبان انگلیسی نیز بخوانند مشروط براینکه همواره بیاد داشته باشند که این کار ضرورت ندارد.

یادگرفتن زبان انگلیسی در هر حال نباید وسیلهٔ کسب منفعت باشد . باید پیش از یاد گرفتن زبان انگلیسی فکر کنیم که چه نتیجه‌ای از آن خواهیم گرفت . هنگامیکه ما بشهادت‌نامهٔ انگلیسها ابراز علاقه نکنیم آنوقت است که انگلیس‌ها بحرف ما گوش خواهند داد .

خواننده ـ بجای لغت وزبان انگلیسی باید کدامین نوع آزمایش را گذاشت ؟

گاندی ـ قبلا صحبت کردیم اکنون مفصل‌تر بحث میکنیم . من معتقدم همهٔ زبانهای ملی را بایـد یاد گرفت . بـاید کتاب های با ارزش انگلیسی را بآن زبانها ترجمه کرد ، و از ادعای خود دائر بمطالعهٔ انواع علوم دست برداشت .

باید تربیت اخلاقی و مذهبی در درجهٔ اول اهمیت قرار گیرد ، و هر هندی روشنفکر باید زبان محلی خودرا بداند : اگر هندو است زبان سانسگریتی و اگر مسلمان است زبان عربی و اگر زردشتی است زبـان فارسی را بـاید بداند . همهٔ هندیان باید زبـان هندوستانی را خوب بلد باشند . بعضی ازهندیها بایدهم زبان فارسی و هم زبان عربی را فرا گیرند و بعضی مسلمانها و زردشتی‌ها بایدزبان سانسگریتی‌را یادبگیرند. هندیان ساکن شمال هندوستان باید زبان «تامیلی» را فـرا گیرند . لیکن زبان مشترك هندیان باید زبان هندوستانی ✲ باشد . هر کسی آزاد است که با حروف فارسی یا حـروف « ناگربسی » بنویسد ، لیکن بر هر یك از هندوان و مسلمانان حصول تفاهم بین خود ضروریست . هر یك از آنان باید نوع حروف هجائی را بدانند و بشناسند. اگرما باین مرحله برسیم انگلیسها بسرعت کشور ما را ترك خواهند گفت .

خواننده ـ موضوع آموزش جداً دقیق است .

گاندی ـ آموزش نه‌تنها دقیق است بلکه‌اهمیت اساسی دارد. هند

✲ـ زبان هندی یاهندوستانی زبانی است که ساکنین شمال هندوستان بآن تکلم میکنند. این زبان بعلت حفظ حروف هجائی سانسگریتی برزبانهای دیگر محلی هند ترجیح دارد .

هیچگاه لامذهب نبوده ولامذهبی در هند ریشه‌ندوانده است. صحیح است که مسئلهٔ تربیت مـذهبی مسئلهٔ دقیقی است، و مغز انسان از اندیشیدن بآن در دوران می‌افتد. کسانیکه مذهب را یـاد میگیرند خـود خواه و فریب‌کارند و ما خواه و ناخواه با آنان اصطکاک پیدا میکنیم. گـرچه ملاها و داستورس‌ها و برهمن‌ها زمام امور را در دست دارند لیکن اگر آنان از پیش گرفتن راه مستقیم وصحیح خودداری ورزند باید با نیروئی که تربیت انگلیسی بما بخشیده است آموزش مذهبی‌را تقویت کنیم. زیرا همانطوریکه سواحل دریا به کثافت آلوده می‌شود کادرها نیز آلوده می‌شوندو باید آنها را تطهیر کرد. مشاهدات من با توده‌ها منطبق نیست، باید تطهیر را از خود آغاز کنیم. اگر میخواهیم عظمت دیرین هند را تجدید کنیم باید وضع اصلی وی را بوی بر گردانیم. تمدن هند باید پیشرفت و عقب ماندگی، اصلاحات و عکس‌العمل مختلف آنرا بشناسد. مساعی اولیهٔ ما باید بخارج ساختن تمدن غربی از مرزهای هند مصروف گـردد مابقی خود بخود در دنبال آن درست خواهد شد.

-۱۹-

ماشین

خواننده ـ هنگامیکه تو از نفی تمدن غربی صحبت میکنی معتقدی که این نفی کلیهٔ اشیائی را که باماشین ارتباط دارد شامل است.

گاندی ـ اینموضوع، دلسردی را که هنگام خواندن کتاب تاریخ اقتصادی هند تألیف « مستردوت » بمن دست داد تجدید میکند. یادآوری اینموضوع بر من بسیار رنج آور است. ماشین موجب شده است که هند فقیر گردد. زیانی را که « منچستر » بما زده است مشکل است ارزیابی کرد. صنایع و حرف هند بعلت وجود منچستر از بین رفت.

من افکار خود را بغلط تعبیر میکنم. منچستر را چطوری میتوانیم مورد

مذمت قرار دهیم؟ درحالیکه ما لباسهای بافته شده در منچستر را می‌پوشیم فقط بخاطر اینکه آنرا در منچستر بافته‌اند. شجاعت مردم بنگال باعث مسرت من شد. در بنگال صنعت دست بافی دوباره احیا شده است باین جهت که در آنجا هنوز کارخانجات بافندگی ماشینی هنوز دائر نگردیده است. صحیح است که بنگال صنایع دست باف را در بمبئی تشویق میکند، اگر بنگال همه محصولات صنعتی را تحریم میکرد منفعت آن بیشتر بود.

کارخانه بدبختی اروپا را توسعه داده است. خرابی چکش در صنایع انگلستان را نیز میکوبد، کارخانه رمز تمدن جدید شمرده شده و بیان صحیحی از اوضاع اسفناگیز است.

کارگران بافندگی بمبئی همه برده‌شده‌اند. شرائط زندگی زمانی که در این کارخانه‌ها کارمیکنند اسفناگیز است. هنگامیکه کارخانجات بافندگی تأسیس نشده بود زنان بمبئی از شدت گرسنگی در معرض تلف نبودند. وقتی جنون کارخانه در کشور توسعه پیدا میکند آن کشور به بدبختی کشانده می‌شود. بنظر من اگر هندوستان پولهای زیادی را جهت خرید پارچه‌های نامرغوب منچستر خرج کند، بهتر است از اینکه کارخانهای بافندگی مملکت را دو برابر سازد. ما وقتی پارچهٔ ساخت منچستر می‌پوشیم پول خودرا دورمیریزیم، واگر در کشور خودمنچستر را تقلید کنیم پولهای خودرا بحساب خون خودمان حفظ کرده‌ایم. ما باین وسیله شخصیت خودرا از بین میبریم. من کارگران کارخانه ها را بصحت این گفته شاهد میگیرم.

کسانیکه بوسیلهٔ کارخانه ثروتمندمی‌شوند از سرمایه‌داران دیگر بهتر نیستند. اگر بگوئیم روکفلر هندی بهتر از روکفلر امریکائی است اشتباه کرده‌ایم. هند فقیر قادراست آزاد شود، لیکن هند بی‌اخلاق مشکل است که آزاد شود.

باید با تأسف شدید اعتراف کنم که قانون انگلیسی بوسیلهٔ مردان نوکرباب که خودرا بخاطر منافع شخصی بانگلیس‌ها فروخته‌اند تحکیم یافته است، پول بیشتر مردرا ذلیل میکند. درهند عیب بسیار مضر دیگری نیز وجود دارد و آن تشویش زندگی جنسی است و چه بسا نیش افعی ضررش کمتر ازاین عیب است زیرا نیش افعی فقط بجسم مضر است اما این عیب به جسم و عقل و روح بشر صدمه میزند. باینجهت من نمیتوانم از توسعه صنعت بافندگی ماشینی در هند مسرور باشم.

خواننده ـ آیا باید درکارخانه‌ها را بست؟

گاندی ـ این کار دشوار است. از بین بردن کارخانه هائی که تأسیس شده‌اند آسان نیست. ما نمیتوانیم جلو کارفرمایان را بگیریم، و کاری جز آنکه بحال آنان طلب ترحم کنیم نمیتوانیم انجام دهیم. بی‌شك کناره گیری آنان ازکارخانه‌های بافندگی تأسیسی خود امر خیالی است فقط میتوانیم از آنان بخواهیم که کارخانهٔ جدیدی تأسیس نکنند. اگر آنان مردان هوشمندی باشند مسائل را همانطوریکه هست درك کرده و میتوانند از تعداد کارخانه‌ها بکاهند و اموال خود را صرف احیاءِ صنایع بافندگی دستی بکنند ومحصولات صنایع دستی را خریداری کنند. وضع کارفرمایان هرطوری باشد هیچ چیز مانع از این نخواهد شد که ملت از

خرید محصولات کارخانه‌های بافندگی ماشینی در صورت تمایل انصراف حاصل کند.

خواننده ــ تو همه‌اش از پارچه‌های بافته شده صحبت میکنی در صورتیکه محصولات دیگر ماشینی هست که مجبوریم یا ساخته شدهٔ آنرا بخریم، یا ماشینهای سازندهٔ آنها را وارد کنیم.

گاندی ــ صحبت از صنایع شیشه و آهن چه فایده دارد؟ جواب یکی بیش نیست: هند پیش از اینکه این کالاها را وارد کند چه میکرد؟ آن کار را اکنون هم میتواند انجام بدهد. چون میله های آهنی بدون وجود ماشین سازندهٔ آن نمیتوان ساخت باید خودرا ازمصرف کردن این کالا بی نیاز کنیم. به زیبائی درخشان مصنوعات شیشه نباید پابند بود، فتیلهٔ چراغ را مانند سابق میتوانیم ازپنبه بسازیم وچراغ لامپا را از گل و با دست درست کنیم. اگر باین ترتیب رفتار کنیم پول خودرا حفظ کرده و «سوادیشی» استقلال ما محکمتر شده است.

خیال باطل است که تصور کنیم همه هندیان میتوانند مستقیماً در این قبیل اصلاحات شرکت ورزند. تصوراینکه مردم میتوانند دریك آن ازمحصولات صنعتی بی نیازشوند توهم باطلی است. لیکن اگراندیشهٔ ما سالم باشد میتوانیم ببینیم که از چه محصولاتی میتوان بی‌نیاز شد و تدریجاً ازآنها صرفنظر کرد. وقتی یکنفراین کاررا شروع کرد دیگران ازاو تقلید خواهند کرد، و نهضت روزبروز وسعت خواهد گرفت، عملی را که رهبران انجام میدهند ملت با طیب خاطر می‌پذیرد.

موضوع سخت و دشوار نیست. من و تو نباید منتظر بشویم که دیگران روش ما را بپذیرند. کسانیکه در چنین جهتی پیش نمی‌روند

بزودی همه چیز خود را ازدست میدهند و مستحق ایننند که بآنان مردم ترسو لقب نهند مردم باهمه ادعائی که میکنند حقیقت را دوست میدارند .

خواننده ـ درمورد صنایع الکتریسیته واتومبیل سازی و وسائل کشتی چه میگوئی ؟

گاندی ـ سؤال خودت را بشکل عقب مانده‌تری مطرح می کنی که هیچ معنی ندارد .

وقتی‌ما بتوانیم ازراه آهن بی نیاز بشویم میتوانیم ازاتومبیل‌معمولی هم بی نیاز باشیم . ماشین مثل درآغوش گرفتن ناراحتی است . ماشین صدها افعی درآغوش دارد . هر کجا که ماشین هست شهرهای بزرگ هست وهر کجا که شهرهای بزرگ است اتومبیل وراه آهن هست . در شهرها مردم چراغ برق روشن میکنند هنوزدهات انگلستان باین‌افتخار نائل نشده‌اند . اگر از طبیب باشرفی بپرسید بشما میگوید که بهداشت عمومی در شهرها بعلت ازدیاد وسائل صنعتی بدتر شده است . من در بعضی از شهرهای اروپا دیدم که بودجهٔ شرکتهای حمل و نقل را تقلیل میدهند .

من در وارد ساختن ماشین بکشور هیچ منفعتی نمی‌بینم درصورتی که درمضرات آن میتوان کتابها نوشت

خواننده ـ آیا ماشین نافع است یا نافع نیست ؟

گاندی ـ بعضی اوقات جهت مداوا سم استعمال میکنیم . ماشین آخرین دم خود را میگذراند . کسانیکه گرفتار جنون ماشین شده‌اند منافع کلانی‌را بااستثمار مردم بدست می آورند . ماشین درحدّذات خود

مضر است و باید تدریجاً خود را از آن بی‌نیاز کنیم. در طبیعت رسیدن آنی به هدف پیش‌بینی نشده است. اگر ماشین را بجای نعمت الهی نکبتی بدانیم که به همهٔ بشر مستولی شده است، سیستم ماشینیسم خود بخود و تدریجاً از بین خواهد رفت.

-۲۰-

نتیجه و پایان

خواننده ـ اینطور استنباط میکنم که تو میخواهی حزب سومی تشکیل دهی، زیرا نه افراطی هستی و نه معتدل.

گاندی ـ اشتباه میکنی. من مطلقاً در باره حزب سوم فکر نمیکنم چونکه ما همه یك جور فکر نمیکنیم، زیرا میانه روها یك جور فکر نمیکنند. کسانیکه مد نظرشان خدمت کردن است نمیتوانند بیك حزبی متمایل بشوند. من میخواهم هم از افراطیون و هم از معتدلین استفاده کنم. وقتی با این دو دسته دریك مورد اختلاف نظر پیدا کردم با احترام نظر خود را بآنان عرض کرده و بخدمتگذاری ادامه میدهم.

خواننده ـ در مورد حزبی‌ها چه‌میگوئی؟

گاندی ـ بافر اطیون میگویم : « من میدانم شما طالب استقلال هند هستید . لیکن این هدف بسادگی تحقق پیدا نخواهد کرد. هر کس لازمست قسمتی ازوجود خود را فدای این آرمان سازد . چیزی را که دیگران بما اعطاء میکنند قانون بیگانه است نه‌قانون مستقل . بنا بر این اخراج انگلیس‌ها از هند برای احیاء استقلال کشور کافی نیست . در گذشته توضیح دادم که محتوی استقلال حقیقی چه چیز است .

بزور اسلحه نمیتوان بر استقلال تسلط یافت . قوهٔ خشونت با طبع هندیان سازگار نیست . باید به نیروی روح تکیه کرد ، و هیچگاه نباید فکر کرد که قوهٔ خشونت در مرحله‌ای از مراحل ضرورت دارد . »

باعتدالیون میگویم : « شکایت نویسی جز تعبیر مخالفت چیز دیگری نیست. عریضه نگاری ضعف مارا نشان میدهد . گفتن این حرف که چاره‌ای جز قبول قانون انگلیس‌ها نیست مثل اینست که وجودخدا را انکار کنیم . متأسفانه در هند جز قانون انگلیس چیز دیگری وجود ندارد. فکر سالم مانع از اینست که قبول کنیم وجود انگلیس‌ها برای‌هند ضروری نیست.

اگر انگلیس‌ها هند را بحال خود گذاشته‌اند نباید معتقد شد که هند مانند بیوه زن ستم کشیده باقی بماند . واشخاصی که معتقدند وجود انگلیس‌ها در هندباعث آرامش است و مانع‌ازاینست که هندیها یکدیگر رابکشند ، دراشتباهند . جلوگیری‌ازبروز انفجارمفید نیست ، واگر پس از بروز زدوخورد ومخاصمات درهند بشود صلح پایداری رادرهند مستقر نمود ترجیح میدهم که هم اکنون آتش خصومت شعله‌ور گردد.

درهند برای حمایت از ضعفا احتیاج به تشکیل حزب سوم نیست.

حمایتی که مارا تضعیف بکند ضعفا را ضعیفتر خواهد ساخت.

مادامیکه به این نکته واقف نشده ایم نمیتوانیم مستقل بشویم. میخواهم نظر یك مرد مذهبی انگلیسی را که میگوید «هرج ومرج مستقلانه بهتر از نظم و ترتیبی است که یك کشور خارجی برقرار کرده است» شرح دهم. فکر این مرد مذهبی از استقلال، مخالف مفهومی است که من در نظر میگیرم.

باید طبق خط مشی خودمان تعلیم گرفته و آنرا بدیگران بیاموزیم. وهر گونه شورش و طغیان را خواه طغیان انگلیسی باشد یا طغیان هندی برطرف سازیم.

افراطیون و اعتدالیون باید بایکدیگر تفاهم پیدا کنند و موجبی نیست که یکی از آنها از دیگری بترسد و دیگری را تحقیر کند.

خواننده ـ دربارهٔ انگلیس‌ها چه میگوئی؟

گاندی ـ محترمانه بآنها میگویم: «من اقرار میکنم که شما بمن حکومت میکنید. دراطراف اشغال هند بوسیلهٔ شما بحث بیفایده است. من مخالف ماندن شما درهند نیستم لیکن شماها باهمه حاکمیت اگر میخواهید درهند بمانید باید خدمتگذار باشید نه فرمان روا، ما نباید تابع ارادهٔ شما باشیم بلکه بعکس شما بایدازارادهٔ ما تبعیت کنید. ثروتی را که تا کنون از هند بدست آورده اید میتوانید نگاهدارید لیکن دیگر بشما اجازه داده نخواهد شد که هند راغارت کنید. اگر بر شما دشوار نباشد میتوانید بنظام هندی گردن نهاده و از هر اندیشه‌ای در بدست آوردن منافع تجارتی بحساب ملت هند صرفنظر کنید.

تمدن ما مترقی تر از تمدن شماست، اگر این حقیقت را بپذیرید بسیارفایده خواهید بردواگر نپذیرید مجبوریددر کشورهند بهمان طریق

زندگی کنید که هندیها زندگی میکنند. هر عملی که مخالف مذاهب ما است نباید انجام دهید. چون شما حاکم هستید وظیفهٔ شما بشما حکم میکند که بعادت‌هندوان‌احترام بگذارید، گوشت گاو نخورید، باحترام مسلمانان ازخوردن گوشت خوك پرهیز کنید. ما تاکنون بعلت ترس سکوت کرده‌ایم‌لیکن‌خیال‌نکنید که عمل‌شما احساسات ماراجریحه‌دار نساخته است. ما اگر نظر خودمان را بشما نگفته‌ایم از ترس و یا خود-خواهی نیست. دقایق حساس نزدیك است، وظیفه داریم که ازخودسخن بگوئیم، ما قراردادها و محاکمهٔ شما را بیهوده میدانیم و میل داریم آموزشگاهها و دادگاههای قدیمی خود را برپا سازیم. زبان انگلیسی زبان مردم هند نیست، زبان مردم هند هندوستانی است، بهمین علت شما باید زبان ما را یاد بگیرید، ما جز با زبان ملی خود نمیخواهیم با زبان دیگری با شما تفاهم حاصل کنیم.

مخارجی که شماجهت حفظ واحداث‌خطوط آهن وتعلیمات‌نظامی صرف‌میکنیدمورد قبول ما نیست، ما باین دوچیزاحتیاج نداریم.احتمال دارد که ازترس روسها شما این‌مخارج را میکنید ما ازروسها نمی‌ترسیم، اگر روسها بکشور ما بیایند از آنان استمداد خواهیم جست. اگر آنروز شما هم درهند بودید میتوانید دوش بدوش ما در استقبال از آنان شرکت کنید. ما باستعمال پارچه های بافت اروپا احتیاج نداریم. پارچه هائی که خود بافته‌ایم و لوازمی را که خود ساخته‌ایم مصرف خواهیم کرد. شما نمیتوانید یك پایتان را درمنچستر ویك پایتان را درهند بگذارید. همکاری ما با شما جز اینکه منافع ما وشما یکی گردد ممکن نیست.

من جسارتاً بشما میگویم شما امکانات نظامی مهمی دارید. نیروی

دریائی شما بی نظیر است . اگر بخواهیم در میدان جنگ باشما بجنگیم عاجزیم . لیکن با وجود این اگر شرائط مرا نپذیرید در اینصورت رل محکومین را با شما بازی خواهم کرد . شما میتوانید ما را سر کوب و با توپهای خود قطعه قطعه کنید ، و بر ضد ارادهٔ ما رفتار کنید. لیکن هیچگاه ما بشما کمك نخواهیم کرد . بدون کمك ما شما قادر نیستید حتی یك قدم بردارید . گفته های من در برابر تسلطی که شما مست بادهٔ غرور آن هستید خنده آوراست، لیکن میخواهم هر گونه توهمی را ازشما برطرف کنم . بزودی خواهید دید که مستی شما شما را بانتحار سوق میدهد . خندهٔ شما از کوته فکری است . من امیدوارم که شما قلباً ملت مذهبی باشید . کشور ما منبع مذاهب است ، و موضوع مربوط بمعرفت علت وجودی ما و شما در هندوستان نیست ، بلکه موضوع مربوط باینست که در جوار یکدیگر چطور باید از پیشرفت بسوی یك هدف از کمك هم برخوردارشویم .

بعضی ازانگلیسها که بهند واردشدند نمایندهٔ حقیقی ملت انگلیس نبودند . همانطور هندیانی که تحت تأثیر شما انگلیسی ها قرار دارند نمایندهٔ ملت هند نیستند . اگر ملت انگلیس از اعمال شما با خبر شوند اعمال شما را تقبیح خواهند کرد . توده های هند مایل به همکاری با شما نیستند . اگر ازتمدن تصوری خود میخواهید خارج شوید با توجه کتب مقدسهٔ هندرا بخوانید ، آنوقت خواهید دید که تقاضاهای ما عادلانه است وشما نمیتوانید درهند اقامت گزینید مگر اینکه تقاضاهای ما را اجابت کنید . شما میتوانید چیز هائی بما یاد داده و چیزهای جدیدی از ما فرا گیرید . این کار بنفع مشترك ما وشما وتمام مردم دنیاست . روابط

ما و شما باید بر اساس مذهبی استوار باشد .

خواننده ـ در بارهٔ ملت چه میگوئی ؟

گاندی ـ ملت کیست ؟

خواننده ـ ملت همانهائی هستند که ما در جریان صحبت خود در بارهٔ آنها فکر می کردیم . کسانیکه تمدن اروپائی بر آنان اثر گذاشته و با اشتیاق طالب استقلالند .

گاندی ـ در مورد آنان میگویم : هندیانی که از محبت حقیقی اشباع شده‌اند قادرند با انگلیس‌ها مقابله کنند آنها یقین‌دارند که تمدن هندی رجحان دارد و تمدن اروپائی جز آتش هیزم چیز دیگری نبوده و مانند سایر تمدنها محکوم بزوال است . کسانیکه دوستی احساس کرده و قدرت روحی دارند در مقابل قوهٔ خشونت سر فرود نمی‌آورند و خود مایل نیستند بخشونت متوسل شوند . ازاین وضع تأسف آور نفرت احساس میکنند .

باانگلیس‌ها بزبانی که قبلا ازآن صحبت کردیم صحبت خواهند کرد وانگلیس ها مجبور خواهند شد بحرفهای آنها گوش بدهند.

این سخنان عرض شکایت نیست بلکه مظهری از مظاهر فکری هند است. مابزودی بتقاضاهای خود نهدرراه تقدیم عریضه بلکه ازراه گرفتن حق خود خواهیم رسید .

برای اینکه بتوانیم باین مرحله برسیم باید صبر و تحمل زیادی داشته باشیم . این صبروتحمل فقط مخصوص کسانیست که این موهبت‌ها بوی ارزانی شده باشد :

۱ــ جز در موارد استثنائی و نادر از زبان و لغت انگلیسی استفاده نکند .

۲ــ اگر از رجال قانون است از شغل خود دست کشیده و بدست بافی امرار معیشت کند .

۳ــ اگر از رجال قانون است دانش خود را وقف روشن کردن افراد ملت خود بکند .

٤ــ اگر از رجال قانون است شغل قضاوت را ترك کند .

٥ــ در نزاع عقائدی هرگز دخالت نکند و از عضویت در محاکمه کناره گیری نماید و از تجربیات خود بمردم کمك برساند .

٦ــ اگر پزشك است شغل پزشکی پیشه نگیرد و بجای توجه بجسم بمداوای روح بپردازد .

۷ــ اگر پزشك است از مذهبی که پیرو آنست تبعیت کرده و بداند که بهتر است بیمار شفا نیابد تا اینکه برای بهبودی او به آزمایش بیماری بر روی حیوانات زنده دست زند .

۸ــ با اینکه پزشك است از شغل بافندگی سر رشته داشته باشد . علت حقیقی بیماری را به بیمار بگوید بجای تجویز داروهای بیفایده به بیمار نصیحت کند که بمعالجهٔ علل روحی خود بپردازد. مساعدت حقیقی و احسان صحیح عبارت از این است .

۹ــ اگر ثروتمند است به ثروت خود بی اعتنا بوده و چیزی را که میاندیشد بر زبان آرد بدون اینکه از شدت عمل مخاطب خود بترسد .

۱۰ــ اگر ثروتمند است ثروت خود را صرف خرید دستگاههای

بافندگی دستی بکند و مردم را تشویق بمصرف محصولات و مصنوعات یدی نماید.

۱۱ ــ مانند همه هندیها بداند که هنگام تفکر و توبه و پوشیدن لباس غم و اندوه فرا رسیده است.

۱۲ ــ مانند هندیان بداند که از مقصر شمردن انگلیسها طرفی بر نمی بندد، و ما خودمان مسئول وجود انگلیس ها در میان خودمان هستیم. مادامیکه ما خودمان را اصلاح نکرده‌ایم آنها از هند خارج نخواهند شد وروش خود را در زندگی تغییر نخواهند داد.

۱۳ ــ مانند دیگران بفهمد که زندگی آسوده در دورهٔ مصیبت و اندوه میسر نیست و مادامیکه وضع چنین است بهتر است در زندان یا تبعید بسر برد.

۱٤ــ مانند دیگران تشخیص دهد که بهر قیمتی شانه خالی کردن از زیر بار زندانی شدن بخاطر حفظ تماس با ملت اشتباه است.

۱۵ــ مانند دیگران بفهمد: نیم کردار به ازدوصد گفتاراست. وظیفه بما حکم میکند که آنچه که بفکرمان میرسد بدون ترس از نتائج وعواقب احتمالی آن برزبان آریم چنین عملی بما اجازه میدهد که مردم را بصحت سخنان خود قانع سازیم.

۱٦ ــ مانند دیگران بفهمد که تحمل رنج بتنهائی میتواند آزادی ما را تأمین کند.

۱۷ ــ مانند دیگران بفهمد که تبعید مادام العمر بجزایر اندمان کفارهٔ کافی تشویق تمدن غربی نیست.

۱۸ ــ مانند دیگران درك کند که هیچ کشوری بدون تحمل رنج

و عذاب پیش نرفته است . شجاعت حقیقی حتی در زمان جنگ عبارتست از تحمل رنج بر خود نه کشتن دیگران، بخصوص در وضع مبارزهٔ مقاومت منفی .

۱۹ـ مانند دیگران بفهمد : انتظار اینکه دیگران چه عملی انجام خواهند داد دلیل تنبلی است . باید کاری را که عادلانه بنظر میرسد انجام داد و منتظر دیگران نشد. بدیهی است اگـر عملی صحیح است بالاخره دیگران خواه و ناخواه از وی پیروی خواهند کرد . بدیهی است وقتی میخواهم مشروبی را که در پیاله است بخورم منتظر چشیدن و تشخیص طعم آن ازطرف دیگران نمی‌مانم تا گمراه گردم، من بذل مساعی برای نجات مردم و تحمل رنج دراین راه را چون پیاله‌ای تصور میکنم . عذاب ازجانب نیروی بیگانه را درحقیقت نمیتوان نام عذاب داد.

خواننده ـ حقیقتاً این برنامهٔ کاملی‌بود پس چه وقت همهٔ مردم باجرای آن توفیق پیدا میکنند ؟

گاندی ـ اشتباه تو در اینست که در بارهٔ همه مردم فکر میکنی من وتو دیگران نیستیم و باید بوظیفهٔ خود عمل کنیم . اگر وظیفه را من از خودم شروع کردم و انجام دادم در اینصورت جهت خدمت بدیگران صالح هستم. پیش‌ازاینکه سخن‌خودرا تمام کرده و با تو وداع کنم بخود اجازه میدهم که سخنان خودرا باین ترتیب خلاصه کنم :

۱ـ استقلال حقیقی با تسلط انسان برخویشتن آغازمیگردد .

۲ ـ انسان این تسلط را بوسیلهٔ مقاومت منفی یعنی بوسیلهٔ نیروی روح ومحبت بدست خواهدآورد .

۳ـ بمنظور تمرین بدست‌آوردن این نیرو اساس آزادی اقتصادی

بتمام معنای کلمه باید بوجود آید .

٤ـ باید بخاطر انجام وظیفه عمل کرد نه بخاطر انتقام یا مقاومت دربرابر انگلیس ها :

اگر انگلیسها مالیات بر نمك را لغومیکردند وپول ما را بما پس میدادند و اجازه میدادند هندیها مناصب عالیهٔ دولتی را اشغال کنند ، و ارتش خود را از شهرخارج میساختند باز هم ما بزبان انگلیسی نباید صحبت میکردیم وکالاهای ساخته شدهٔ آنان را نبایدمصرف مینمودیم زیرا این چیزها ذاتاً مضر است و بهمین جهت است که ما آنها را طرد میکنیم .

ما با انگلیس ها هیچ گونه دشمنی احساس نمیکنیم بلکه ما دشمن تمدن انگلیسی هستیم .

☆

بنظر من ما لفظ استقلال را بدون اینکه معنای حقیقی آنرا بفهمیم استعمال می کنیم . من سعی کردم استقلال را آنطوریکه هست و من میفهمم برتوتعریف کنم . میتوانم باخاطرآسوده بتوبگویم که من حیات خود را از هم اکنون وقف بدست آوردن چنین استقلالی کرده‌ام .

نامه های گاندی و تولستوی

مکاتبات گاندی و تولستوی

حوالی اواخر سال ۱۹۰۹ تولستوی نامه‌ای خطاب بخود از لندن دریافت داشت که از طرف وکیل دادگستری جوانی که در آنموقع در ترانسوال زندگی میکرد نوشته شده بود.

آن وکیل «گاندی» بود که در راه تحصیل حقوق هموطنان استعمارزدهٔ خود درافریقای جنوبی مبارزه میکرد، و برای بعضی کارهای سیاسی آنموقع بلندن برگشته و با بعضی از کتابهای تولستوی آشنا شده بود و توانسته بود در اطراف کتابهای صاحب مذهب «یاسنایا پولیانا» بیاندیشد.

گاندی آنموقع چهل سال داشت و تولستوی هشتاد و یك سالگی

سنین عمر خودرا میگذرانید. وکیل جوان در کشور خود هندوستان ودر ترانسوال گمنام نبود. وی در افریقای جنوبی بعنوان بزرگترین مدافع آرمانهای ملی شناخته شده بود.

در آن هنگام در مستعمرهٔ انگلیسی «کاپ» ودر «ناتال» وجمهوریهای «بوئر» یکصد وپنجاه هزار نفر کارگر کشاورز هندی کار میکردند.

سفید پوستان نام «کولیز» بر آنان نهاده بودند ومانند نژاد پست با آنان رفتار میکردند. اروپائیان آنان را باین کشور کشانده بودند تا جای بردگان را درمزارع آنان بگیرند.

پس از مدتی کارگران هندی آشوب کردند و حوادث خـونینی بوقوع پیوست. گاندی در همان هنگام آنان را به سیاست عدم خشونت (ملایمت) دعوت نمود. ساتیا گراها (ملایمت) هنوز درمرحلهٔ اول تولد خود بود. ساتیا یعنی حقیقت ومحبت و گراها یعنی قدرت حقیقت.

ادمو بریوا در کتاب خود بنام «حیات گاندی» مفهوم مذهب را این طور تعریف میکند:

طریقه گاندی با سیاست عدم مقاومت که ازهمه چیز پرهیز میکند و همچنین با مقاومت منفی که کینه ایجاد کرده و این کینه زمینهٔ اعمال خشونترا فراهم میکند فرق دارد. ساتیا گراها طریق فعال بیدار کردن وجدان وعنصر الهی نزد کسانی است که میخواهیم آنها را قانعشان سازیم.

گاندی پیش از مسافرت بلندن جهت دفاع از منافع نـژادهای رنگین چند بار زندانی شد. و همراه عده‌ای دیگر از مبارزان مقاومت منفی محکوم بز ندان با اعمال شاقه گردید، با شلاق مضروب شد وبا وی بدرفتاری کردند. پیروان ساتیا گراها بدرفتاری پلیس را با دست زدن

باعتصاب غذا جواب دادند وملایمت خودرا حفظ کردند.

اکنون متن اولین نامهٔ گاندی را درج میکنیم .

وستمنستر پالاس اوتیل
٤ ، ویکتوریا استریت ، س . و
لندن ، اول اکتبر ۱۹۰۹

سرور من

اجازه بدهید نظر شما را به حوادثی که قریب به سه سال است در ترانسوال در آفریقای جنوبی جریان دارد جلب کنم .

در این کشور مستعمره‌ایست که ساکنین آنرا سیزده هزار نفر هندی تشکیل میدهند. با وجود اینکه اینعده چندین سال است در ترانسوال کارمیکنند قانون آنها را از بعضی حقوقشان محروم ساخته است .

برده ساختن نژادهای رنگین حتی نژادهای آسیائی در آن سرزمین حکمفرما است . رفتار خشن نسبت به نژادهای آسیائی مربوط به رقابت تجارتی است که در آن سرزمین جریان دارد .

سه سال پیش در آن سرزمین اختلافاتی برپا شد و بخصوص هنگام اخذرأی نسبت بقانون بحداعلای خود رسید این اختلافات بوضع خاصی درمورد کارگرانی که از آسیا آمده‌اند مربوط می شود . بنظر من وعدهٔ زیادی دیگر این قوانین توهین آمیز است و برای آن وضع شده است که شرافت انسانی اشخاص را لکه دار سازند .

اطاعت از این قانون بنظر من با روح مذهبی سازگار نیست . من و بعضی از دوستان من با سربلندی اعتقاد داریم که نباید بدی را با بدی جواب داد .

اخیراً افتخار مطالعهٔ کتاب شما نصیب ما گردید، و بطور حادّی در فکر من اثر گذاشت. هندیان انگلیسی زبان که من وضع را بـا آنان تشریح کرده‌ام از نصایح من در عدم اطاعت از قانون تبعیت میکنند و رنج زندان و سایر شکنجه ها را باتهام مخالفت با قانون تحمل مینمایند.

در نتیجه: نیمی از سکنهٔ هندی که تحمل مبارزهٔ شاق و رنجهای زندان را نداشتند ترجیح دادند که از ترانسوال کوچ کنند و به قانون ذلت آور گردن ننهند. عده‌ای دیگر رنج زندانی شدن را بر خود هموار کرده و بعضی از آنان چندین بار در راه تبعیت از وجدان خود زندانی شدند.

مجازاتها اغلب بین پنج روز تا ششماه زندان دور میزند. زندانی شدن و مهاجرت وضع مالی بعضی از هندیها را بکلی دگرگون و خراب ساخته است.

هم اکنون دهها نفر مبارزان مبارزهٔ مسالمت آمیز در راه حق در زندان های ترانسوال شکنجه میکشند. بعضی از آنان فوق‌العاده مستمند بوده ومعاش خود را یومیه بدست می آوردند، و زن و بچهٔ آنان احتیاج شدید به کمك مالی ازطریق جمع آوری اعانات عمومی‌دارند. این‌وظیفه نیز بنوبه برعهدهٔ سایر مبارزان گذاشته شده است. حوادث مزبور هندیها وانگلیسی‌ها را باوضع دشواری روبروساخته وهر روزحوادث‌دشوارتری پیش می آید.

مبارزه هنوزهم ادامه دارد وپایان آن معلوم نیست. بعضی‌هامسائل را با روشنی خاص درك میکنند. مقاومت منفی میتواند پیروز شود و

اعمال خشونت نتیجه‌اش شکست است . ما میدانیم که طولانی شدن مدت مبارزه موجب ضعف ما خواهد شد. دولت اطمینان دارد که ما قادر بتحمل مبارزهٔ مستمر نیستیم. من بهمراه یکی ازدوستان بلندن آمده‌ام تا بامقامات امپراطوری انگلیس تماس بگیرم .

ما میخواهیم مشکل را با آنان در میان گذاشته و چاره جوئی وقایع را از آنان بخواهیم . مبارزان مقاومت منفی به بیهودگی خواهش والتماس دربرابر دولت یقین دارند . لیکن متأسفانه هیئت نمایندگی که بنا بتقاضای اکثریت انتخاب واعزام شده است مجموعاً ضعیفند و آنان بیشتر جنبهٔ ضعف نهضت را نشان میدهند تا جنبهٔ قوت آنرا . با وجود این پس ازمطالعهٔ موضوع درلندن برمن واضح شد که اگر مسابقه‌ای ترتیب دهیم دائر براینکه کتابی دراطراف اخلاق و فعالیت مقاومت منفی نوشته شود این کتاب در تعلیم راه و رسم مبارزه بمردم مفید بوده و ملت مجبور بتفکر درخصوص این‌موضوع خواهند شد.

هم آهنگ بودن این نوع مسابقه با اخلاق موجب عصبانیت یکی از رفقا شد . او مدعی است که چنین برنامه‌ای با روح حقیقی مقاومت منفی ناسازگاراست ، واین روش درحقیقت خریدن افکار عمومی است .

آیامیتوانم ازشما خواهش بکنم که‌مرا بانوشتن نامه‌ای‌مفتخر کرده و نظرخود را درمورد مشکل خلاف اخلاق بر من بیان دارید ؟ آیا کمك گرفتن کاربدیست ؟ میخواهم مرا باشخاصی معرفی فرمائید که درچاره‌جوئی‌مشکل موجود مؤثراست .

ازاینکه‌بخود اجازه میدهم وقت‌شما را تلف کنم‌اینست که بعضی‌ها

مرا ازمضمون نوشتهٔ شما بنام: «نامه‌ای‌بیك هندی»[1] مطلع ساختند. نامهٔ مزبور در اطراف اغتشاشات هند بحث میکند. تردید ندارم که آن نامه مبین نظریات شما است. یکی ازدوستان مایل‌است بخرج خود آن نامه را چاپ و منتشر کند، سپس آنرا ترجمه نماید. متأسفانه‌ما نتوانستیم نسخهٔ اصلی نامه را بدست بیاوریم. و بخود اجازه نمیدهیم که بدون مراجعه بمتن اصلی نامه و تحقیق اینکه نویسندهٔ آن شما هستید آنرا چاپ و منتشر نمائیم. بهمین جهت نسخه‌ای از آنرا ضمیمهٔ این نامه میفرستم، اگر تودربارهٔ آن بمن جواب بدهی افتخار بزرگی است: آیا این همان نامه‌ایست که شما نوشته‌اید؟ و آیا این نسخه صحیح است؟ آیا با انتشار آن بطرزی که گفتم موافقید؟ تقاضا دارم اگر مایلید چیزی بر

۱ـ «نامه‌بیك‌هندی»راتولستوی درسال ۱۹۰۸ خطاب به «س... داس» انقلابی معروف هند که نمونهٔ کامل یك نجیب زاده هندی بودنوشت. این نامه مفقود شده است‌وما قطعاتی ازآنرا ازمجله(پست اوذیسکو شماره ژوئیه۱۹۵۷) که بامضای اسکندرشیفسان چاپ شده و از موزه تولستوی در مسکوگردآوری کرده‌نقل میکنیم: نامه‌تولستوی هنگامی به‌گاندی‌نوشته‌شده‌که مذاکرات گاندی با مقامات انگلیسی شکست خورده است. گاندی نامهٔ تولستوی را که خواند بسیارخوشحال شد وفوراً نامه‌ای‌بنشانی‌یاسنتایاپولیانا مقردائمی تولستوی نوشت و درآن ازمبارزه هندیان ترانسوال علیه مقامات محلی تعریف‌کرد.رساله دوم گاندی همین رسالهٔ مفقوده است‌که اخیراً پیدا شده است.تولستوی‌آنموقع بیمار بود ونتوانست بآن جوابی بدهد. با وجود اینکه کتاب «دوك» که در اطراف گاندی بحث میکرد مقارن این زمان بهمراه رساله جهت تولستوی فرستاده شده ونظرتولستوی را جلب‌کرده‌بود.

دوك یکی از هندیان افریقای جنوبی است‌که در سال ۱۹۰۹ درمبارزه شرکت داشت.

آن اضافه کنید . از آخر نامه چنین استنباط می شود که شما میخواهید نظر خواننده را از اعتقاد به‌انتقال ارواح (تناسخ) منحرف سازید . چه بسا دخالت بیجائی نموده ومیگویم :

اگر مطالعه کرده باشید ، اعتقاد بانتقال ارواح نزد میلیونها نفر چینی وهندی هنوزهم محترم است . این اعتقاد نزدآسیائیها بیش ازاینکه توافق نظر مطابق باشد نوعی تجربه است . اعتقاد بانتقال ارواح بعضی از مشکلات زندگی را بر آنان توجیه و تفسیر میکند . و برای بعضی از مبارزان مقاومت منفی درزندان های ترانسوال نیروی امیدبخشی است. هدف من دراین چند سطر قانع ساختن شما بر صحت این اعتقاد نیست . بلکه منظورم اینست که ازشما به‌پرسم که‌آیا بهتر نیست کلمهٔ نفی انتقال ارواح را باکلمهٔ دیگردر نامه شما عوض کنیم ؟

من به « کریشنا » اغلب ازبعضی قطعات کتاب شما شواهدی ذکر کردم و بسیارممنون می‌شوم اگر عنوان کتابی را که این قطعات از آن اخذ شده است بر من بیان کنی با نوشتن این نامه دلتنگی تو را فراهم ساختم . کسانیکه بتو احترام گذاشته و کارهای تو را تعقیب میکنند حق ندارند وقت تورا تلف کنند ، و نباید تورا ناراحت سازند . با همه این که من در نزد تو بیگانه بنظر میرسم ، آزادانه بخود اجازه میدهم که این اطلاعات را بخاطر خدمت بمصالح حقیقی استفسار کنم و نظر تو را در اطراف بعضی مسائل تحصیل نمایم . آیا تو مشکلاتی را که کار مداوم حیات پر مشغلهٔ تواست حل نخواهی کرد ؟

با تقدیم احترام

خدمتگذارفرمانبردارتو : م .ك. گاندی

جواب تولستوی

از تولستوی
به‌گاندی
کونت لئون تولستوی
روسیه . یاسنایا پولیانا

نامهٔ مهم تورا که هم اکنون بدستم رسیده است با مسرت زیادی خواندم ازخداوند مسئلت دارم که دست کمك وعنایت خودش را بطرف برادران و یاران ما در ترانسوال دراز کند . ما هم عین همان مبارزه‌را در روسیه میکنیم : مبارزهٔ لطف علیه قهروخشونت ؛ مبارزهٔ حلم و محبت علیه تکبر و عنف ، کشمکش بین قانون مدنی و قانون مذهبی روز بروز با اشکال حادتری اوج میگیرد ، وروح مبارزه در نزد اشخاصی که باخدمت نظام مخالفت میکنند رشد میکند. ترجمهٔ نامهٔ من «خطاب بیك هندی» باعث‌اعجابم شد، عنوان کتاب کریشنا بزودی ازمسکو بشما خواهدرسید.

امکان داشتم که دراطراف انتقال ارواح چند سطری بنویسم، من معتقدم که اعتقاد بانتقال ارواح مانند اعتقاد به بقاء روح ومحبت الهی بر اساس معینی استوار نیست . با همه این دراینمورد هرطور دلت می‌خواهد عمل کن .

بسیار مسرورم اگر بتوانم باتودر انتشار کتابی که قصد چاپ آنرا داری همکاری کنم . ترجمه و انتشار رسالهٔ من جز مسرت در دل من چیزی ایجاد نمیکند .

جای آن نیست که ازمنفعت مادی چاپ وانتشار کتاب صحبت کنم بخصوص که موضوع بامرمذهبی مربوط باشد.

اگر ارتباط خودرا بامن حفظ کنی بسیار خوشوقت میشوم .

با احترام برادرانه ــ لئون تولستوی

از گاندی به تولستوی

وستمنستر پالاس اوتیل
٤.ویکتوریا استریت، لندن و.س
۱۰ نوامبر ۱۹۰۹

سرور عزیزم

امیدوارم تشکرات مرا نسبت برسالهٔ خود: «نامه‌ای خطاب بیك نفر هندی» و بمسائلی که درسالهٔ خود از آن سخن گفته‌اید بپذیرید.

شنیدم شما بیمار شده‌اید باینجهت از نوشتن نامه‌ای که مبادا باعث ناراحتی شما بشود خودداری کردم. با «ایلمرمود» که ملاقات کردم از خبر شفا یافتن شما مطلع شدم. او بمن گفت شما هرروزصبحها نامه های پستی خود را میخوانید. این خبر مسرت بخش مرا تشویق کرد که در اطراف مسائل روز با شما مکاتبه کنم. من میدانم که این مسائل نزدشما بسیار بااهمیت است.

امیدوارم این نسخه‌را که برای کتاب دوست انگلیسی خود ــ که هم اکنون در افریقای جنوبی اقامت دارد ــ نوشته‌ام با طیب خاطر قبول فرمائید. این صفحات شخصاً بمن این احساس رامی بخشد که درمبارزه‌ای که هم اکنون با تمام قوا در آن شرکت کرده و وجودم را وقف آن ساخته‌ام اهتمام و توجه شما را بمسائلی که من با صمیم قلب مشتاق آنم جلب خواهد کرد. باینجهت فکر میکنم ارسال این کتاب برای شما بیفایده نباشد.

بعقیدهٔ من مبارزه‌ای که هندیان مقیم ترانسوال هم اکنون بآن دست زده‌اند بزرگترین مبارزهٔ عصر حاضر است. این عقیده را از لحاظ هدف

مبارزه ووسائل نیل بآن پیدا کرده‌ام.

تا کنون دیده نشده است که نیمی ازمبارزان درراه رسیدن بهدف، شکنجه و مصیبت های گونا گون متحمل شوند. متأسفانه من تا کنون درشناساندن این مبارزه بجهانیان توفیق نیافته‌ام شما میتوانیداین وظیفه را بعهده گرفته وجهانیان را ازمبارزهٔ ما آگاه سازید.

اگر وقایعی که در کتاب مستر دوك ذکر شده است برای شما کافیست واگر تصورمیکنید نتایجی که در اثر این وقایع گرفته شده‌است کافی‌میباشد، آیامیتوانم ازشماتقاضا کنم که بهرشکلی که بنظرتان‌مناسب بنظرمیرسد وبرای شناساندن این نهضت بجهانیان مصاحت میدانید نفوذ خودرا بکار برید؟ اگر پیروز شدیم مذهب ومحبت وحقیقت برلامذهبی و کینه ودروغ پیروز شده است.

احتمال دارد که این پیروزی برای میلیونها نفر در هند وسایر ملت‌های استعمارزده در اکناف جهان سرمشق قرار بگیرد. بدون تردید پیروزی ما سیاست خشونت و اعمال قوهٔ قهریه را درهند درهم خواهد شکست. اگرهمانطوریکه من انتظاردارم تا آخر مقاومت بکنیم من در نیل به پیروزی نهائی تردید ندارم و طریقه‌ای که ما مردم را بآن طریقه تشویق میکنیم نتیجه‌اش تقویت ارادهٔ مردم در مبارزه خواهد بود. فعلا حل موضوع ازطریق مذاکرات بشکست انجامیده است. من تصمیم‌دارم باتفاق رفقایم این‌هفته بافریقای‌جنوبی بر گردم. مسلماً در آنجا توقیف خواهم شد. لازمست با کمال خوشحالی اعلام کنم که فرزندم نیز وارد مبارزه شده وهم‌اکنون به شش ماه زندان با اعمال شاقه محکوم گردیده است. این چهارمین باراست که او بعلت مبارزه بزندان محکوم می‌شود.

اگر مایل هستید بنامهٔ من جواب بدهید. میخواهم خواهش کنم که جواب آنرا باین آدرس بفرستید:

ژوهانسبورگ . س . آ ـ ص . ب ۶۵۲۲ . امیدوارم که این نامه‌را درحال سلامتی و تندرستی دریافت دارید .

خدمتگذار دائمی ومخلص شما ـ م . ک . گاندی

باید یادآورشد که تولستوی بعلت بیماری شدید باین نامه نتوانست جواب بدهد . پس از چهار ماه گاندی به تولستوی نامه‌ای باین مضمون نوشت :

کورنر ریسیك اند اندرسن ستریتس
هاتف : ۱۶۳۵ ص. ب: ۶۵۲۲
ژوهانسبورگ ـ ترانسوال ـ افریقای جنوبی
به‌کونت «لئون» تولستوی
یاسنایا یولیانا ـ روسیه
چهارم آوریل ۱۹۱۰

سرور عزیزم :

بخاطر دارید که در دورهٔ اقامت کوتاهم در لندن نامه‌ای بشما نوشتم ؟

من بعلت اینکه یکی از ارادتمندان شما هستم با این پست کتابی را که تألیف کرده‌ام* برای شما می‌فرستم .

این کتاب بزبان کجراتی نوشته شده وخود آنرا بانگلیسی ترجمه کرده‌ام. بایدبدانید که نسخه‌های اولیهٔ این کتاب ازطرف دولت هندوستان

*ـ کتاب «مذهب من» گاندی

ضبط شده است باین علت در انتشار ترجمهٔ آن عجله کردم .

من از اینکه برای شما ناراحتی ایجاد میکنم درخود احساس دلتنگی میکنم . لیکن اگر حال مزاجی شما بهبودی یافته است ، و اگر وقت مطالعهٔ کتاب مرا دارید ، احساس احتیاج میکنم که بشما بگویم چه اندازه با نتقاد شما بر صفحات کتاب خودم ارزش قائلم .

بعضی از نسخه های رسالهٔ شما بنام «مکتوبی خطاب بیك نفر هندی» که با انتشار آن موافقت نموده‌اید و بیکی از زبانهای هندی نیز ترجمه شده است جهت مطالعه شما فرستادم .

خدمتگذار فروتن شما ـ م . ك . گاندی

گاندی همراه این نامه رساله‌ای را که زیر عنوان «قانون خاص هند» یا «اندیان هوم رول» تألیف و انتشار داده بود نیز برای تولستوی فرستاد این رساله در تولستوی تأثیر زیادی کرد و بین این دو شخصیت بزرگ نزدیکی وهمکاری روحی زیادی ایجاد نمود .

وقتی تولستوی کتاب را خواند . به گاندی چنین نوشت :

از تولستوی
یاسنایا پولیانا
به م . ك . گاندی

دوست عزیزم :

کتاب ورساله تو* تحت عنوان «اندیان هوم رول» : (قانون استقلال

*ـ رساله‌ای که درهنگام بیماری تولستوی مفقود شد ،

هند) رسید.

کتاب تورا با علاقه فراوانی خواندم. زیرا من معتقدم مشکلی را که در صفحات کتاب خود «مقاومت منفی ـ چاره چیست؟» مطرح کرده‌ای نه تنها برای هندوستان بلکه برای همهٔ بشریت اهمیت اساسی دارد.

رسالهٔ اول تو را پیدا نکردم، لیکن بیوگرافی زندگی تو را با علاقهٔ کامل خواندم و فرصت معرفت تو بیش از پیش برمن دست داد.

هنوز هم در نقاهت بسر میبرم، و فعلا مجبورم از همه چیزهائیکه باید در اطراف کتاب وفعالیت با ارزش تو بنویسم پرهیز کنم. بزودی که خوب شدم این کاررا خواهم کرد.

دوست وبرادرتو ـ لئون تولستوی

پس از مدتی تولستوی بهبودی یافت و بوعدهٔ خود وفا کردو رساله‌ای به گاندی نوشت که با توجه بفعالیت اجتماعی این شخصیت برجسته که مهاتما گاندی آنرا «روح بزرگ» نامیده است این رساله بسیار ذی قیمت است. رسالهٔ مزبور بشرح زیر است:

از تولستوی به گاندی

کوتشی

۱۷ سپتامبر ۱۹۱۰

گاندی ـ ژوها نسبورك ـ ترانسوال (ا. س)

نوشتهٔ تورا که بنام: «نظر یك نفر هندی» موسوم است دریافت کردم. از خواندن این مکتوب که راجع به مبارزان مقاومت منفی نوشته شده

است مسرت فراوان احساس کردم . میخواهم افکاری را که از خواندن این مکتوب برمن الهام شد بتوابلاغ کنم .

هر قدر سنین عمرم زیادتر شده ومرگم نزدیك‌تر می گردد تمایل من بمعرفت احساسات عمیق مردم زیادتر می‌شود .

چیزی را که مردم بآن « عدم مقاومت » نام داده‌اند برمن اهمیت زیادی کسب میکند . درحقیقت عدم مقاومت جز تعلیم محبت چیز دیگری نیست . تعبیرات کاذب محبت را فاسد نمیسازد . **«محبت» یعنی معراج انسان بسوی غایت ارواح بشر ونتیجهٔ این عروج .**

«محبت» قانون عالی ومنحصر بفرد حیات بشری‌است ، وهر انسانی در اعماق روح خویش آنرا حس کرده و می شناسد .

محبّت در نزد اطفال بروشنی دیده می شود وهر انسانی آنرا می شناسد . بزودی آن‌روز خواهد رسید که کذب تمام تعالیم دنیوی ، بشر را وادار خواهد ساخت که افکارخود را دستخوش امواج شك و تردید سازد . این قانون از جانب تمام حکمای جهان از هندوچین گرفته تا اروپا و یونان قبلا اعلام شده است . من معتقدم که مسیح بروشنی از آن در بیان خود یاد کرده است :

«محبت به تنهائی همهٔ قوانین وانبیارا در برمی گیرد . »

مسیح ازاین‌هم فراتر رفته وآگاهانه قلب‌ماهیتی که این‌قانون را تحریف وتهدید میکند بروشنی بیان کرده است ، تحریفی که مردم‌عادت کرده‌اند فقط بخاطرمنافع خود دراین جهان زندگی کنند . در حقیقت

هما نطوریکه مسیح میگوید بشر بخود اجازه داده است که منافع شخصی خویش را جبراً حفظ و از آن دفاع نماید، و ضربت را با ضربت پاسخ دهد، و اشیائی را که جبراً از آن غصب شده است مسترد دارد. هر مخلوق عاقلی می فهمد که اعمال قوهٔ قهریه با محبت ساز گار نیست. محبت قانون اساسی زندگی است بخصوص موقعیکه مردم فکر خشونت را قبول کرده باشند، بنظر آنان وضع از هر قراری باشد قانون محبت نارسا است. تمدن مسیحی علیرغم درخشندگی و فریبندگی ظاهری دگر گون گشته و بعضی اوقات بشکل خاص و کور کورانه‌ای بر اساس تناقض وعدم تفاهم پایه گذاری شده است.

در حقیقت با قبول مقاومت دوش بدوش محبت، محبت متلاشی میگردد و دیگر نمیتواند قانون اولیهٔ حیات باشد. با از بین رفتن قانون محبت قانون خشونت جای گزین آن خواهدشد یعنی هر کس قویتر است حق با او است. انسانیت مسیحی نوزده قرن تمام با این روش زندگی کرده است. تردیدی نیست که توسل مردم بقوهٔ قهریه برای تنظیم امور زندگی است. ولیکن فرق ملل مسیحی باملل دیگر در دو گانگی است که ملل مسیحی دارند: قانون محبت در دنیای مسیحی در عین حال به بروز قوهٔ قهریه امکان داده است. وجود ملل مسیحی مادامیکه زندگی خودرا بر اساس اعمال قوهٔ قهریه گذاشته‌اند با چیزیکه قبلا مبشّر آن بوده‌اند تناقض آشکار دارد.

این تناقض عبارت از تناقض بین محبت و خشونت است:

یعنی تسلط طبقات حاکمه، محاکم، ارتش.

این تناقض با دگر گون شدن مسیحیت نه تنها از بین نرفته بلکه بمنتهی درجهٔ خود رسیده است .

مشکل امروزهٔ ما یکی ازاین دواست :

نخست آنکه با طرد کلیهٔ تعالیم اخلاقی و مذهبی زند گی خود را براساس « حق باقوی است » بنا گذاریم .

دوم اینکه سیستم مبتنی بر قوهٔ قهریه را با تمام مالیاتها و تأسیسات قانونی وپلیسی و آرتشی‌اش محوسازیم.

دربهار گذشته یکی ازجمعیت های زنان درمسکوموضوع تعلیمات مذهبی «زاکون بویی» را مورد مطالعه قرارداد .

حاضرین از استاد « زاکون بویی » و اسقفی کـه در جلسه حاضر بودند ازوصایا و بخصوص ازوصیت ششم‌سؤالاتی کردند. پس ازهرجواب صحیحی باین وصیت که : «هیچوقت هیچ کسی را نباید کشت» اسقف گاه گاهی سؤالاتی مطرح میکرد : آیا خداوند در هر حال جریمهٔ قتل را مجازمیداند ؟

دختران بیچاره‌ای که علم را از استادان خود درمحیط دروغ فرا گرفته بودند اجباراً جواب میدادند : « همواره اینطور نیست ... کشتار درجنگ ومجازات جنایتکاران مجاز است .. »

البته این را من ازخود نساخته‌ام بلکه کسیکه در آن جلسه حضور داشت شهادت داد که یکی ازدختران درپاسخ این سؤال که : «آیا کشتار همیشه جرم است ؟» با احتیاط وشرمندگی جواب داد :

کشتارهمیشه ممنوع شده‌است ، چه درقدیم وچه‌ازجانب‌مسیح و نه

تنها قتل ممنوعست بلکه هر کاریکه مضر بر دیگران باشد ممنوع میباشد»
اسقف پس از شنیدن این جواب اجباراً سکوت کرد و دختر از جلسه پیروزمندانه بیرون آمد.

بلی ممکنست هنگامیکه در جراید از پیشرفت علم هواپیمائی و روابط پیچیدهٔ دیپلوماسی و از تشکیل انجمنهای مختلف و انعقاد پیمانهای متنوع و ابتکار اختراعات گوناگون صحبت می شود حرف این دختر دانش آموز را نادیده گرفت. لیکن کلیه کسانی که بیش و کم به تعالیم مسیح آشنا هستند احساس میکنند که جواب این دوشیزهٔ دانش آموز صحیح است.

سوسیالیسم، کمونیسم، آنارشیسم، سپاه صلح، ازدیاد جرائم، بیکاری، رفاهیت و ثروت اندوختن اغنیاء، فقر، انتحار. همه این امور مبین آنست که تمدن مسیحیت دچار تناقض شده و حل این تناقض داخلی ضرورت دارد.

تنها راه حلی که بنظر میرسد اینست که بقانون محبت اعتراف کرده و هر نوع خشونت را طرد کنیم. فعالیت تو را در ترانسوال، در کشوریکه محققاً جزء کرهٔ زمین است با این قانون باید توجیه کرد. این فعالیت مهمترین مسئله‌ایست که فعلا در جهان بوقوع می پیوندد و نه تنها ملل مسیحی بلکه همهٔ ملل عالم در آن سهیمند.

من معتقدم که دانستن این موضوع که نهضت شما در روسیه هم در حال رشد است باعث مسرت تو خواهد شد این نهضت درزیر عنوان تحریم

خدمت نظام تأسیس ورشد گرفته و تعداد کسانی که به این نهضت پیوسته و خدمت نظام را تحریم میکنند سال بسال زیادتـر میگـردد . تعداد طرفداران سیاست ملایمت در میان ما و شما هر اندازه کـه اندك باشد یقیناً میتوانند درك کنند که دست خدا با آنهاست . دست خدا بالاترین دستها است .

اقدامات عالم مسیحیت بشکل فاسدی کـه فعلا نزد ملل مسیحی رائج است ، و ذخائر اسلحه و تشکیل ارتشها که بمنظور ارتکاب جرائم وسیعتر درزمان جنگ بوجود آمده است ، دیر یا زود تناقض علنی - تکرار میکنم تناقض علنی مسیحیت را برملا خواهد ساخت . در اینموقع مردم مجبور خواهند شد یکی از دو طریق را برای خود انتخاب کنند . یا از مذهب مسیح جهت تسلط بر نفس پیروی کنند . و یا ارتش ها را تجهیز و قوهٔ قهریه اعمال نمایند .

دولت ها باین تناقض آشکار اعم از اینکه دولت انگلیس باشد یا دولت روس پی برده وبنا بغریزهٔ حفظ نفس از آن تبعیت میکنند . بهمین دلیل مبارزه علیه خشونت بصورت حادی از طـرف مقامات انگلیسی و روسی مورد تعقیب قرارمیگیرد .

در روسیه ، نمونهٔ آنرا بچشم می بینیم و بوسیلهٔ مقالات مجله شما از آن در افریقای جنوبی با خبر می شویم .

دولت ها میدانند که ضربت شدید علیه تسلط جابرانه در کجا نهفته است . بهمین دلیل است که دول با احتیاط و بیداری کامل هـر موضوعی را که علیه سلطهٔ جابرانهٔ آنها مطرح می شود شدیداً تحت

مراقبت قرار میدهند این مسئله ، مسئلهٔ منافع نیست بلکه مسئلهٔ مرگ و زندگی است .

با احترام عمیق ــ لئون تولستوی

باین ترتیب مکاتبات بین گاندی و تولستوی بپایان میرسد . زیرا نویسندهٔ دعوت یاسنایا پولیانا پس از چند هفته که از نوشتن این نامه گذشت زندگی را بدرود گفت .

نظریات منتخب

— ز کتاب : « منتخباتی از نوشته های گاندی »
تألیف « نیرمال بوز » منشی مخصوص گاندی

-۱-

خدا

اطلاعات خصوصی من مرا باین حقیقت هدایت کرد که معرفت کامل بحیات بدون داشتن ایمان محکم به ناموس زنده‌ای که همهٔ کائنات طبق مشیت وی درحرکتند میسر نیست. مرد بی‌ایمان بمانند قطره‌ایست که ازدریاجدا شده ومحکوم به‌متلاشی‌شدن و نیستی است. هرقطره‌ای از دریادر این‌عظمت وشرافت که سهمی‌ازحیات بخشی در اوهست‌شریکست. خدا موجودی است بزرگتر از توصیف، و عالی تر از تحدید، ما آنرا نمی‌شناسیم لیکن آنرا احساس و درك میکنیم. خدا در نظر من حقیقت و محبت واخلاق و زهد است.

خدا پاکیزگی ازترس و سرچشمهٔ نور وحیات است، بلکه از آن

هم بالاتر و از تحدید عالیتر است .

خدا همان باطن بلکه همان الحاد درملحد و بالاتر از گفتار و منطق است . خدا بر کسانی که نیازمند احسان او هستند خدای مادی است لیکن همان خدای مادی جوهری است صاف در حقیقت خدا «او است». «اوی» محض بر کسانی که به او ایمان دارند .

خدا رنج طولانی و شکیبائی و ترسا ننده است.

خدا بزرگترین دموکراتی است که تا کنون دنیا شناخته است .

ما فنا و عدمیم و تنها او زنده و باقی است .

من خدا را شخص تصور نمیکنم . خدا در نظر من حق است . خدا و ناموس الهی در نظر من دو چیز مختلف و متباین مانند اختلاف بین سلاطین روی زمین و قوانینشان نیست .

خدا فکر و ناموس بالذّاتست . محالست خدا را تصور کرد در حالیکه خرق ناموس میکند . بهمین دلیل خدا بر ما اعمالی را مقدر نمیسازد که باردیگر از آن عقب نشینی کند .

وقتی میگوئیم خدا اعمال بشر را محدود میسازد ، لغت بشری بکار می بریم وسعی میکنیم که بین خدا و ناموس خدائی که محیط و حاکم بر همه چیز است فاصله‌ای بگذاریم . ما در میان مرگ و هلاك زندگی میکنیم و ممکنست دریك آن دست فنا خط بطلان بر اعمال ما بکشد. پس ارزش عملی قوانین و هدفهای ما در چیست ؟

ما خود را پیش خود مانند صخره‌های کوه‌قوی‌حس میکنیم و اگر بتوانیم صادقانه بگوئیم : « ما بخاطر خدا و هدفهای الهی کار میکنیم » در اینموقع هیچ چیز بنظر ما فناپذیر نیست و چیزیکه فانی بنظر میرسد ابدی

است و هر حقیقتی ازمرگ و نیستی آزاد است ومرگ وخرابی فقط تحول ویك نوع دگرگونی است. گفتن این کلمه که: «من بخدا ایمان ندارم» آسانست، خدا هرگز اجازه نمیدهد که هر کس هرچه دلش میخواهد بگوید واز گفتهٔ خود عقابی نه بیند. خدا ناظر باعمال بشر است و مطابق اعمال بشر بروی حکم میکند. هر نوع خرق کردن ناموس الهی عذاب حتمی واجباری خدا را درد نبال دارد.

ایمان به نیروی عالی که خدا نام دارد فقط بخاطر تحکیم ایمان بر ملایمت وعدم خشونت ضرورت ندارد، خدا آن قوه‌ای نیست که فوق ابر ها قرار گرفته است. این قوه در نهاد و باطن ما وجود دارد و بما از ناخن بگوشت انگشت نزدیکتر است.

اکثراً ما این نیروئی را که در باطن ما وجود دارد بوسیلهٔ مبارزهٔ پی گیر کشف‌میکنیم. ما اگر مصمما نه بخواهیم‌میتوانیم این نیروی‌علوی را درخود بیابیم.

ملایمت وعدم‌خشونت یکی ازطرق رسیدن باین هدف و تنها طریق ضروری آنست. خدا دروجود هریك ازما هست و بآنجهت نزدیك شدن بر هر انسانی بدون استثناء بر ما ضروری است. بزبان علمی این عمل یعنی‌مجذوب‌شدن بریکدیگر و بزبان عامیانه یعنی‌محبت بریکدیگر. پس محبت با پیوند محکمی‌هریك از مارا به‌یکدیگر وهمه مارا بخدا مربوط میسازد.

من روحی هستم که بطور کلی صالح و صادق و خالی از خشونت فکری وحرفی وعملی هستم. متأسفانه من همچنان در رسیدن باین هدف صحیح وعالی بی‌توفیقم. گرچه رسیدن باین درجات عالی بر من دشوار

است لیکن آلام مرا تسکین می‌بخشد. هر قدمی بسوی ارتقاء بمقام عالی انسانی بمن امکان میدهد که بیش از پیش قدت در برداشتن قدم بعدی در خود احساس کنم.

من میدانم راه بس دشواری در پیش است. برای گذشتن از این راه باید ازخودخواهی خود را بر کنار سازم، زیرا مادامیکه انسان‌خود را همطراز دیگران نداند محالست که ازخود خواهی خلاص گردد.

خدا حق است، وحق تنها محوروجود وحیات ما است. مادامیکه در قفس زندگی فانی خویشتن محبوسیم محالست بدرك حقیقت کامل برسیم. درك این حقیقت جز بوسیلهٔ تصور ممکن نیست و با بدن فانی مشاهدهٔ حقیقت ازرو برو امکان ندارد.

درچهارچوب تن هیچ انسانی نمیتواند به کمال مطلق برسد،دلیل آن ساده است و آن اینست که تجسم معرفت مادامیکه خود خواهی مقهور بشر نشده است‌محالست. ومادامیکه انسان درقید بدن گرفتار است نمیتواند بطور کلی خود خواهی را دور بیاندازد.

پس همه کوشش انسان جهت نیل به حصول کمال مصروف می‌شودلیکن‌درهرحال‌انسان‌کامل‌نیست.ظلمتی که‌محیط برمااست نعمت است نه نقمت. خدا بما این قدرت را عطا فرموده که پیش پای خود را ببینیم و نور آسمانی همین یك قدم را روشن میسازد. ما میتوانیم باانسان جدید با هم بگوئیم که: «فعلا همین یك قدم برای ما کافیست» ممکنست باستناد تجربیات قبلی مطمئن گردیم که قدمهای بعدی نیز درمعرض دید ما قرارخواهد گرفت.

و بعبارت دیگر همانطوریکه تصور میکنم ، ظلمت قادر نیست به ماورای پردهٔ دید ما نفوذ کند و باعث اضطراب دیدهٔ ما گردد . و این تنها اضطراب شخص مااست که درهنگام نگریستن به ماورای تنهان گامی که پیش روی ما هست دیدهٔ ما را خیره میسازد .

-۲-

ملایمت و عدم خشونت

چیز تازه‌ای ندارم که به‌جهانیان یاد بدهم. حق و ملایمت مانند جبال دنیا قدیمند. چیزیکه من انجام داده‌ام تلاشی است که برحسب توانائی خود در تجربهٔ وسیع حق و ملایمت بکار برده‌ام. زمانی گمراه شدم و از خطای خود تجربه اندوختم. با این ترتیب زندگی و مشکلات حیات برمن سراسر تجربه‌ایست که در طلب حقیقت وملایمت اندوخته‌ام.

ملایمت وحقیقت با هم مربوط و توأمند وفرق بین این دو از جمله محالاتست. هر دو اینها مانند دو روی یك سکه یا یك قطعهٔ صیقل شدهٔ معدنی هستند، چه کسی میتواند بگوید کدام یك ازاین‌دو روخط و کدام یك نقش است.

میتوان گفت ملایمت وسیله و حق هدف است. وسیله باید همواره در دسترس ما قرار گیرد تا بشود گفت وسیلهٔ بالفعل است. ملایمت عالیترین وظیفهٔ ما است. اگر بوسائل توجه داشته باشیم دیر یا زود صلاحیت رسیدن به هدف را واجدخواهیم شد. ووقتی این نکته‌را فهمیدیم پیروزی نهائی درسطح بالاتر ازتردید بشرقرارخواهد گرفت. هرقدر با شکست و مشکلات روبرو بشویم نباید از جستجوی حقیقت که بتنهائی عبارت ازخدای حی وقیوم است منصرف گردیم.

طریق حقیقت و ملایمت در عین مستقیم بودن باریك است. و راه سپردن برروی آن مانند حفظ تعادل برروی لبهٔ تیزشمشیر است ریسمان‌باز، با تمرکز قوا وحفظ تعادل قادر است برروی طناب راه برود لیکن تمرکزدرسیرجادهٔ حقیقت وملایمت مهمترودشوارتر ازراه رفتن برروی طنابست. و کـوچکترین اشتباه باعث سقرط انسان میگـردد. انسان حقیقت وملایمت را جز با مبارزهٔ پی گیر نمیتواند درك بکند.

ملایمت عمل مکانیکی نیست. بلکه یکی ازمزایای جالب قلب بوده وجز با تمرین فعالانه امکان ندارد. درحقیقت نیل به ملایمت‌معنوی و ذهنی آمادگی لازم دارد، و ایجاب میکند که انسان مانند یك سرباز در زندگی یومیهٔ خود تابع انضباط باشد. و با این گفته موافقم که جستجوی ملایمت بدون همکاری عقل و قلب در حقیقت کوشش و تلاش مضری بیش نیست.

نیکی‌همواره با گامهای‌لاك‌پشتی‌پیش‌میرود. کسانیکه میخواهند نیکوکارباشند هرگزخودخواه نیستند، ودرکارخودتعجیل روانمیدارند آنان بخوبی میدانند که نیکی رساندن بمردم مستلزم صرف وقت است

وقتی شمشیر را بیك سو انداختیم جز جام محبت چیز دیگری در میان نمی‌ماند که بتوانیم بمخالفین خود تقدیم داریم .

من با تقدیم این جام میخواهم محبت آنان را بسوی خود جلب کنم . من بدشمنی دائم بین‌دوانسان عقیده ندارم . اگر معتقد بتناسخ بودم میگفتم که اگر این کاردردوره زندگی کنونی من میسر نمیشد در دوره بعدی میتوانستم همه بشر را دوریك دائرهٔ محبت گرد بیاورم .

چنین است راه ملایمت که شامل رنج مداوم و صبر بی نهایت است باید قدم بقدم یاد بگیریم که چگونه با تمام دنیا دوست بشویم و عظمت وحقیقت الهی‌را باین ترتیب درك کنیم . دراین‌هنگام‌علیرغم مشقت ورنج ، سلامت نفس ما زیادتر شده و پایدار تر و با اراده تر گشته‌ایم و فرق بین چیزابدی وچیز غیرابدی را می‌شناسیم ومیدانیم که وظیفه وغیروظیفه را چگونه ازهم تمیز دهیم .

دراین هنگام فروتنی گشته وتکبر در ما محو شده و علاقهٔ ما بدنیا تقلیل یافته و روزبروز بدی‌در نهادما ضعیفتر میگردد . شجاعت نعمت آزادی از هر ترس را درما بوجود می آورد ؛ ترس از بیماری، و رنجوری جسم، ترس ازمرگ، ترس‌ازدست دادن مال و ثروت ، وترس‌ازدست دادن عزیزان .

تمام ترسهای خارجی باید دورریخته شود و باید از دشمن باطنی بترسیم . انسان نصیبی ازاحساس حیوانی وغضب دارد . ترس خارجی در موقعیکه دشمن داخلی‌ما (شهوت وغضب حیوانی) عقب نشینی ورزند محو میگردد . همهٔ این ترسها دراطراف جسم دورمیزند وهنگامیکه رابطهٔ ما با ترس قطع شد دشمن نیزازبین میرود . پس ترس های خارجی وهمی و

مصنوع خیال ما است.

وقتی رشتهٔ تعلق به مال و ثروت و خانواده و بدن را گسستیم برای ترس در دل ما جائی باقی نخواهد ماند.

هیچ چیزدراین جهان ملك ما نیست، جمله ماملك خدائیم. وقتی خودرا بدرجهٔ خدمتگزاران تنزل دادیم وازخاك زیر پای خودمتواضع‌تر شدیم کلیه ترسهای ما مانند دود برهوا رفته و به صلح عالم ملکی رسیده خدای حقیقت را از رو برو خواهیم دید.

انسان همانطور که خشونت را در درون خود میکشد همانطور باید خودرا در راه ملایمت فدا کند. منظور از ملایمت آزاد شدن از ترس نیست بلکه منظور اینست که وسیلهٔ مبارزه باترس را کشف کنیم.

کسی که داعیهٔ ملایمت دارد بایدعالیترین قدرت ازخود گذشتگی رابدست بیاورد تا ازترس آزاد گردد ودرصورت اقتضا باید ازمال وثروت خویش چشم بپوشد.

کسیکه ترس را سر کوب نکرده است نمیتواند به ملایمت، که انسان را بمرحلهٔ کمال میرساند، برسد. صاحبان داعیهٔ ملایمت غیر ازخدا از کسی نمی‌ترسند.

اگر میخواهید از زمرهٔ طرفداران ملایمت باشید نباید بهیچ چیز این جهان دلبستگی پیدا کنید. تملك یعنی تأمین احتیاطی آینده. جویند گان‌حق که تابع قانون‌محبتند نمیتوانند آینده راپیش‌بینی کرده وبآن دلبستگی داشته باشند. خداوند هیچ چیزی را برای فردا نمی اندوزد. خداوند فقط باندازهٔ احتیاج فعلی می‌آفریند. اگر باتوجه

بخدا ایمان‌داشته باشیم بایدمطمئن‌شد که خداوندنان فردای‌مارا باندازهٔ احتیاج عطا خواهد فرمود .

تجرد کامل از مالکیت ، از انسان توقع دارد که مانند گنجشك زندگی خودرا بگذراند که نه ازسقفی برای‌خود سایبان گرفته است ، و نه برای فردای خود خوراك وپوشاکی ذخیره کرده است ، اودرحقیقت محتاج نان روزانهٔ خود است . این وظیفهٔ خداست نه وظیفهٔ گنجشك که دانهٔ فردای اورا تأمین کند . بدن همچنان از نقطه نظرحق مجرد کالائی است . راست گفته است آن که میگوید : « تمایل به‌تمتع است که اجساد را برای روح می‌آفریند . ووقتی این تمایل برطرف گردید دیگر بجسم احتیاجی نیست و انسان از قید مرگ وتولد آزاد است . روح ابدیست و نیازی ندارد که خودرا در قفسی بنام بدن محبوس ساخته و برای خاطر حفظ آن آدم بکشد وبکسی آزار برساند .»

وقتی روح را از قفس بدن آزاد ساختم مُثل علیای تجرد وزهد را تحقق بخشیده ومیدانم چگونه بدن‌خودرا جهت‌خدمت بانسانیت وادارم این خدمت همانند نان که مادهٔ غذائی جسم است مادهٔ غذائی روح من خواهد بود .

مالکیت خصوصی با محبت یك جا جمع نمی‌شود . هرجا که بدن کامل وجود دارد تجرد کامل از کینه هم وجود دارد . جسد آخرین‌متاع مااست، انسان نمیتواند درطلب محبت کامل برآمده ومجرد محض گردد مگر اینکه با هم آغوشی با مرگ و کناره گیری از بدن در راه خدمت به بشر مهیا گردد .

این موضوع را فقط میتوان تصور نمود ، ولیکن درزندگی حاضر

شاید بتوان محبت کامل را تمرین کرد. زیرا جسد متاعی است که همیشه با ما است و انسان قهراً تکامل نایافته خواهد ماند و قفس انسان منحصر بتلاش مداوم درراه رسیدن به کمال خواهد بود.

ساتیا گراها (مبارز طریق ملایمت بخاطر حقیقت) کوشش میکند که با نیروی اخلاق و تمایل به همکاری، دشمن را قانع سازد که هر اندازه رنج مبارزه شدیدتر شود جوهروی صافترشده و با گامهای سریع‌تری پیش خواهد رفت.

مذهب ملایمت ایجاب میکند که انسان حداکثر راحتی را بر دیگران فراهم ساخته وخودرا درمعرض شدیدترین رنجها بلکه درمعرض بخطرافکندن زندگی خویش قراردهد. ملایمت، محبت به کسانی است که ما را دوست نمیدارند. آن ملایمتی اسم با مسمی است که انسان را وادار سازد که دشمن خودرا دوست بدارد. باین ترتیب بهتر میتوانیم مشکلات تبعیت ازراه عظیم محبت را درك کنیم. آیا همه اشیاء عظیم وصالح دشوار نمیباشند ؟

محبت به دشمن ازهمه وظائف دشوارتراست. لیکن با اجازه الهی اگر بانجام این وظیفهٔ مشکل امکان یا بیم انجام آن سهل است.

بعقیدهٔ من ملل هم مانند افراد وقتی میتوانند خودرا از نو بسازند که رنج جان سپردن بر بالای داررا برخودهموار سازند.

هیچ انسانی نمیتواند درحال حاضرعضوجمعیت طرفداران ملایمت گردد مگر اینکه علیه سیاست ظلم و تجاوزاجتماعی درهر کجای دنیا که باشد قیام کند.

مسئله‌ای بنام شکست در نهضت ملایمت وجود ندارد و شکست در

جائی بوقوع می‌پیوندد که هدف از نهضت خشونت باشد، دشمنی وعداوت دنیارا بعذاب کشانده ونام جهان غرب را ننگین ساخته است.

سرود عداوت مفید بحال بشریت نیست. اکنون شرافت گشودن صفحه جدیدی در جهان نصیب هند شده و مقتدائی کشورهای دیگر را احراز کرده است.

فن جنگ مارا به دیکتاتوری محض سوق میدهد، و فن ملایمت ما را به دموکراسی صحیح هدایت میکند. وظیفهٔ امریکا و انگلستان و فرانسه است که ازاین دوفن یکی‌را اختیار کنند.

مقاومت و پایداری در فن جنگ مارا بآن حد می کشاند که سر دیگران را ببریم. لیکن من بامنطق، آنان را مورد خطاب قرار داده و بهترین طریق را پیش پای آنان میگذارم. اختیار انتخاب راه با خود آنهاست.

ما بدشمن فقط از راه محبت میتوانیم غلبه کنیم. نمیتوان طرفدار ملایمت بود درحالیکه نهاد خودرا انباشته از کینه وعداوت ساخت.

-۳-

فلسفهٔ تاریخ

حقیقتی که همیشه در تجلی است اینست که باوجود بر پا شدن جنگهای خانمان سوز هنوز افراد بیشماری ازمردم جهان در قید حیاتند. این حقیقت نشان میدهد که دنیا بر اساس حق ومحبت قائمست نه بر اساس نیروی اسلحه. بزرگترین دلیلی که ما را برغلبهٔ نیروی حق و محبت سوق میدهد اینست که علیرغم جنگها هنوزعدهٔ کثیری از مردم جهان زنده هستند. صدها هزار نفر به نیروئی تکیه دارند که اجازهٔ زیستن در سایهٔ صلح و صفا را به آنها میدهد. تاریخ فقط وقایعی را ثبت میکند که دراثر آن وقایع قوهٔ روح ومحبت منقطع میگردد. پس نتیجهٔ تاریخ ثبت وقایع قطع مجرای طبیعی اشیاء است.

بعقیده من شأن جامعهٔ بشری در اینست کـه بمدارج عالیه صعود کند نه اینکه بقعر پستی فرو افتد و این ارتقاء فقط در سایهٔ قانون محبت حاصل میشود .

وقتی بادوار اولیهٔ تاریخ برمیگردیم می‌بینیم کـه انسان تدریجاً بسوی ملایمت پیشرفت کـرده است . اجداد اولیهٔ بشر گوشت آدم میخوردند ، سپس دوره‌ای رسید که از خوردن گوشت آدم نفرت پیدا کردند و بخوردن گوشت شکار اکتفا نمودند . سپس مرحله‌ای رسید که انسان خجالت میکشید از اینکه شکارچی باشد و بکشاورزی روی آورد و بصورت اساسی جهت تغذیه بزمین تکیه کـرده و باین ترتیب از زندگی توحش به‌استقرار زندگی تمدن پرداخت. قراء وشهرهارا بنا نهادوخانواده بجامعه وسپس بملتها تکامل یافت . بشر هراندازه درطریق ملایمت تدریجی وتقلیل خشونت پیش رفت خانواده‌ها وجوامع و ملتها بهم پیوسته‌ترشدند واگـر برخلاف این بود جنس بشر از بین رفته و مانند انـواع دیگر حیوانات منقرض میگردید .

انبیا و حکما و مقدسین بشر را بمبدء سیاست ملایمت بشارت دادند درصورتیکه هیچ یك از آنان مردم را بمذهب خشونت دعوت نکردند.

خشونت نیازی به تعلیم ندارد. انسان مانندحیوانات دیگر مخلوق خشن و متجاوز است . لیکن روح انسان مخلوق ملایمت است . انسان وقتی بروح محبت که در نهاد بشر است واقف گـردید نمیتواند خشن و متجاوز باشد. انسان میتواندهم بطرف ملایمت وهم بسوی خشونت رهسپار شود . تاریخ علیه دائمی بودن سیاست خشونت شهادت میدهد . اگر قبول

داریم که انسان تدریجاً بسوی ملایمت پیش می‌رود. ناگزیر بایدطریق پیشرفت انسان ملایمت باشد. در دنیا چیز بی‌حرکت و راکد وجود ندارد. در حرکت اگر پیشرفت نباشد عقب نشینی و در نتیجهٔ آن در هم شکستن حتمی است. هیچکس قادر نیست از قانون ازلی تحول خود را بر کنار سازد.

من حیات را در میان نیستی و خرابی می‌بینم، و از آن چنین نتیجه میگیرم که در دنیا قانونی عالیتر از قانون خرابی و نیستی موجود است که درسایهٔ آن قانون‌عالیتر، جامعه‌هائی که بهتر سازمان یافته‌اندمیتوانند زندگی شایسته‌ای برای خود داشته باشند.

اگر قانون حیات باین ترتیب باشد، ما بایددرزندگی یومیهٔخود آنرا بکار بندیم، درچنین حالی‌میتوانیم هنگام برخورد بامصائب‌ودشمنان بر آنان بوسیلهٔ محبت غلبه کنیم.

اگر این رویه را در طول حیات ادامه دهیم بآن معنی نیست که تمامی مشکلات را حل کرده‌ام. زیرا در حالیکه قانون فنا و نیستی بکار نیاید قانون محبت مؤثر میباشد.

من بصراحت اعلام میکنم که عقل بشر و یا عقل جامعه های بشری به طبقات اجتماعی و یا سیاسی و یا مذهبی تقسیم نشده است. بلکه هر یك از این طبقات در طبقهٔ دیگر فعل و انفعال نموده و تأثیر میگذارد.

من همانطوریکه بوحدانیت خدای مطلق ایمان دارم بوحدانیت انسانیت ایمان دارم. اگر چه جسم بشر متعدد است روح بشر یکی‌است.

امید باینکه نیروی تجاوز و عدوان که هزاران سال بر دنیا حکومت میکند و افراد بشر مدتها محصول شرارت آن را چیده‌اند در آینده نیکی به بار آورد بسیار ضعیف است . همچنانکه نور از ظلمت بر نمی خیزد محبت از عداوت سرچشمه نمیگیرد .

-٤-

تسلط حکومت

من با تشویش زیادی به ازدیاد تسلط حکومت می نگرم . فرض کنیم اگر حکومت استثمار فرد از فرد را بحداقل برساند بازهم به نوع بشر صدمه میزند . زیرا حکومت، اندیودوآلیسم را که هر نوع پیشرفتی برروی آن بنا نهاده شده است از بین میبرد . حکومت بشکل منظم خود نماینده خشونت است . فرد همیشه دارای روح است لیکن حکومت دستگاه بیروحی است که مطلقا وجود آن از خشونت که وجود حکومت مدیون آن میباشد مبرا نیست .

اعتقاد راسخ دارم حکومتی که سرمایه‌داری را با خشونت محو میکند خود در دام خشونت گرفتار شده ومطلقاً نخواهد توانست سیاست ملایمت پیش بگیرد .

بنظر من تمرکز حکومت در دست دولت بمعنای وصایت بر افراد نیست و هر نظامی را که متکی بر جبر باشد رد میکنم . من بنظامی معتقدم که متکی به تمایل و رغبت همکاری افراد بیکدیگر باشد .

تعداد قلیلی مردم با اراده کـه بصحت رسالت خـود مؤمن باشند میتوانند مجرای تاریخ را تغییر دهند .

هر کسی میتواند بگوید که طبیعت بشر درحال حاضر باوج ترقی خود رسیده است لیکن چه علتی موجب شده است که درزمینهٔ روحی بشر چنین پیشرفتی ننموده است ؟

بنظر من تردید در طبیعت بشر وجود ندارد وطبیعت بشر بهر عمل دوستانه وشرافتمندانه‌ای جواب مثبت میدهد. درعصر عجائب وشگفتی‌ها هیچکس نمیتواند ادعا کند کـه چیزهای تازه بی‌ارزش اند و یا اینکه باروح زمان‌ساز گار نیستند . هرروزچیزهای‌تازه‌ای‌می‌بینیم که‌تصور آن درخواب هم برای‌ما میسر نبود وروز بروز اموره‌حال ممکن‌می گردند.

-۵-

انقلاب و تحول

آیا تاریخ را مطالعه نموده و پیشرفت ملتها را مشاهده کرده‌اید؟ آیا مشاهده نموده‌اید که پیشرفت در نتیجهٔ رشد و تحول تدریجی پیدا می‌شود نه دراثر انقلاب وخرابی؟ آیا میدانید که تصرف خدا در جریان طبیعت به ترتیبی است که رشد حیوانات و نباتات بسوی تکامل و از طریق رشد تدریجی است نه ازطریق انقلاب و تحول؟ آیا به آسمان نظرافکنده وبا چشم حرکت ستارگان را تعقیب نموده‌اید؟

منظومهٔ فلکی و ستارگان ظاهراً بیحرکت بنظر میرسند لیکن همه آنها دائماً در گردش‌اند. کوه نوردان همیشه با قدمهای محکم ولی کند به کوه صعود میکنند واگر بخواهند این قاعده را برهم زده وسریع

بالا روند در یك لحظه بقعر دره سقوط خواهند کرد .

پیشرفت ملتها از طریق تحول صورت میگیرد ، مرگ و تولد نیز دراثر تحول و تدریجاً بوقوع می پیوندد. مرگ نیز مانند حیات برای رشد بشر ضروریست . خداوند بزرگترین انقلابی است که دنیا تا کنون شناخته است .

درسرزمینهائی که تا چند لحظه پیش ساکت و آرام بنظر می‌رسید، طوفانها و گردبادهای فرستاده شده ازطرف خداوند سکوت و آرامش را برهم میزند . خداوند کوهها را بصورت اعجاب آوزی بر افراشته است .

-٦-

استقلال و آزادی

اولین گام بسوی استقلال در نهاد هر فردی نهفته است . این نکته با حقیقت بزرگی که میگوید : « همان عواملی که در بین دنیاها موجود است در بین افراد نیز وجود دارد » کاملا منطبق است . حکومت ملت ها یعنی مجموعهٔ نهائی حکومت مستقل افراد.

استقلال به‌قوای داخلی و قدرت مبارزهٔ افراد علیه نوادر بسته‌است. استقلالی که بدون مبارزه بدست آمده باشدشایستگی نام استقلال‌را ندارد.

استقلال‌در داخل‌هر خانوا .ه وهمچنین در درون محصولات داخلی که ملت را از کالاهای خارجی بی نیازمیسازدودر تحریم‌مشروبات الکلی نهفته‌است وبالاخره استقلال کامل‌درحکومت بخویشتن است.من‌مانند آن

نا بینائی هستم که با اواز فیل صحبت میکنند . بنظر من همه در توصیف از استقلال مصا بند لیکن نه بصورت کامل .

هیچ کس تردید نمیکند که استقلالی که بوسائل مسالمت آمیز تحصیل شده با استقلالی که از طریق انقلاب مسلحانه بدست آمده است فرق دارد . وسائل خشونت ایجاب میکند که از آن دولتی خشن بوجود آید. روی کار آمدن دولت خشن درهند نه تنها کشور هند بلکه همه کشورهای دنیارا درمعرض تهدید قرار خواهد داد .

من یقین دارم که تحول دموکراسی ازطریق خشونت میسر نیست. روح دموکراسی از بالا حلول نکرده بلکه ازدرون ملت جوشیده و بالا می آید . دموکراسی مولود مسالمت است . سازمان اتحاد جهان فقط از طریق مسالمت بوجود خواهد آمد و بهمین جهت باید ازاعمال قوهٔ قهریه دراداره امور بین المللی خودداری نمود . استقلال ذاتی مورد تمایل من ، هیچ نوع امتیاز نژادی ومذهبی را قبول ندارد بلکه بهمه بدون تفاوت و یکسان نظر میکند .

-۷-

روزنامه

تنها هدف روزنامه و جریده خدمت بملت است. درك احساسات و بیان آن ازمهمترین وظائف جرائد است. روزنامه ها موظفند احساسات نیك را بین مردم توسعه دهند و بدیهای جامعه‌را بدون واهمه فاش و برملا سازند.

—۸—

ساتیا گراها[1]

اگر میخواهیم پیش برویم تاریخ را نباید تکرار کنیم بلکه باید خودمان تاریخ جدیدی بسازیم. باید برمیراثی که از نیاکان ما بمارسیده است چیزی اضافه کرد.

توفیق در اکتشافات و اختراعات جدید مادی مستلزم این نیست که درمسائل روحی افلاس خودرا اعلام کنیم.

ساختن قواعدی از نوادر و اشتباهات محالست. لازم نیست که انسان برای خود دو شخصیت داشته و بدواً متجاوز و غاصب جلوه نموده

۱ــ ساتیا گراها بمعنای صحیح «مبارزهٔ مسالمت آمیز در راه حق» است و اشتباهاً مبارزه منفی بر آن نام نهاده اند.

وسپس باصلاح خود بکوشد.

نظریهٔ ساتیاگراها : و تطبیق آن

اطلاق کلمهٔ «مقاومت منفی» بـا فعالیت جامعه هندی در خلال سالهای مبارزهٔ ملی منطبق نیست، معنای تحت اللفظی ساتیا گراهـا، «نیروی حق» است. تولستوی نام آنرا «نیروی روح» یا «نیروی محبت» گذاشته است و اگر تا سرحد امکان آنرا مورد توجه قرار دهیم معنایش همانست که تولستوی گفته است.

«ساتیا گراها» منزه ازمساعدت مالی و تعاون و همکاری مادی است. ساتیا گراها حتی بشکل ابتدائی خود از نیروی خشونت فاصله بسیاردارد. خشونت از بین رفتن این نیروی عظیم روحی است، و رشد آن بدست کسانی صورت میگیرد که از نیروی خشونت واهمه دارند. ساتیا گراها نیروئی است کـه افراد میتوانند آنرا بکار برند، جامعه ها نیز میتوانند آنرا مورد استفاده قرار دهند. ساتیا گراهـا را در مسائل سیاسی مانند مسائل داخلی خانه و خانواده میتوان بکار برد. قابل انطباق بودن آن بمقیاس بین المللی دلیل براستحکام وشکست ناپذیر بودن آنست. ساتیاـ گراها مورد استفادهٔ مرد وزن و بزرگ و کوچك است، و صحیح نیست که بگوئیم ساتیا گراها مخصوص ضعفا است که قادر بمقابلهٔ خشونت با خشونت نیستند. این امر ناشی ازتعبیرغلط ساتیا گراها است. بکار بستن ساتیا گراها از طرف اشخاص حقیر از جمله محالاتست. فقط کسانـی میتوانند از مبارزان مسالمت آمیز در راه حق باشند که درك میکنند در انسان نیروئی عالی تر از طبیعت وحشی و غاصب وجود دارد. این نیروی روحی درقبال طغیان و مظالم بمنزلهٔ نور در مقابل ظلمت است. سیاست و

اقدامات این نیروی روحی بر تدبیر و حکمت قائم است.

دولتی که ادعا میکند دولت ملی است فقط درصورتی پایدار خواهد ماند که افراد ملت با رغبت و میل، ملی بودن آن دولت را قبول داشته باشند.

هنگامیکه ما در ترانسوال حکومت بوسیلهٔ قانون آسیائی[۱] را که درسال ۱۹۰۷ وضع شد رد کردیم، دو راه درپیش داشتیم:

۱ـ راه پیروی ازخشونت وتمرداز تبعیت قانون.

۲ـ راه قبول رنج وعذاب وتحمل شکنجه که قانون مزبور پیش بینی کرده بود ومنجر باین میشد که ما رنج ناشی از عدم اجرای قانون را تا زمانی که حکمروایان بر سر رحم آمده و بما شفقت نمایند بپذیریم. مدت درازی در تحقق این نیرو که بخاطر آن مجاهدت میکردیم مصروف شد. مقاومت منفی ما مقاومت منفی کامل نبود، و همهٔ مبارزان مسالمت آمیز در راه حق ارزش کامل این نیرو را درك نکرده بودند. کسانیکه از اعمال خشونت پرهیز میکردند هنوز به نتیجهٔ آن مؤمن نبودند زیرا بکار بردن نیروی مقاومت منفی ایجاب میکند که انسان به فقر و ریاضت بسازد و بلباس وغذای خود بی‌اعتنا باشد. باین دلیل مبارزان مسالمت آمیز درراه حق در اولین مرحلهٔ مبارزه آمادگی کافی نداشتند و بمسائل مادی هنوز بی علاقه نشده و حتی بعضی از آنان مبارزان خیالی بودند. بعضی از آنان بدون داشتن ایمان بمبارزه کشیده‌شده و بعضی دیگر انگیزه های ناپاکی داشتند و اگر رهبری نهضت کنترل شدیدی نداشت

۱ـ اشاره بقانون تضییق علیه سیاهان و آسیائیها که در افریقای جنوبی وضع گردید.

ممکن بود بعضی از آنان در اثنای مبارزه به خشونت متوسل شوند. باینجهت مدت مبارزه طولانی‌شد و نتایج سریعی‌از آن بدست نیامد. لیکن ادامهٔ مبارزه نیروی روحی مجرد ومنزه از خشونت نزد مبارزان بوجود آورد و بعبارت دیگر آنان را به کمال رساند و باستقبال رنج و مصیبت رفتند.

وقتی همه ناگهان نمیتوانند درمبارزهٔ منفی خود را بمرحلهٔ کمال برسانند بنظر من هرقدر بیشتر روح مقاومت را که در نهادشان نهفته است بکاراندازند بهتر است.

بعقیدهٔ من بکار بردن روح مقاومت منفی نیروی شکست ناپذیری است که اگر بهمهٔ مردم سرایت کند وضع اجتماع را دگرگون ساخته وبحکومت ظلم و طغیان که دامنه‌اش هرروز گسترش می‌یابد بکلی خاتمه خواهد داد.

مقاومت منفی بهترین نوع پرورش کودکانست. این مبارزه را نباید پس از تحصیلات ابتدائی بآنان یاد داد بلکه پیش از اینکه آنان خواندن و نوشتن یاد بگیرند میتوانند این نوع تربیت شوند.

کودکان باید محیط زندگی خود را بشناسند، و پیش از نوشتن الف وب بدانند «حق ومحبت» که در روح آنان نهفته است چه میباشد.

قسمت اساسی پرورش کودکان عبارتست از یاد دادن این نکته که کودك درجریان زندگی‌ممکنست بسهولت‌مقهور عداوت وخشونت بشود. کودك باید محبت را برعداوت وحق را بر باطل ترجیح‌داده و آمادهٔ‌قبول اختیاری رنج گردد.

برای خشونت جائی نیست

میان مقاومت منفی لفظی ومقاومت منفی بمعنای ساتیا گراها فرق بسیار است . زیرا در مقاومت منفی لفظی مجال اعمال قوهٔ قهریه و اسلحه وجود دارد اما در مقاومت منفی بمعنی ساتیا گراها در همه حال اعمال نیروی خشونت حتی در بهترین فرصت مناسب ممنوع شده است .

ملایمت طریق گذشت و کوتاه آمدن در نزاع نیست بلکه طریق قانع ساختن طرف بامرخیر است .

مقاومت منفی امری است منفی و چون امر منفی است به محبت فعال علاقه‌ای ندارد .

لیکن ساتیا گراها نیروی محرکهٔ خود را از محبت اخذ کرده و میگوید :

«کسانیکه شما را استعمار کرده و از شما متنفرند دوست بدارید . بادوستان دوست شدن آسانست، باید دشمنان خود را دوست داشت »

وظیفهٔ پیروان ساتیا گراها اقناع دشمن به دوستی است و بخاطر آن باید همواره عقل و قلب دشمن را مخاطب قرار دهند واین فکر را از خود دورسازند که دشمن ما دشمن کشور ما نیزهست .

مبارزهٔ عدم خشونت همیشه بتوافق و همکاری اجباری بین غالب و مغلوب منجر می‌شود ووسیلهٔ عظمت مغلوب‌را نزد غالب فراهم میسازد.

چون ساتیا گراها ترس را طرد میکند بنا براین از اعتماد بدشمن واهمه‌ای ندارد ، ولو اینکه دشمن قبلا چندین بار اورا فریب داده باشد .

پیروان ساتیا گراها موظفند کـه برای چندمین بار اطمینان دشمن را بر

خویشتن جلب کنند. زیرا اعتماد مطلق در انسان جوهر اعتقاد انسان بر ذات خویش است.

حق عصیان مدنی

اکثر اشخاص ترکیب پیچیدهٔ وجود دولت را نمیدانند و درك نمیکنند که هر فردی با وسائل غیر مرئی و نامحسوس خواه و ناخواه وسائل سلطهٔ دولت را تحکیم می بخشد. هر فردی خود را در هریك از اعمال دولت مسئول دانسته و تأیید آن عملیات مادامیکه کارهای دولت برای وی علی السویه است مورد پشتیبانی او است. لیکن وقتی دولت بافراد ملت صدمه برساند سلب اعتماد ازدولت برهر فردی ضروریست.

صحیح است که هر فردی موظفست از اقدام به شکست عملیات دولت مادامی که آن عملیات بهحیات افراد صدمه نمیرساند خودداری کند لیکن هر فرد حق دارد بلکه موظفست کهعلیه بدی وصدمهٔ غیر قابل تحمل نسبت بافراد ملت مبارزه کند.

من بقیام مسلحانه اعتقاد ندارم زیرا قیام مسلحانه دفع فاسد به افسد و دوائی بدتر از بیماری است. قیام مسلحانه نمونهٔ روح انتقام و ناشکیبائیوخشم است. طریق خشونت عاقبت خوبی ندارد. انقلاب و قیام مسلحانهٔ متفقین علیه آلمان هیتلریرا در نظر بیاورید آیا متفقین نیز مانند آلمانها رفتار نکردند؟

ما راهی بهتر از راه خشونت می شناسیم. این راه بما امر میکند که قدرت بر اعتماد وصبر داشته باشیم. این راه در عین حال تصمیم قوی لازم دارد.

این طریق بهر فردی امر میدهد که درهیچ آزار ومظلمهای شرکت

نکند. هیچ ظالمی نمیتواند ظلم بکند مگر اینکه مظلوم از ارادهٔ او جبراً تبعیت نماید.

اکثر اشخاص برای حفظ جان خود ترجیح میدهند که بارادهٔ ظالم تسلیم شوند وازعواقب و نتائج ظلم اورنج بکشند. بهمین دلیل است که ظلم و ترور قسمت مهمی از حکومت جابر و اسلوب کار او را تشکیل میدهد.

در تاریخ شواهدی موجود است که حکومت ترور که ارادهٔ خود را برمردم تحمیل کرده‌است سرانجام شکست خورده است. عصیان‌مدنی کامل انقلابی است خالی ازعنصر خشونت شرکت کنندگان علنی در عصیان مدنی سلطهٔ دولت‌را فراموش کرده وعلیه قانون ظلم وجورعصیان میکنند مردم را دعوت میکنند که درمقابل قوانین‌خلاف عدالت‌اعتصاب کنند. در امور روزانه از اعتراف به تسلط دولت سرپیچی میکنند. از قوانینی که بعضی از نژادها را ازورود به بعضی اماکن ممنوع ساخته‌است اطاعت نمیکنند. و از دولت میخواهند که بآنان اجازه دهد که به سربازخانه ها رفته و با سربازان صحبت کنند. از تشکیل تظاهرات دستجمعی ویا محدود کردن اماکن مجاز برای تظاهرسر بازمیزنند.

با وجودیکه این کارهارا میکنند درانجام کارهای خود قوهٔ قهریه بکار نمی برند، در مقابل قوهٔ قهریه مطلقاً بزور متوسل نمی شوند، و فقط به رفتن بزندان و استقبال از قوهٔ قهریه علیه خود اکتفا میورزند. کسیکه قدرت انجام این کارها را دارد از آزادی بهره‌منداست، اینچنین اشخاص باری هستند که هیچ دولت جابری قدرت تحمل آنرا ندارد. پیرو ساتیا گراها باخود بحث کرده و نفس خودرا قانع میسازد که دولت

به آزادی خصوصی فقط آن اندازه امکان میدهد که از قوانین و نظامات دولتی اطاعت کنند در نتیجه اطاعت از قوانین بهائی است که هر فرد در مقابل آزادی خصوصی خود دریافت میکند. بنابراین اطاعت از قوانین جابرانهٔ دولت بطور کلی رهین سلب آزادی ومتخلق شدن به بی اخلاقی است. هر فرد طبیعت فاسد دولت جابر را درك میکند و پیرو ساتیا گراها باین علت رنج را برخویشتن روا میدارد و نزد مردم بی اطلاع خود را مزاحم جلوه گر میسازد که دولت را وادار نماید که بدون هیچ نوع مزاحمتی او را بازداشت کند.

با این ترتیب مقاومت منفی نیرومندترین قوهٔ تعبیر تحمل شکنجه وعذاب روحی درمقابل اقدامات دولت شرارت آمیز و اتمام حجت رسائی علیه او است.

آیا تاریخ نهضت‌های اصلاح طلبانه غیر از این میباشد؟

آیا همهٔ مصلحین که میخواستند راه کوتاه‌تری طی کنند رنج نکشیدند؟

وقتی مردم از دولتی که تا آنروز در زیر سایهٔ آن بسر میبردند تبری جویند، باید گفت تقریباً در صددند دولتی مخصوص بخود تشکیل دهند. تقریباً که میگویم منظورم اینست که در برابر مقاومت دولت اعمال زور نمیکنند. دراین هنگام دولت یا آنانرا بزندان می اندازد و یا محکوم باعدام میسازد و راهی جز این دو ندارد زیرا در غیر اینصورت مجبور است بخواست آنان گردن نهاده و تقاضاهای آنان را اجابت نماید.

سه هزار نفر از هندیان مقیم افریقای جنوبی در سال ۱۹۱٤ از مرز ولایت ترانسوال خارج شدند زیرا باقانون مهاجرتی که دولت

ترانسوال وضع کرده بود مخالف بودند. آنها قبلا دولت را مجبور ساختند که آنانرا توقیف نمایدلیکن هنگامیکه دولت ترانسوال ازاعمال خشونت نتیجه‌ای نگرفت و آنان بمهاجرت دستجمعی دست زدند مجبور شد تقاضاهای آنان را اجابت کند.

بهمین دلیل پیروان عصیان مدنی مانند ارتش تابع انضباط نظامی شدیدی هستند. از آنجائیکه افراد ارتش عصیان مدنی از روح انقلاب خشونت آمیز آزادند بنابراین چنین ارتش با حداقل افراد ساخته و بافرادزیاد احتیاج ندارد. هرفردازافرادارتش عصیان مدنی به‌تنهائی قادر است در مبارزه بین حق و باطل پیروز شود.

ساتیا گراها هیچ کس را اکراه نمیکند.

اگر شما بخواهیدخواستهٔ خودرا بردیگران تحمیل کنیدمرتکب تجاوز شده‌اید این نوع تجاوز ازتجاوز معدودی بیگانه که طبقهٔ‌حاکمهٔ بوروکرات را تشکیل میدهند بدتراست و چنین تجاوز زشت‌تر ازتجاوز حکام ظالمی است که در صورت نیل باستقلال ممکنست بر ما حکومت کنند.

زیرا دراینموردترور اقلیت است که میخواهدبراکثریت حکومت کند. لیکن در صورتیکه ما خواسته‌های خود را بخواهیم بر دیگران تحمیل کنیم ترور اکثریت علیه اقلیت خواهد بود و نتیجه‌اش بمراتب از تجاوز اقلیت بدتر خواهد شد.

بنابراین تحمیل و اکراه درساتیا گراها و عصیان مدنی بهرشکلی که باشد ممنوعست و باید از سیمای مبارزهٔ ما محو گردد.

اگر ما کسانی هستیم که عدم همکاری بامقامات حاکمه را برای

خود انتخاب کرده و بآن ایمـان داریم باید در قـانع ساختن دیگران بر صحت نظریهٔ خود حتی تاپای مرگ پیش برویم در اینصورت است کـه از هدف خودصادقانه دفاع نموده و بطور شایسته‌ای آنرا عرضه داشته‌ایم.

بعکس اگر مردم را جبراً زیر پرچم خود گرد آورده باشیم هدف خود را خوار ساخته و صحت آنرا انکار نموده و از آن تبری جسته‌ایم و درچنین صورتی بفرض تـوفیق، حکومت تـروردیگری را جایگزین حکومت ترور سابق نموده‌ایم.

اگر آزادی فکر را باتنگ نظری و تعصب درهم آمیزیم بهتر است موفقیت ما بتأخیر بیفتد زیرا در چنین وضعی هنوز ما قادر نیستیم تشخیص دهیم کی باما است و کی علیه ما است.

لازمهٔ موفقیت تشویق استقرار آزادی فکر و تعبیر از آن بمیزان وسیعی است.

ساتیاگراها و توده‌ها

من به طبقهٔ روشنفکران وو کلای داد گستری در رهبری و ادارهٔ امور عصیان مدنی واجرای تمام مراحل آن اعتقاد ندارم امید من بتوده‌ها است بخصوص در مرحله‌ای که عصیان مدنی وسعت پیدا میکند.

یکی از خوانندگان روزنامهٔ موسوم به: «پاتریکا امریتا بازار» از من سئوالاتی کرد که در همان روزنامه بآن جواب دادم. سئوالات و جواب‌های آن باین شرح بود:

سؤال ـ چطورمیخواهی‌توده‌ها پیروخشونت‌نباشنددرصورتیکه همه آنها در معرض خشم و کینه و نفرت و سوءنیت قراردارند.

معروفست اکثر مردم بخاطر ناچیزترین اشیاء بایکدیگر نزاع میکنند.

جواب ـ توده‌ها هما نطوری هستند کـه تو میگوئی لیکن با همهٔ این بعقیدهٔ من آنها قادرند بخاطر مصلحت عمومی در طلب طریقهٔ ملایمت بر آیند.

آیا تو معتقدی که هزاران نفر زنان استخراج کنند گان نمك در مخالفت باقانون نمك در حق کسی سوءِ نیت داشتند؟

آنان میدانستند که حزب کنگره و گاندی از آنان خواسته است کـه عمل معینی را انجام دهند و آنـان بـا امید و ایمان باین کار مشغول شدند.

ایمان توده‌های مبارز مسالمت در راه حق اغلب بفهم روشن متکی نمیباشد لیکن ایما نشان بر هبران خـود ایمان حقیقی و اصیل بوده و در مبارزه همین اندازه ایمان کافی است.

لیکن در مورد رهبران نهضت باید ایمان آنان روشن وهوشیارانه باشد و فهم آنان هم سطح ایمان آنان بوده و از عـواقب و مضامین نهضت کاملاآگاه باشند.

سؤال دوم : اگر طریقهٔ عدم خشونت و ملایمت را در نهاد ملت هند نکاشته بودنـد، چگونـه ممکن بود ملت هند بوضع برد گان تنزل نمایند؟

جواب : من افتخار میکنم که این بذر را در نهاد ملت کاشتم. من میخواستم ملایمت ضعفا را به ملایمت شجاعان مبدل‌سازم چه بسا این‌عمل رؤیا بنظر برسد لیکن برای تحقق بخشیدن بآن مجاهدت لازم است.

سؤال سوم - اگر قبول کنیم که تنها وسیلهٔ تحقق آزادی انقلاب توده‌ها است. آیا تو عقیده داری علیرغم سلاح خشونتی که توده‌ها در اثنای انقلاب بآن متوسل می شوند طبیعتاً میتوانند درفکر و درعمل ملایم باقی بمانند؟ ممکنست افرادچنین خصیصه‌ای را پیدا کنندولیکن گمان میکنی حصول این خصیصه در توده ها نیز ممکن باشد؟

جواب : این سؤال‌عجیب بنظرمیرسد زیرا درست موقعی مطرح می شود که جریان مبارزهٔ عدم خشونت و ملایمت گواهی میدهد که خشونت هرموقعی که بروز کرده است ازطرف، توده ها بروز نکرده بلکه ازجانب دسته هائی بروز کرده است که اداره کنندگان آن روشنفکران بوده‌اند.

حتی در منازعات و کشت و کشتار شدید که همهٔ اصول بشری فراموش می شود، توده های مبارز جرئت ارتکاب خشونت را نداشته و ندارند. توده‌ها همیشه برحسب امرودستور باسلحه متوسل می شوند، و مجبورند دراجرای دستور واوامر رهبران فرمان آتش بس را هر اندازه هم که حس انتقام فردی درآنها شدید باشد رعایت نمایند.

در این صورت علت موجهی موجود نیست که بگوئیم توده های انقلابی معتقد بروش ملایمت از انضباطی که معمولا هر نیروی جنگی در جنگ منظم از آن تبعیت میکنند برخوردار نباشند.

یقیناً من معتقدم که اگر قرار باشد اجباراً بین خشونت و ترس یکی را انتخاب کنم، من خشونت را انتخاب خواهم کرد. زیرا بنظرمن بهتر است هندوستان جهت دفاع ازشرافت خود باسلحه دست ببرد تااینکه

مانند پرستوها تماشاچی باقی مانده و به ننگ تماشاچی بودن تن دردهد.

لیکن بنظر من اسماً خشن بودن بمیزان غیر قابل قیاسی بهتر از خشن بودن در عمل است. در عفو که نشانه بزرگواری است لذتی فوق انتقام موجود است. عفو اگرچه زیبا است لیکن خودداری از انتقام گرفتن از دشمن عفو و بخشش نامیده نمی شود، بلکه عفو موقعی مصداق پیدا میکند که انسان با داشتن قدرت انتقام، دشمن را عفو کند. عفو و بخشش ازجانب مردم عاجز بیمعنی است.

ملایمت و عدم خشونت مثبت است

ملایمت و عـدم خشونت در شکل مثبت خود. عبارتست از محبت بمعنای وسیع و نیکی عظیم. هنگامیکه شما پیرو طـریقهٔ ملایمت و عدم خشونت شدید نه تنها باید دشمن را دوست بدارید بلکه باید رفتار شما در قبال خطاهای دشمن که ازشما بیگانه است درست مانند رفتاری باشد که با پدر ویا فرزند خطاکار خود دارید.

ملایمت فعال ضرورتاً شامل حقیقت و قهرمانی است.

انسان نمیتواند دشمن خود را فریب دهد و یا از او بترسد و یا او را بترساند.

زندگی موهبت بزرگی است، کسیکه حیات بخش است قادر است هر نوع دشمنی را خلع سلاح کند و برای تفاهم شرافتمندانه راه را هموار سازد.

نهضتی کـه طعمهٔ ترس قرار گرفته است، هیچگاه از ترس خالی نیست. شخص ترسو نمیتواند طالب ملایمت و عدم خشونت گردد. زیرا

طالب ملایمت بودن بزرگترین شجاعت است .

محبت بزرگترین قدرتی است که در دنیا وجوددارد با وجوداین محبت ازهمهٔ قدرتها متواضع تر است .

هدف من صداقت و راستگویی با همهٔ مردم جهان است . من قادرم حداکثر محبت را با حداکثر مقاومت درمقابل بدیها بیامیزم .

طریقهٔ ملایمت و عدم خشونت مبارزه علیه کلیهٔ بدیها است . و از حسّ انتقام و کشتار قویتر وفعّالتر است . نباید در برابر شمشیر تجاوز شمشیر بلندتری برداشت بلکه بجای مقاومت جسمی باید مقاومت روحی از خود نشان داد . مقاومت روحی موجب‌می‌شود کـه متجاوز به تشویش افتاده و تسلیم شود، اما تسلیمی که شرافتمندانه است نه ذلیل کننده و خفت آور .

پیروطریقهٔ ملایمت طبیعتاً مبارزاست .

عدم خشونت و ملایمت بصورت دینامیکی یعنی رنج بردن و هدف آن تسلیم ذلیلانه باارادهٔ افرادشرور نیست. منظورازعدم خشونت‌مقاومت ارادی کامل انسان در بـرابر ارادهٔ متجاوز است . هنگامیکه ما در سایهٔ قانون وجودخود رفتارمیکنیم هر فردی ازما قادر است در مقابل نیروی کامل یك امپراطوری جابر بخاطر انحلال و درهـم شکستن قدرت آن امپراطوری ایستادگی کند .

عدم خشونت فضیلت اقویاست نه خصلت ضعفا ، عدم خشونت قادر بودن بوارد کردن ضربت متقابل و در عین حال امتناع از وارد ساختن ضربت وداشتن تسلط برخونخواهی ومعاملهٔ بمثل، درعین‌حال خودداری از آنست .

انتقام ضعفا از ترس از رسیدن صدمه ناشی می شود. بخشش ضعفا ازضعف از انتقام گرفتن ناشی است. لیکن بخشش داشتن در عین قدرت ازسجایای شجاعانست. ملایمت وعدم خشونت ریشهٔ مذهبی دارد. مذهب در پیروان عدم خشونت عنصر فعالی است که در آن ترس و ضعف جائی ندارد. اگر امید آن برود که پیروخشونت روزی طرفدارملایمت گردد لیکن هیچ امیدی نیست که آدم ترسو پیروملایمت وعدم خشونت گردد.

اگر ندانیم کـه چگونه بوسیلهٔ قـوهٔ تحمل رنج اختیاری و طرفداری ازعدم خشونت، از خود و زن وفرزند و معابد خود دفاع کنیم ناگزیریم بوسیلهٔ قوهٔ قهریه وجنگ بدفاع از آنها برخیزیم.

ملایمت وعدم خشونت باترس یکجا نمی گنجد. بنظرمن‌مردیکه سرتا پامسلح است ترسوو بزدل است. مسلح شدن یعنی‌ترس وضعف.

ملایمت و عـدم خشونت باید توأم با عقل باشد تا خنثی نگردد. ملایمتی که با عقل توأم نیست ضعیف و بیروح است. ملایمت ضعیف خالی ازشجاعت بوده وقوهٔ فعلیت ندارد.

همهٔ آن گفته ها و آهنگهائی را که نغمهٔ کینه و عداوت می‌سرایند باید دورریخت.

اگر امروز ما مردانگی نداریم بخاطر این نیست که نمیدانیم چگونه ضربت بزنیم بلکه بخاطراینست که ما ازمرگ می ترسیم.

دنیا ازقیام های‌مسلحانه خسته‌شده است. انقلاب‌خونین ولواینکه موفق هم بشود نتیجه‌اش جز ازدیاد بدبختی تـوده هـا نیست. حکومت انقلاب مسلحانه نظیرحکومت بیگانگان است.

من منکر قهرمانیها و فداکاریهای انقلابی نیستم . لیکن در کار بد قهرمانی نشان دادن و فداکاری کردن ، تلف کردن قوا وصدمه رساندن به‌امور نیك است . فداکاری وقهرمانی بیموقع و بیجا انسان را از آگاهی به امور نیك باز میدارد .

- ۹ -

وظیفهٔ رهبری

بدون داشتن سرمایهٔ اخلاقی ومحاسن، مبارزهٔ ساتیا گراها محالست رهبران نهضت ساتیا گراها موظفند فقط مبارزان پاکیزه را در نهضت بپذیرند. کسانیکه توده‌هارا رهبری میکنند، اگر میخواهند توده‌ها بر آنان مسلط نشده و کشورشان پیشرفت بکند باید ازقرار گرفتن درتحت رهبری توده‌ها مصرّانه اجتناب بورزند.

صرف بیان نظریهٔ خود و سپس تسلیم نظر توده ها گشتن بنظر من برای رهبری نهضت کافی نیست. رهبران در امور مهم باید برخلاف نظر اکثریت رفتار کنند ولو اینکه این نظر موافق منطق توده‌ها نباشد.

رهبری که برخلاف نظر و وحی باطنی خود عمل میکند اعمالش

بیفایده است . رهبر مانند سکان کشتی است وهنگامیکه خود را محاط از مردمی می بیند که نظریات مختلفی ابراز میدارند باید به ندای داخلی خود گوش فراداده و بوسیلهٔ وجدان باطنی خود مردم را هدایت کند .

فرمانده بزرگ در وقت مناسب و در موقع لزوم بحمله دست میزند، ابتکارعمل را همواره برای خود حفظ کرده و نمیگذاردزمام امور بدست دشمن بیفتد .

فرمانده عاقل منتظر آن نمی نشیند که دشمن اورا بعقب براند بلکه درزمان مناسب باروش نظامی ازسنگری که میداند حفظش ممکن نیست عقب می نشیند .

کسانی هستند که سؤال میکنند در صورتیکه همه رهبران بمیرند وضع بچه صورت درخواهد آمد ؟ بی ایمانان عدم لیاقت خودرا درمبارزه بهرصورتی که باشد نشان خواهند داد .

ماهنگامی صلاحیت رسیدن بهدف‌های خودرا واجدیم که‌درصورت از بین رفتن رهبران قدرت ادامهٔ عمل را داشته و بتوانیم علی‌رغم زندانی شدن و مردن رهبران جریان نهضت را رهبری کنیم .

اکثریت طالب افتخارات است اماروح قهرمانی افتخار وعظمت‌را در ادامهٔ مبارزه می‌داند. گرچه دراستراتژی ملایمت انضباط پسندیده است لیکن ملایمت خصائصی بالاتر ازاین دارد . اگر هرفرد ازافراد ارتش عدم خشونت ، مایل است سرباز و خدمتگزار گردد باید بهنگام ضرورت ، خود فرمانده خویشتن بشود . انضباط به تنهائی جای رهبری نهضت را پر نمیکند زیرا علاوه ازاینها رهبری ایمان وهوش بیشتری لازم دارد .

خطر بهنگام نزدیك شدن پیروزی است . هیچ فتحی شایستهٔ نام فتح نیست مگر اینکه کوشش قاطع تر ومتمرکزتر از کوشش های قبلی در نیل بآن مصروف بشود .

آخرین تجربهٔ خداوندی ازهمهٔ تجربه های قبلی مشکل تر ، و آخرین فریب شیطانی ازهمه فریب ها فریبنده تراست . اگر میخواهیم آزاد زیسته وآزاد باشیم باید باتکاء آخرین تجربهٔ خداوندی آخرین فریب شیطانی را طرد کنیم .

-۱۰-

مراحل پنج گانه

هر نهضت صالحی ازپنج مرحله میگذرد و آن مراحل عبارتست از: بی‌اعتنائی ، تمسخر ، وتوهین کردن وسرکوبی وبالاخره احترام .

ما در ابتدای نهضت خود چند ماهی با بی اعتنائی دستگاه حاکمه روبروشدیم ، پس از آن نایب السلطنهٔ هندوستان ازسرلطف ما را مسخره کرد واستهزا نمود، سپس بما اهانت کرد و گفته‌های مارا اوارونه‌جلوه گر ساخت ، پس از آن مقامات حاکمه به سر کوبی نهضت ما دست زدند . هر دستگاهی که بخواهد به سر کوبی مخالفین اعم از اینکه سر کوبی شدید یا ضعیف باشد اعتماد وا کتفا کند نا گزیر است که ارادهٔ خودرا بر دیگران تحمیل نماید . ما درصورتیکه در مبارزه صادق باشیم میتوانیم بگوئیم که

شروع سر کوبی علامت اینست که پیروزی نزدیك است.

اگر ما در مبارزه صادق باشیم نباید مبارزهٔ خود را بخاطر اینکه ازطرف مقامات حاکمه سر کوب می‌شود متوقف سازیم و یا خشونت را با خشونت پاسخ دهیم. خشونت خودکشی است. باید متذکر شد که طبقات حاکمه بسهولت روحاً تسلیم نمی گردند وطبیعی است که آخرین تلاش جهت حفظ حیات خودرا ولو باتوسل به قوهٔ قهریه وسر کوبی باشد انجام خواهند داد.

حفظ متانت وشکیبائی ازطرف توده‌ها سریعترین عامل پیروزیست

-۱۱-

حق استقلال سیاسی

اگر میخواهیم آزاد زندگی کنیم باید بمرگ مطمئن باشیم ، تنها این قبیل مردان شایستگی دارند که مانند زندگان بخورند و بپوشند و نفس بکشند .

هر ملت شایستگی ادارهٔ امور خویشتن را دارد ولو اینکه آنرا بد اداره نماید .

حکومت مردم بر مردم لازمه‌اش بکار بردن کوشش مداوم جهت آزادی از تسلط حکومت است حال این حکومت حکومت بیگانه باشد یا حکومت خودی. مسئلهٔ تأسف آور اینست که مردم ادارهٔ همه‌امور زندگی خود را ازدولت مستقل خود میخواهند .

تخلیهٔ کشور ازوجود قوای اشغالگر خارجی استقلال نیست بلکه استقلال عبارتست از اینکه دهقان ساده بداند که خود اوست که سر نوشت خود را بدست خویش گـرفته و آیندهٔ خویشتن را بدست خود میسازد و قوانین زندگی را ازجانب نمایندگانی که خود انتخاب کرده است وضع میکند .

من ایمان دارم که دموکراسی حقیقی فقط از عدم خشونت بدست می آید .

ارکان اتحادجهانی فقط میتواند بر اساس عدم خشونت استوار گردد . بهمین جهت در روابط بین المللی جداً باید از خشونت پرهیز کرد .

-۱۲-

استقلال با خود خواهی سازگار نیست

ما آزادی کشور خـودرا بحساب استعمار دیگران و پست شمردن آنان نمیخواهیم . من آزادی هندوستان را بقیمت انقراض ملت انگلیس نمیخواهم . من میخواهم کشور من آزاد شود تا نحوهٔ آزادی ملت ما را بسایر ملتها یاد بدهد و تولید ثروت کشور مارا بـه نفع همهٔ بشریت بکار اندازد .

مذهب ملی ما بما یاد داده است که فرد باید درراه سعادت خانواده وخانواده درراه سعادت ده وده درراه سعادت شهر وشهر در راه سعادت کشور جان فشانی کنند .

من این نکته را اضافه میکنم که میهن ما باید آزاد شود تادرصورت لزوم بتواند بخاطر سعادت ومنفعت همهٔ بشریت جانفشانی کند .

-۱۳-

شرایط کار اخلاقی

هیچ کار جبری و غیر ارادی، کار اخلاقی شمرده نمی‌شود. درجائیکه کار ماشینی وجود دارد اخلاقیاتی نمیتواند وجود داشته باشد.

فقط کاری کار اخلاقـی شمرده می‌شود که آن کار بـا میل و رغبت و بشکل وظیفه انجام بشود. کاریکه سراسر ترس واجبار واکراه است کار اخلاقی نیست.

کار نیك کاری نیست که انگیزه‌اش کسب ثواب در آن دنیا باشد، زیرا چنین کاری خالی ازاکراه نبوده و کار اخلاقی شمرده نمی‌شود.

-۱٤-

جوهر عدم خشونت و ملایمت

ملایمت و عدم خشونت قانون نوع بشر است و در دسترس کسانی نیست که بخدا و محبت ایمان ندارند.

من به خشونت معترضم، زیرا خشونت هنگامی که مفید بنظر میرسد مفید بودن آن موقتی است لیکن عواقب زشت آن دائمی است.

تاریخ بما یاد داده است که کسانیکه فاسدین و حریصان را از تخت حکومت پائین کشیدند انگیزهٔ شرافتمندانه‌ای داشتند. لیکن آنان در قبال زور، زور اعمال کردند و باین ترتیب خود بنوبه طعمهٔ مغلوبین شدند.

وقتی که ما تمام وظائف خود را انجام میدهیم اعمال خشونت در تحمیل ارادهٔ خود کوشش زیادی لازم ندارد لیکن در صورتیکه از انجام

وظیفه غفلت کنیم مجبوریم تجاوز دشمن را درحق خود تحمل کنیم و در اینصورت حقوق ما پایمال تجاوز دشمن شده و هرقدر ما بحقوق خود نزدیکتر می‌شویم حقوق ما ازما میگریزد .

مدنیت بمعنای صحیح کلمه ازدیاد حوائج انسان نیست بلکه محدود کردن ارادی دامنهٔ احتیاجات است .

سعادت حقیقی تنها در تقلیل احتیاجاتست محدود کردن احتیاجات بر قناعت وقدرت خدمت انسان بنفع بشریت می افزاید منافع فردهمیشه درمنافع جامعه نهفته است . ارزش کاریك وکیل دادگستری معادل ارزش کاریك سلمانی است . بخصوص در جائی که موضوع مربوط بحق کسب معیشت هریك از آنان ازمحصول کارخود باشد .

هر انسانی از آنجائی که حق حیات دارد حق کسب معیشت و مسکن نیز دارد .

اقتصادی که میخواهد راه میان بر را انتخاب کند ارزش اخلاقی ندارد .

بدست گرفتن سلطهٔ سیاسی هدف نیست ، بلکه هدف امکان دادن بافراد در بهبود وضع شخصی شان در هر مرحله‌ای از مراحل زندگی است. سلطهٔ سیاسی عبارت ازقدرت ادارهٔ زندگی ملی ازطریق نمایندگان ملی است . و در صورتیکه ملیت کامل باشد و امور خود بخود اداره گردد دیگر بنماینده احتیاجی نیست .

دولت در نظر من آن دولتی است که ازسلطهٔ سیاسی مبرا باشد . در دولت نمونه درحقیقت دولتی وجود ندارد . ازآنجائیکه همه نمونه های عالی در زندگی تحقق نمی‌یابند پس گفتهٔ «تورو» دانشمند جامعه شناس

امریکائی که میگوید:

«بهترین دولتها دولتی است که کمتر تسلط دارد»

مطلوب، من می باشد.

زندگی من جوهر فرد غیر قابل تجزیه‌ایست. فعالیت و نشاط من مرا وادار میسازد که با نسانیت محبت داشته باشم، محبتی که تردید را در آن راهی نیست.

ملایمت و عدم خشونت من بـا دادن صدقه به گدای سالم و قوی بنیه‌ای که کار نمیکند موافق نیست. اگـر قدرت داشتم در همهٔ نوان‌خانه‌هائی‌را که در آن‌ها بفقرا غذای‌مجانی می‌دهند می‌بستم. زیرا ما باین وسیله تنبلی و تن پروری و بیکارگی را تشویق میکنیم. باید بجای اینکه‌تن اشخاص لخت‌را بالباسی که بدان‌احتیاج ندارند بپوشانیم بآنان کاری بدهیم که شدیداً بآن محتاجند.

خداوند بشر را بخاطر آن آفریده است که برای تأمین‌معاش‌خود کار بکند. میگویند کسانیکه کار نکرده میخورند دزد و سارقند، نباید معاش روزانهٔ خودرا براساس بهترین وسیلهٔ تولید بنا نهیم بلکه بایدمعاش خودرا به بهترین وجهی اداره و توزیع کنم.

افزایش تعداد کارخانه‌ها مشکلات اقتصادی کشوررا حل نمیکند. افزایش کارخانه فقط میتواند سرمایه و کار را متمرکز ساخته و مضرات هرج ومرج اقتصادی را وسعت بخشد.

هنگـامیکه ماچیزی را کـه بآن احتیاج نـداریم بدست آورده و ذخیره میکنیم مثل اینست که آن‌چیز را ازشخصی کـه بآن احتیاج دارد دزدیده‌ایم.

مادامیکه ما در زیر سایهٔ اجتماعی بسر میبریم که در آنجا ثروت عادلانه تقسیم نمی‌شود ، جماعت دزدان هستیم . من سوسیالیست نیستم و نمیخواهم مال کسی‌را مصادره کنم لیکن‌میگویم کسانیکه میخواهندنور ازظلمت سرچشمه گرفته و بدرخشد بایدازسیستم مساوات درتقسیم ثروت تبعیت نمایند .

مساوات اقتصادی کلید استقلال ملایمت وعدم خشونت است .

کار بخاطر مساوات اقتصادی از بین بردن جنگ دائمی بین کار و سرمایه است . منظورمن تقلیل تعداد ثروتمندانی است که قسمت عمدهٔ ثروت ملی در دست آنان متمرکز است . و نیز بالابردن سطح زندگی میلیونها مردم گرسنه و ناتوان درروی زمین است .

متاسفانه وهمی مغناطیسی بر ما مسلط شده است ... ودرزیر نفوذ هیپنوتیسم سرمایه معتقد شده ایم که هر کس باید بر هر کاری قادر باشد . اگرانسان دراین‌باره لحظه‌ای بیاندیشد می‌فهمد که کارگران‌سرمایه‌ای دراختیار دارند که سرمایه داران مالك آن نبوده و نخواهند بود . و آن سرمایه‌کار است ، کاراست که سرمایه تمام نشدنی راتشکیل میدهد .

رفع استثمار فقرا نه‌تنها‌مستلزم این نیست که عده‌ای ازمیلیونرهااز بین‌بروند بلکه پایان دادن بجهل‌ونادانی‌فقراویاد دادن بآنان است که با استعمار کنندگان خود همکاری ننمایند .

-۱۵-

حقوق اقلیت‌ها

رسم تبعیت از اکثریت و تسلیم بحکومت وی آشکارا نقص دارد. این قاعده بفرد حکم میکند که حتی درمسائل جزئی ازاکثریت تبعیت نماید.

تبعیت کور کورانه از اکثریت مانند بندگی است. دموکراسی عبارت از آن نیست که مردم دزآن گاوان شیرده باشند. دموکراسی آزادی بیان و آزادی عمل هر فردراشدیداً موردتوجه قرارمیدهد قانون تبعیت ازاکثریت درامور باطنی محلی ازاعراب ندارد.

مادامیکه ما کسی را استثمار نمیکنیم و اجازه نمیدهیم دیگران ما را استثمار کنندنهضت ملی‌ما ممکن نیست بر ملل‌دیگر خطری داشته باشد.

منظور بهترین متفکرین دنیا این نبوده است که دولت‌های مطلق‌ـ الاستقلالی پیدا شوند که بیکدیگر کمك نمایند بلکـه منظورشان تأمین وحدت بین دولی است که بایکدیگر صادق و بهم متکی باشند .

سرعت رسائل ارتباطی در جهان امروز از احساس متزاید وحدت بین بشر ناشی می‌شود . باید اقرار کرد که نهضت ملی ما باید با نهضت ملتهای شرق و نهضت های بین المللی متجانس باشد . کشور ما نمیتواند از کشور های دیگر جدا مانده و تحت تأثیر وقایعی که در نقاط دیگر جهان روی میدهد قرار نگیرد بهمین جهت ما باید درصف نیروهای مترقی جهان قرار بگیریم .

دلیلی در دست نیست که بگوییم آزادی هند بکندی فراهم خواهد شد . آزادی مانند ولادت در یك لحظه و یك مرتبه بوجود خواهد آمد بنا بر این رسیدن بآزادی کامل بر ما اجباری است .

بعقیدهٔ من آزادی یك فرد یا یك ملت موقعی ازدست میرود که آن فرد یاملت ذاتاً ضعیف باشد .

موجبات بردگی مارا آن اندازه که همکاری ارادی ما با انگلیس ها فراهم کرد توپهای انگلیسی فراهم نساخت .

جابرترین دولتها وقتی میتوانند حکومت کنند که محکومین آنان بحکومت آنها گردن نهاده باشند اکثر اوقات رضا ورغبت محکومین را جباران و ستمکاران با کـراه جلب میکنند . هنگامیکـه تـرس ملت از حکومت بوسیلهٔ نیروی عصیان از بین رفت قهراً تسلط حکومت جابر نیز شکست خواهد خورد .

دولت اعم ازاینکه هر نوع دولتی باشد بـه منطق تسلیم نمی‌شود و

اساساً دولتها جز منطق زور منطقی نمی‌شناسند. استقلال هدیه‌ای نیست که ملتی به ملت دیگر اعطاء کند. بلکه گنجینه ایست کـه باید باخون ملت آنرا حفظ کرد. استقلال ثمرهٔ فعالیت مداوم یك ملت و تحمل شدیدترین رنجها است.

ملت با عظمت، مـرگ را چون بالشی در نظرمیگیرد که میتوان بر آن سر نهاد و استراحت کرد. کسانیکه بر مرگ غالب می شوند از هر نوع ترسی آزادند.

ملتی که بفداکاری و قربانی دادن نامحدود آماده‌شده است میتواند بمدارج عالی ارتقا یابد.

استقلال از آسمان بر مردم نازل نشده است بلکه استقلال ثمرهٔ شکیبائی و کـوشش پایان ناپذیر و شجاعت و ارزیابی آگاهانهٔ مسائل زندگی است.

هرقدر زودتر بفهمیم که اکثر مفاسد اجتماعی پیشرفت را بسوی استقلال کندتر میسازد، سریعتر بسوی هدف پیش خواهیم رفت.

تأخیر در اجرای اصلاحات اجتماعی به بهانهٔ اینکه پس از نیل باستقلال آنرا اجرا خواهیم کرد معنایش عدم درك مفهوم استقلال است.

کارتجدید سازمان و اصلاح اجتماع باید دوش بدوش مبارزه درراه استقلال انجام شود، بین این دو فرقی نمیتوان قائل شد و یکی را بـر دیگری ترجیح داد و مقدم شمرد. تحمیل نظام اجتماعی جدید تجویز داروئی بدتر ازخود بیماری است.

در صورتیکه قوانین دولت مخالف قوانین الهی باشد عصیان علیه آن وظیفهٔ حتمی هرفرد است.

انسان همواره مولود افکار خویشتن بوده واغلب بمسائلی که فکر میکند تمایل دارد. باید هر لحظه از حیات را از فعالیت فکری و بدنی انباشته سازیم. این فعالیت باید در جهت تأیید حق باشد. کسیکه حیات خودرا وقف بخدمت بشر نموده است حتی یك آن نمیتواند بیکار بماند.

کسیکه در انتظار رسیدن شرائط مناسب است ایمانش سست است: کسانیکه ایمان درست دارند درمیان امواج طوفان تنها به نیروی خود تکیه میکنند.

کثرت تعداد مبارزان درهر مسئلهٔ عظیمی اهمیت ندارد. و کیفیت مبارزان عامل تعیین کنندهٔ مبارزه است.

انبیای عظام بتنهائی بمبارزه قیام نمودندو بتنهائی دربرابر دنیا قد علم کردند: آنان بخداوندو بخود ایمان آگاهانه‌داشتند، هنگامیکه یقین کردند خدا باآنهاست، درمبارزه احساس تنهائی نکردند.

جهل علت اصلی شکست های بزرگ و کوچك نهضت های اصلاح طلبانهٔ ملی است.

استقلالی که بدون‌فداکاری تحصیل‌شده است پایدار نخواهد ماند.

همهٔ ما باید شجاع باشیم و مانند شهدا بمیریم بدون آنکه در طمع شهادت باشیم.

پایان

من این کتاب را در سال ۱۹۰۸ نوشته‌ام و از آنروز ببعد عقیدهٔ من به صحت مطالب این کتاب راسخ تر شده است و اکنون (۱۹۳۸) حاضر نیستم حتی یك جمله یا یك کلمه از مطالب آن راپس بگیرم .

مطالب کتاب بقدری ساده است که میتوان آن را پیش روی هرکودکی گذاشت .

مطالب کتاب ضربت خردکننده‌ای بر پیکر تمدن جدید است . در این کتاب بجای عداوت وخشونت و نیروی جسمی، محبت وفداکاری وقوهٔ روحی تعلیم داده شده است .

گاندی

بها ۱۲۵ ریال